آرشیو ۴۴۲م
۱۵۵/۱

متن تاریخ جهان ۲

۲۵ – ۰۱
۱۵۳/۲

این جزوه امانی است
مخصوص جامعه بهائی است

[illegible]

فهرست جزوه متون تاریخ جهان ۲

عنوان	صفحه
۱ ـ رنسانس	۱
۲ ـ سفرهای اکتشافی	۶
۳ ـ انقلاب مذهبی در اروپا	۱۲
۴ ـ از قرن اصلاح دینی تا قرن اصلاحات سیاسی (۱۷۱۵ ـ ۱۵۵۰)	۲۳
۵ ـ از صلح اوترخت (۱۷۱۳) تا کنگره وین (۱۸۱۴)	۳۵
۶ ـ قرن نوزدهم	۴۰
۷ ـ معاهده ورسای	۵۴
۸ ـ جنگ جهانی دوم	۶۴

"... در جمیع احوال عباد را وصیت نمودیم به امانت و دیانت ..."

اشراقات

تذکرات:

۱ ـ روی جزوات چیزی ننویسید.

۲ ـ از علامتگذاری ـ حتی با مداد ـ اجتناب فرمائید.

۳ ـ رعایت پاکیزگی در حفظ جزوات بشود.

۴ ـ راس موعد مقرر و پس از پایان نیمسال، جزوات متون درسی را به دوستان معارف محل مرجوع فرمایید.

* رعایت این نکات بدین سبب ضروری است که دوستان دیگر شما نیز قرار است از این متون بعدا استفاده کنند.

آرشیو

۱۶۲/۱

تغییرات جزیی تاریخ جهان ۲ (۲۵)

لطفاً موارد زیر را در جزوات اصلاح فرمایید :

جزوهٔ متن درسی :

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳	۱	رومی	روم
۶	۶	عثمانیها	عثمانی
۶	۱۵	از طرف دیگری اطلاعی	از طرف دیگر اطلاع
۶	۲۷	می‌شوند	بودند
۱۱	۶	اتحادیه‌های شهری ـ پارلمانهای محلی و امثال آن	این عبارت حذف شود
۱۸	پاورقی ۲ س ۲ ـ	رویها	رومیها
۶۷	۲	تقلین	تلقین

تذکر : لطفاً حین مطالعه به پاورقی های جزوه هم دقت نمایید چرا که از آنها نیز سؤال خواهد شد.

با تشکر

رنسانس

تاریخ جدید اروپا را از رنسانس آغاز می کنند شاید بدین جهت که هر دو واقعه آغازین آن یعنی سقوط امپراطوری روم شرقی(قسطنطنیه) با کشف امریکا نشان از مرحله‌ای تازه داشت . فرو ریختن مرزهای فکری و جغرافیایی دنیای کهن و بسته اروپا .

اروپای قرون وسطی جامعه‌ای بسته بود، به معنای فکری . ده قرن بود از رسمیت مسیحیت در آن می گذشت و در تحت احکام مسیحیت کاتولیک که با فلسفه ارسطویی ترکیب شده و توسط مدرسین رسمی تفسیر می گردید قرار داشت . این فلسفه انحصار حقیقت را ادعا می نمود [1] و تصویر بسته و غیرقابل تردیدی در باره جهان مادی- جغرافیای عالم - مقام انسان - نظام ارزشها و وضع مسیحیان در مقابل سایر مردم جهان ارائه می نمود .

از لحاظ جغرافیایی قرنها بود که حدود اراضی زیرسلطه اروپائیان مشخص بود و بقیه جهان که حصر در دنیای کهن می شد (آسیا - افریقا - اروپا) با رابطه‌ای تجاری با اروپائیان داشت یا اصلا هیچ رابطه‌ای نداشت ولی به هر حال تصور اختلاط یا تسلط بر آنان و یا کشف دنیاهای دیگر نمی رفت .

و رنسانس آغاز تغییر مفاهیم بر اثر فرو ریختن این مرزها بود .

از لحاظ فکری با سقوط روم شرقی [2] انبوهی از فضلای یونانی زبان به غرب آمدند و با خود گنجینه‌ای از کتب یونانی و لاتینی را آوردند که قبل از آن هیچ اروپایی آنها را ندیده بود و با کشف آثار لاتینی درصومعه‌های دورافتاده اروپا جهانی از فلسفه و ظرافت و سیاست در برابر دیدگان اروپائیان گشوده شد. جهان قبل از مسیح(که حال آثار مظالم و معایب آن در طی زمانه نابود شده بود و فقط بهترین آثار فکری و بناها و مجسمه‌های آن باقی مانده بود) از خلال ابرهای قرون و اعصار شهری طلایی بود و دنیایی عظیم که ادعای کلیسا را در به انحصار داشتن تمدن و دانش به زیر سوءال می برد و نسبت به صداقت و صلاحیت کلیسا تردید بوجود می آورد.

از جهت دیگر با حمله ترکان عثمانی و سقوط مرزهای شرقی اروپا بعد از جنگهای صلیبی دوباره اروپائیان کاتولیک و مسلمانان رو در رو گشتند و با بسته شدن راههای دنیای کهن از طریق عثمانی و بیزانس اروپائیان به دنبال راههای تازه رفتند

---

۱ - متن فرمان شورای پنجم لاتران : خارج از مسیحیت نه دانش وجود دارد نه نیکی نه امید به رستگاری

۲ - بدست ترکان عثمانی در ۱۴ م که بدین وسیله امپراطوری عثمانی بنیاد نهاده شد

که در پی آن دیدن جوامع بسیار پیشرفته و منظم و ثروتمند چین، هند، ایران وغیره و نیز کشف امریکا تصویر جهان را برای آنان به هم ریخت یعنی این شک در دل آنان بوجود آمد که چگونه مرجع انحصاری حقیقت یعنی کتاب مقدس و مفسر رسمی آن یعنی کلیسا هیچ اطلاع و تصوری از اینهمه سرزمینها و اقوام و تمدنها که ظاهرا هیچکدام از انبیای عهد عتیق و جدید را هم نمی شناسند ندارد.

حیطه اولیه رنسانس ایتالیا است که بخاطر انحصار تجارت از طریق بیزانس با شرق بسیار ثروتمند بود و هم از طریق تماسهای با مسلمین از طریق متون عربی با معارف یونان مختصر آشنایی داشت لذا صحنه رنسانس ایتالیا است که مترقی ترین و ثروتمندترین منطقه اروپایی در پایان قرون وسطی بود و می توانست تحمل آراء وعقاید تازه نماید و هم ثروت و قدرت پیگیری آن طرحها را داشت.

مجموعه افکار و تحولات فرهنگی دوره رنسانس را اومانیسم (انسانگرایی) نام می نهند یعنی انسان نه بعنوان مخلوق الهی یا مظهر تجلیات خداوند بلکه بخاطر خودش مرکز و مبنای تفکر قرار گیرد. انسان عاقل که می توانست مسیحی باشد یا غیر موجودی بود که تمام مفاهیم را با او می سنجیدند و این فلسفه اومانیسم چند جنبه داشت.

مفهوم مثبت آن این بود که اگر انسان مرکز جهان و امور آن است لذا پرورش همه جانبه استعدادهای انسان و قوای خارق العاده او و حفظ حیثیت و آزادی او و تربیت و تعالی او باید مقصود همه فعالیتها باشد و هر انسان بخاطر انسان بودن محترم باشد این جنبه مثبت اومانیسم بارها در طی دوره از رنسانس تا حال احیاء شده و مورد توجه قرار گرفته است. اما چون به خود انسان بدون درنظر گرفتن مفهوم الهی آن بسیار توجه شد و این کار با بازگشت به سوابق غیرمسیحی تمدن اروپایی یعنی یونان و روم حاصل آمد رفته رفته هدف تهیه حیاتی پرثمر و این جهانی برای انسان مطرح شد و ملاک سعادت انسان راحتی و رفاه او قرار گرفت و لذا کشف دوباره دنیاهای قبل از مسیحیت و آشنا شدن با فلسفه‌های آنان انسان را به خود امیدوار نمود و در عین حال او را بطرف زندگی این جهانی سوق داد لذا از دوره رنسانس سعی در راحت تر زیستن، بهتر پوشیدن و مجلل زندگی نمودن بیشتر مرسوم گردید.

ثمرات و جلوه‌های رنسانس

آشنایی با علوم و معارف و دنیای یونانی و لاتینی دو حاصل متضاد ببار آورد. در ایتالیای ثروتمند فقط به تقلید یونانیان و رومیان پرداختند، کاخهای عظیم ساخته و یکسره با مجسمه‌های انسانی به سبک یونانی و تابلوهای نقاشی و سایرظرائف

انباشته شد تا چون اشراف روی زندگی خوشی حاصل نمایند در عین حال در نثر و نظم به تقلید سیسرون و غیره پرداخته به لاتینی قدیم رجوع نمودند و به زبانی نامانوس در باره موضوعاتی مرده قلمفرسایی نمودند و تا آنجا پیش رفتند که بعضی به تقلید رومیان و یونانیان از مسیحیت رو برگردانده و به پرستش ارباب انواع و الحاد رو نمودند اما رنسانس لزوما نهضتی ضد دین نبود بلکه بزرگان رنسانس انسانهایی مسیحی بودند که از قیود تنگ و جزمی کلیسای کاتولیک به تنگ آمده بودند و فضای بازتری برای تفکر و عمل می طلبیدند که نمونه بارز آنان لئوناردو داوینچی است.(۱)

ولی در اروپای شمالی که بخاطر ثروت محدودتر امکان تقلید ظاهری از یونان و روم وجود نداشت رنسانس نهضتی فکری بود که با مطالعه دقیق متون یونانی ولاتینی و متون کتاب مقدس به زبان یونانی که ترجمه‌ای قدیمی بود حاصلی متضاد با ایتالیا بار آورد یعنی فضای اروپای شمالی با رد یونان و روم و تمسک و توجه بیشتر به میراثهای یهودی مسیحیت و تمسک به کتاب عهد عتیق سعی در پالایش دین از میراث رومی آن نمودند و این میراث در نظر آنان خاصه کلیسای کاتولیک و شعایر آن بود آنان حالا با توجه به صدر مسیحیت خواهان نوعی دیگر از جامعه مسیحی بودند که این دو نوع تفکر بعدها در نهضت اصلاح دین با هم تصادم نمودند. اما در مرحله اول رنسانس بصورت نهضتی هنری جلوه می کند یعنی با تحول فکری انسان مردم با جسارت هر چه بیشتر در آثار هنری خود رو به موضوعاتی این جهانی آوردند که تا قبل از آن بخاطر ترس از کلیسا و بخاطر اعتقادات خود از آن پرهیز می نمودند. هدف موضوعات هنری هر چه زیباتر جلوه دادن وجود انسانی شد.

تک چهره‌های افراد مشهور و مجسمه‌های شخصیتهای مختلف در حالات مختلف همه نشانه تحول هنر است از بیان موضوعات آرمانی اخلاقی (قرون وسطی) به نشان دادن وجود انسانی. در عین حال وجود حکومتهای مختلف در ایتالیا و ثروت فراوان اطکان منجر

۱ـ توجه به این نکته ضروری است که " اومانیستها اولین گروه نویسندگان اروپایی بودند که از اعضاء طبقه روحانی نبودند اینها اکثرا غیر روحانی بودند و متوجه گردیدند که نظایر خود را در میان رومیها و یونانیها می توانند پیدا کنند طرفداران مکتب بشردوستی (اومانیسم) فقط علاقمند بهم تصنیفات ادبی بودند در نظر آنها قرون وسطی دوره‌ای جز فترت بیش نبود زیرا در این عهد هیچ تالیف و تصنیف ادبی بزرگی بوجود نیامده بود... از طرف دیگر عهود باستان ... جهانی بود که در آن افرادی مثل پولیوس قیصر از روی عقل و فهم عمل می کردند و یا مثل سیسرو به قاعده منطق و مروت در باره مسایل فلسفی حرف می زدند دنیایی بود که طرفداران شئون دنیوی در رفاه و آسایش بودند ..."

تاریخ جهان نو ج ۱ ص ۷۱

بفردی برای رشد هنرمندان و جلوه‌های هنر ایشان حاصل نمود. هر شهر ایتالیا سعی می نمود با تابلوها و مجسمه‌ها و بناهای زیبا از بقیه شهرها گوی سبقت را برباید و این باعث ایجاد مجسمه‌ها و نقاشیهای عظیم و جاودانه بر سقف و دیوارهای کلیساها، قصرها و موزه‌ها شد و هنرمندانی ببار آورد که به فراوانی و عظمت آنان در یک دوره تاریخی هیچ نمونه دیگری وجود ندارد. افرادی چون لئوناردو داوینچی - رافائل - میکل آنژ - دوناتلو و غیره شاهکارهایی تکرارنشدنی در تاریخ ایجاد نمودند.

نقاط ضعف رنسانس

۱ - اول اینکه رنسانس نهضت افراد برگزیده بود انسانهایی بسیار هوشمند و توانا که به تمام قوای خود آگاهی داشتند و تجسم و رشد و تربیت استعدادهای خود را اولین وظیفه خود می دانستند و لذا اکثرا خود را بالاتر از قواعد اخلاقی افراد عادی می شمردند و این سرمشق ناروایی برای عامه مردم بود.

۲ - محیط سیاسی و اجتماعی ایتالیا در اثر رنسانس متشنج تر گردید این کشور بصورت دول متعدد و شهرهای مستقل و ممالک کوچک در حال جنگ اداره می شد یعنی نمونه کاملی از حکومتهای یونان باستان بود که البته هیچکدام بصورت دمکراسی اداره نمی شدند. در این محیط استعدادها خصوصا استعداد سیاسی و نظامی زود جلوه می نمود ولی این جنگهای مداوم هم باعث ضعف کشور و دخالت بیگانگان می شد و هم بنیان اخلاق را سست می نمود. بی اعتقادی طبقات ممتازه به کلیسا که حال دلایل فراوانی از یونان و روم باستان یافته بود این بنیان اخلاقی را سست‌تر نمود بطوری که ایتالیا مظهر فساد اخلاقی و عدم صداقت در تمام اروپا بود[1] و چون بزرگترین ارباب و حامی هنرمندان و فضلا در تمام ایتالیا حکومت پاپها بود تمام این فساد بیشتر از همه در آن حکومت جلوه می نمود و فلسفه لذت پرستی در محیط اشرافی و ثروتمند کلیسا مجال رشد بیشتری می یافت در عین حال هیچگونه انتقاد علنی از کلیسای ایتالیا در خود ایتالیا ممکن نبود چون باعث بی اعتقادی مردم سایر نقاط اروپا و قطع نذورات و درآمدهای ارسالی می شد و این ربا و بی اعتقادی را در میان ایتالیائیها افزایش فراوان داد که به این مسئله در فصل اصلاحات دین می پردازیم. این جنگهای فراوان و محیط متشنج باعث شد که صرف پیروزی بدون مبانی اخلاقی آن تحسین شود و فلسفه سیاسی نوین اول بار در ایتالیا طرح گردید و

---

۱ - شکسپیر : انگلیسی ایتالیایی شده شیطان مجسم است.
مارتین لوتر: اگر دوزخ وجود داشته باشد ایتالیا بر روی آن بنا شده است و این را من خود در روم شنیده‌ام.

تدوین یافت و به نام نیلکو ماکیاولی در جهان مشهور گردید که اصولا قواعد اخلاقی را برای حکومات مطرح نمی بینند و این همان رفتار کلیه حکومتها در سراسر جهان تا امروز می باشد که مضار آن لازم به تشریح نیست .

نتیجه :

رنسانس شروع رشد سریع تمدن مادی است که محیط عالم را برای ظهور الهی آماده نمود و در عین حال دوری از دین و غرور انسان را با خود همراه آورد. دوره نوجوانی بشری است با همه بلندپروازیها و ساده‌دلیها و امیدها هر چند که در نهایت ثمر آن همان نبود که بنیانگذاران آن انتظار داشتند .

تذکر :

کتاب شما طبق الگوی جلد اول که منکر فساد و تدنی قرون وسطی در اروپا است رنسانس را هم به تحولی هنری منحصر نموده و شروع آن را به قرن سیزدهم عقیب برده و در تمام بخش ذکری هم از سقوط قسطنطنیه ننموده تا حدفاصل قرون وسطی و جدید را کمرنگ نماید ولی چون حضرت مولی الوری در رساله مدنیه نظر اکثر مورخین را معتبر دانسته و نقل فرموده‌اند که تا قرن پانزدهم قرون وسطی است و از سقوط روم شرقی قرون جدیده ما ملاک اعتبار را همین تقسیم می دانیم در عین حال چون مطالب کتاب به نکات خاص هنری متوجه گردید آن قسمتها حذف گردیده است .

سفرهای اکتشافی

تا حدود سال ۱۵۰۰ میلادی اقیانوس اطلس سدی در مقابل مکتشفین بود و نهایت دنیا و در این سالها اقیانوس اطلس حکم پلی برای مسافرتهای مجدد را پیدا کرد از آن می گذشتند تا به مناطق جدید دست یابند این وضع انقلابی در دنیای آن روز بوجود آورد که هنوز هم ادامه دارد و ما به بررسی اجمالی آن می پردازیم.

الف- مقدمات مادی

با سقوط قسطنطنیه و حکومت عثمانیها روشهای عادی تجارت به هم ریخت قرنها بود که اروپائیان (علی الخصوص تجار ایتالیایی) ادویه (که در آن زمان با عدم وجود وسایل سردکننده برای حفظ غذا بسیار ضروری بود و نیز حکم دارو را هم داشت)، شکر، پارچه‌های ابریشمی، رنگها، بافته‌های نفیس و سایر کالاهای لوکس را از طریق بازارهای قسطنطنیه، بیروت یا اسکندریه از تجار عرب می خریدند با حملات عثمانیها این طرز معامله به هم ریخت و قیمت ادویه ترقی فوق العاده نمود.

از طرف دیگر ملل اروپایی کرانه مدیترانه (اسپانیا و پرتغال) از انحصار تجاری ایتالیاییها راضی نبودند و ثالثا استفاده از قطب نما و اصلاح بادبانها امکان مسافرتهای دور از ساحل را فراهم آورده بود.

از طرف دیگر اطلاعی ناقص از کرویت زمین کار را آسانتر نمود دریانوردان اطلاعی از کرویت زمین داشتند ولی فاصله خشکیها و قطر این کره را بسیار کمتر از واقع تصور می نمودند (۱) یعنی فاصله اروپا تا آسیا را از جانب غرب بسیار کمتر از واقع تصور نموده و در عین حال اصلا از وجود امریکا اطلاع نداشتند.

همه این عوامل دست به دست هم داد و اسپانیائیها و پرتغالیها هر کدام به طریقی در صدد یافتن راهی به سمت شرق برآمدند.

پرتغالیها به فرماندهی واسکودگاما از طریق کرانه‌های جنوبی مدیترانه و ساحل افریقا شروع به پیشروی نمودند یعنی در ۱۴۹۸ واسکودگاما توانست از دماغه امید نیک بگذرد و ناگهان از میان دریاها و مناطق مجهول خود را در قلب منطقه تجاری اعراب و هندیان یعنی اقیانوس هند یافت که نقشه‌های دریایی آن توسط مسلمانان کشیده شده و معروف بود و به این ترتیب انحصار تجارت اعراب شکسته شد در ۱۵۰۲ او با ۲۱ فروند کشتی جنگی با ناوگان تجارمسلمانان که از کمک مصریها - ترکها و حتی ونیزیها بی بهره‌مند بودند، روبه‌رو شد و با شکست آنان (۲) اولین

---

۱ - کره جغرافیایی بی هایم در ۱۴۹۲ یعنی سالی که نخستین سفرکلمب آغاز شد را ئه گردید.

۲ - جنگ دیو

ضمیمه ۱

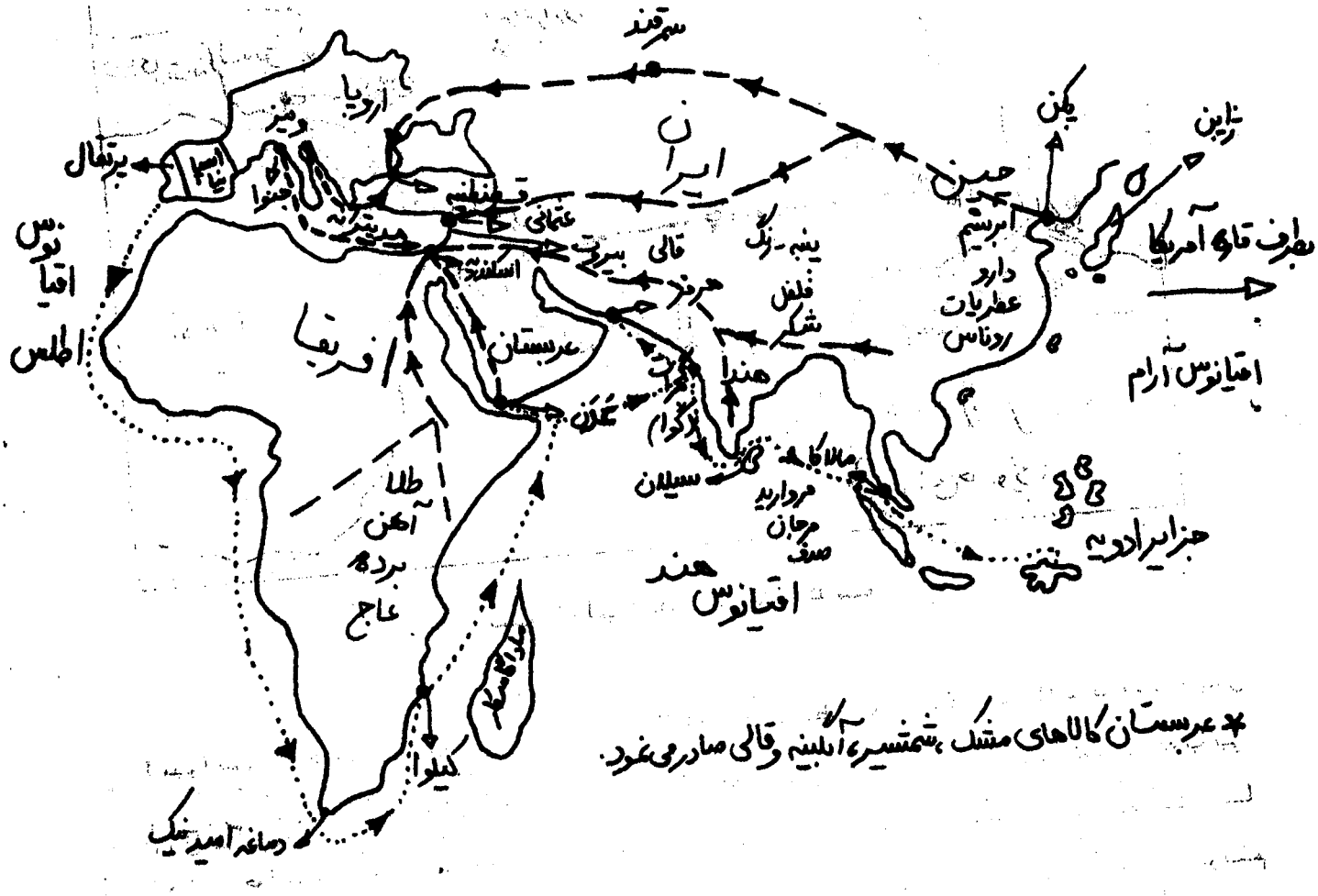

* عربستان کالاهای مشک، شمشیر، آلبنیم و قالی صادر می‌نمود.

مسیرهای تجارتی و بنادر امپراطوری تجاری پرتغال

مسیر راه ابریشم از خشکیها و قلمرو حکومات مختلف می گذشت و بسیار پرخرج تر بود.

مسیر پرتغالی از دریا می گذشت و تجار پرتغالی را بلاواسطه به مناطق تولیدکننده ارتباط می داد.

راههای خط چین مسیر قدیمی تجارت از طریق خشکی به بنادر دریای مدیترانه را نشان می دهد که در خشکی در انحصار اعراب و شرقیها و در مدیترانه در انحصار ایتالیائیها بود.

راههای نقطه‌چین مسیر جدید پرتغالیها و بنادر مهم امپراطوری تجاری آنها را نشان می دهد.

ضمیمه ۲

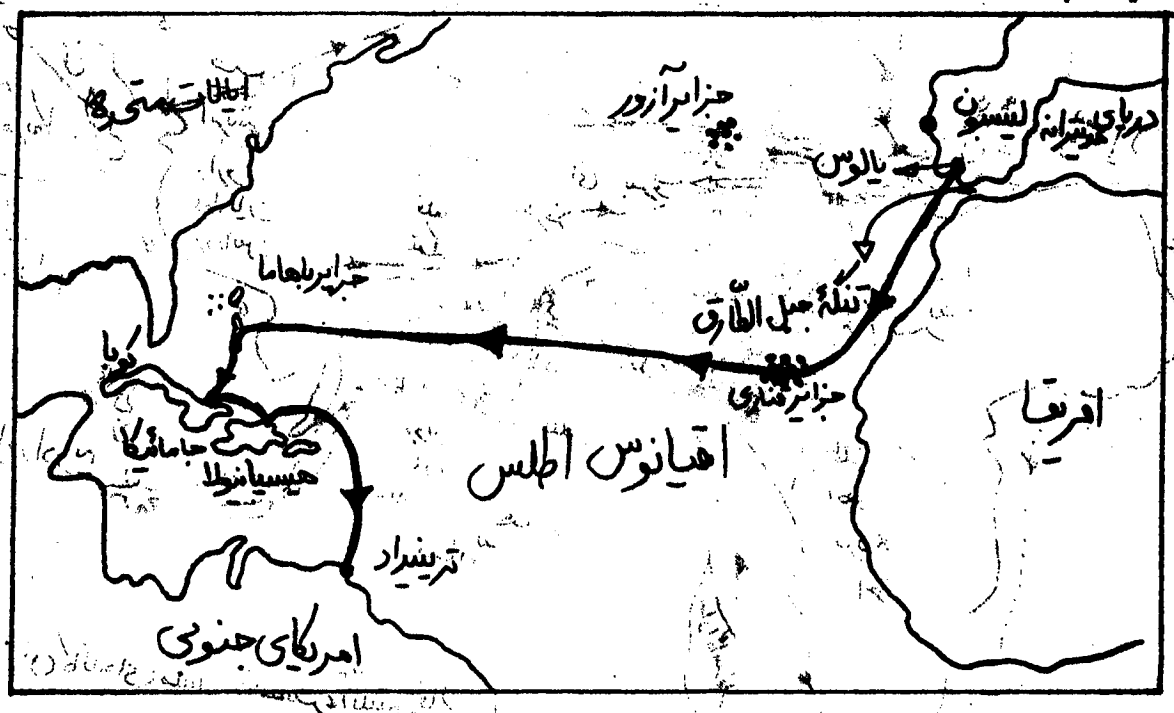

مسیر اولین سفر کریستف کلمب

امپراطوری تجاری جهانی اروپایی بوجود آمد که توسط آلبرکرک استحکام یافت این امپراطوری بر اساس بازرگانی بود و به واسطه تفوق اسلحه اروپایی و نیروی دریایی حفظ و حراست می شد. به این ترتیب قیمت ادویه در لیسبون به $\frac{1}{5}$ قیمت آیتالیا رسید و ایتالیائیها فقط به تجارت فرش و کالاهای خاورمیانه پرداختند و راه ابریشم متروک شد و سیادت و ثروت ایتالیا رو به افول نهاد.

اسپانیائیها نیز امیالی مثل پرتغالیها داشتند ولی در سواحل افریقا پرتغالیها از دیرباز قلاع و استحکامات داشتند لذا پیگیری مسیر آنان برای رسیدن به شرق ممکن نبود لذا راهی جز دور زدن جهان نبود که این تلاش به کشف امریکا انجامید که در نظر کریستف کلمب کاشف امریکا قسمتی دورافتاده از هند و مشرق زمین بود اگر چه این سرزمین مسیر تجاری برای اسپانیا به شرق نبود ولی از طرف میلیغین مسیحی اسپانیا و جنگجویان آواره آن دیار که از زمان جنگ با مسلمانان در پیکار بودند مغتنم بود و دولت اسپانیا آن را منبع زر و سیم تلقی نمود گنجینه‌های بومیان آن به غارت رفت و با برده نمودن بومیان آنها را به استخراج طلا و نقره در

---

* " شما ها باید خیلی ممنون کلمبوس شوید که چنین مملکت عظیمی برای شما کشف نمود از اقرب غرائب آنکه او کشف کرد لکن بنام امریک مشهور گردید باید فی الحقیقه اسمش کلمبیا باشد حق و عدالت این بود." (خطابات یک جلدی صص ۷ - ۲۶۶)

معادن سرشار امریکا گماشتند و چون کلیسا محدودیتهایی در کار بومیان اروپایی شده بوجود آورد با وارد نمودن برده از افریقا به تهیه نیروی کار پرداختند و تا ۱۵۴۵ مقدار عظیم طلا و نقره امریکا تعادل قیمتها را در اروپا بهم زد و اروپا مرکز تجارت جهانی گردید.

ثمرات سفرهای دریایی

باید ثمرات این سفرها را در مناطق مکشوفه از اروپا جدا نمود و اول به مناطق مکشوفه می پردازیم:

پرتغالیها در مناطق متمدن و قدیمی شرق مشتی مسافر بودند که تصور بوجود آوردن تغییرات فاحش در طرز فکر و زندگی شرقیان از آنان نمی رفت و تنها اثر آنان تغییر روش تجاری و زندگی معیشتی مردمی بود که هیچ رابطه فکری با آنان بوجود نیاوردند اما در امریکا وضع به عکس بود.

بعد از وحشیگریهای اولیه اسپانیائیها باقیمانده بومیان را به دیانت مسیحی درآوردند و آنها را در املاک اربابی بزرگ بکار گماشتند و چون هیچوقت تعداد زیادی اسپانیایی به امریکا نرفت با بومیان ازدواج نمودند و نسل دورگه‌ای ایجاد نمودند و با ایجاد نوعی سیستم شبیه ارباب و رعیتی (نه برده‌داری) و قبول مالکیت بومیان بر زمینهای کوچک، بومیان و سیاهان را از حمایتی برخوردار نمودند که در امریکای شمالی اصلا وجود نداشت و بتدریج با تعلیم زبان اسپانیایی و مذهب مسیحی و تاسیس کالجها و امثال آن امریکای لاتین را لاتینی یا اسپانیایی کردند در تاریخ جهانگشایی ملل اروپایی تنها ملتی که توانست جماعات کثیری از مردم غیر اروپایی را در محیط بومی آنان به واقع اروپایی کند همین اسپانیائیها و پرتغالیها (در برزیل) بودند یعنی از اواسط قرن شانزدهم دو قطعه پرو و مکزیک دو کشور اروپایی ولی با مردمی بومی بودند.

در اروپا ثمرات این سفرها را در تحت چند عنوان می توان خلاصه نمود:

الف ـ انقلاب قیمتها

پس از کشف امریکا و سرازیر شدن طلا و نقره به اروپا در حدود یک قرن بعد تورم شدید در اروپا ایجاد شد[1] و این تورم همان آثاری را بوجود آورد که همیشه تورم ایجاد می نماید یعنی به نفع صاحبان[2] کالا و به ضرر دارندگان درآمد ثابت شد و لذا در اروپا تاثیرات متضادی نهاد بدین ترتیب که:

---

۱ ـ قیمت گندم و جو در ۱۶۵۰ در بازار پاریس پانزده برابر قیمت آن در ۱۵۰۰ بود.

۲ ـ تجار ـ صاحبان غله

در اروپای غربی(فرانسه ـ ایتالیا ـ بلژیک ـ جنوب آلمان ـ هلند) از مدتها پیش اربابان(اشراف) از روستائیان به جای خدمات کشاورزی مال الاجاره می گرفتند و روستایی خود مسئول فروش امتعه و محصول خود بود چون اجاره ثابت بود و قیمتها در ترقی بتدریج روستائیان ثروتمند شدند و اشراف فقیر و اشراف قدرت اقتصادی خود را از دست دادند و ایجاد طبقه متوسط ممکن گردید. به عکس در اروپای شرقی(روسیه ـ شمال آلمان ـ لهستان ـ اطراف بالتیک ـ مجارستان ...) خود اشراف در روستا به کشاورزی می پرداختند و زارعین مجبور بودند که روزهایی را در هفته برای آنان کار کنند و چون قیمت محصولات بالا رفت اکثر سود به ارباب رسید و تفاوت ثروت این دو طبقه به حدی رسید که در اروپای شرقی کارگران به حد برده سقوط نمودند و طبقه متوسط بوجود نیامد و مالکین در املاک خود ثروتمند و بتدریج مستقل شدند و قدرت حکومت را نادیده گرفتند و تفاوت سیاسی شدید بین غرب و شرق اروپا حاصل شد و میانه این دو وضع در انگلستان رخ داد چه که درست است که وضع زارعین خوب شد اما اشراف با شرکت در فعالیتهای تجاری توانستند بر درآمد خود بیفزایند و همچنان نیروی اقتصادی مهمی باشند.

ب ـ انقلاب بازرگانی

از حدود رنسانس انقلابی دیگر در اروپا رخ داد که هر چند بطئی تر از انقلاب قیمتها بود ولی ثمرات آن در طی زمان کمتر از انقلاب اول نبود و در طی آن تولید اقتصادی تغییر نمود. در قرون وسطی واحد تولیدی شهر و روستاهای اطراف آن بود اصناف برای مشتریان خود تولید می نمودند ولی با تولید پارچه های پشمی وسپس چاپ و سایر فعالیتهای تجاری بزرگ مرسوم شد که تاجر (بعدا بانکدار) شروع به تهیه اعتبار خرید و حمل کالاهایی نماید که بازار محلی آن محدود بود و برای رهایی از قیود اصناف تا زمان انقلاب صنعتی کالا را در روستا تهیه نماید و بعد صادر کنند و به این ترتیب قدرت اصناف شهری را بشکنند. با فتح ممالک جدید تهیه کشتی ـ تهیه ملزومات ارتش ـ ساخت سربازخانه ها و غیره میادین فعالیت تجاری را افزایش داد خصوصا که اروپائیان بتدریج به تقسیم کار در مناطق مختلف خود قاره پرداختند و مایحتاج خود را از خارج وارد نمودند. شخصی که بصیرت و سرمایه تهیه و توزیع کالا در این حجم وسیع و گستره پهناور را داشت فرد شاخص دوران جدید شد و تا انقلاب صنعتی جایگاه خود را حفظ نمود این تجار و بانکداران بودند که از دوران رنسانس به بعد قدرت یافتند و بتدریج در کنار اشراف و بالاخره برتر از آنان قرار گرفتند.(۱)

---

۱ ـ انقلاب فرانسه پیروزی بورژوازی(طبقه متوسط ثروتمند) بر اشراف بود.

ج ـ انقلاب حکومتی

وضع سلاطین در غرب و مرکز اروپا نیز از سفرهای اکتشافی تاثیر پذیرفت با انقلاب قیمتها با فشاری روی نظریه قدیمی قرون وسطی که هر پادشاه باید با درآمد املاک خود زندگی نماید غیرممکن شد و سلاطین برای تامین ارتش دایم التزاید خود و برای تامین مخارج سفرهای اکتشافی و برای حفظ قدرت خود ناچار شدند که طرق جدیدی برای کسب درآمد از مردم خود بیابند (۱) که البته این مورد علاقه مردم و تشکیلات قرون وسطایی آنها نبود ~~اتحادیه‌های شهری ـ پارلمانهای محلی و امثال آن~~

در کشمکش میان این دو جز در انگلستان قدرت پادشاه مطلق العنان افزایش یافت و نتیجه ثانوی سفرهای اکتشافی ایجاد دولتی ملی بود که به توسط پادشاه اداره می شد و مخارج خود را از رعایای خود تامین می نمود و تمام مملکت را یکنواخت مورد تاثیر قرار می داد. و بتدریج سلاطین به فکر افزایش ثروت مملکت هم افتادند و با لغو امتیازات اصناف و تشویق تجار به صدور فراورده‌های ملی و ایجاد بازارهای جدید و شغلهای تازه هم بر قدرت طبقه متوسط افزودند و هم قدرت خود را به ضرر اشراف و اصناف افزایش دادند و البته بسیار متمایل بودند که درآمدهای کلیسایی را هم به منابع عایدی خود بیفزایند.

و بهمین ترتیب تغییری عظیم در توزیع ثروت و طبقات اروپایی حاصل آمد و تغییر افکار را که بر اثر هجوم معارف یونانی و لاتینی قدیم شروع شده با تغییر اوضاع اقتصادی بر اثر هجوم طلا و نقره تقویت نمود و مردم را برای تجدیدنظر رکن اعظم جامعه یعنی کلیسا آماده نمود که شرح آن در فصل بعد می آید.

---

۱ ـ فروش مناصب ـ مالیات بندی جدید ـ فروش انحصارات و ممنوع کردن معامله یک کالا جز به توسط یک شخص خاص در تمام یا قسمتی از مملکت از این طرق بود.

انقلاب مذهبی در اروپا

حال که پس از قرنها به نقشه اروپا نگاه می کنیم بنظر می آید که از هیکل واحد کلیسای کاتولیک سر آن جدا شده و پروتستان گردیده (شمال اروپا پروتستان است) ولی در واقع کار به همین سادگی نبود زمانی چند مرز میان دنیای کاتولیک و پروتستان مشخص نبود و هر دو گروه سعی در نابودی طرف مقابل داشتند و بیش از یک قرن طول کشید تا هر دو طرف وجود گروه دیگر را که نابود هم نمی شد قبول نمودند منظور پروتستانها این نبود که آزادی مذهبی برقرار شود و افراد متمایل باشند که به نظر شخصی خود از هر طریقه دیانتی پیروی نمایند* بلکه آنها مانند کاتولیکها معتقد بودند که در مسئله‌ای مثل مذهب همه افراد باید اعتقادات واحدی داشته باشند و وظیفه آنان (پروتستانها) این است که کلیسا و دیانت عمومی را پاک و اصلاح نمایند از نظر پروتستانها و کاتولیکها کلیسا و دیانت‌ها لیترین تشکیلاتی بود که افراد در ظل آن زندگی می کردند پروتستانها از این جهت انقلابی بودند که معتقد بودند که کلیسای روم حتی اگر بتواند نقایص و سوء استفاده‌های خود را رفع نماید و به کمال ایده‌آلی خود برسد اصولا در اشتباه است و باید براندا خته شده کلیسا یسلی ما خوذ از انجیل جای آن را بگیرد که بحث در باره اصول عقاید در تاریخ ادیان طرح خواهد گردید اما آنچه حالا مطرح می شود علل اجتماعی و سیاسی نهضت پروتستان و نتایج آن است .

الف : انحطاط کلیسا

در کتاب شما در بخش مشکلات کلیسا در پایان قرون وسطی در جلد اول و در فصل ۳۴ به پاره‌ای از این مسائل اشاره شده . فساد اخلاقی و سعی در استفاده دنیوی از مقامات روحانی همواره در کلیسا مطرح بوده اما در آن زمان شاید بتوان علت این مسائل را دو مورد دانست : مشکلات ساختاری و مسائل مشروعیت .

۱ ـ مسائل ساختاری

کلیسای روم نهادی نبود که با نقشه‌ای قبلی یکباره ساخته شود بلکه در طی زمان و بتدریج ساخته شده بود و وظایفی را در فقدان دولت‌خاصه در ایتالیا بعهده گرفته بود که در طرح کلی آن نمی گنجید . اگر بر طبق تعالیم کلیسا دو دولت دنیوی و روحانی وجود داشت که حیطه و وظایف هر کدام مستقل بود، چگونه می شد حکومت سیاسی را در قسمتی از ایتالیا و امتیازات سیاسی در انتخاب امپراطور امپراطوری

---

* حضرت عبدالبهاء می فرمایند : "طایفه پروتستانت خون ما را می خورند زیرا این گروه می خواهند که جمیع ملل را داخل پروتستانت کنند و مبالغ کلیه در این مورد صرف می نمایند"

مقدس روم و وجود کثیری از اساقفه زمیندار و رئیس دیر که ارتشهای خصوصی داشتند و با پادشاهان پیمان سیاسی می بستند، توجیه نمود؟ یعنی چگونه می شد یک کشیش به صرف طی نمودن مراتب کلیسایی یکباره مقامی سیاسی پیدا نماید؟ و اگر این راه باز بود، به چه جهت نمی شد امیرزاده‌ای یکباره ریاست روحانی پیدا نماید؟ (هر چند هر دو این موارد، فراوان رخ داده بود) کلیسا هیچگاه سعی در تنظیم و توجیه این جنبه دوگانه ننموده بود.

از جهت دیگر نسبت اساقفه و کاردینالها در مناطق جنوبی اروپا بسیار بیشتر از قسمتهای شمالی بود و به علت نزدیکی، راه نفوذ آنان باز هم افزایش می یافت (مقام پاپی همیشه در میان خانواده‌های با نفوذ ایتالیا یا حداکثر اسپانیا دست به دست می شد) این وضع تا زمانی نارضایتی ایجاد نمی نمود که اندیشه ملیت بوجود نیامده باشد والا بتدریج اعتماد مردم به دستگاهی از اقوامی دیگر در سرزمینی دور کم می شود.

مسئله سوم درآمدهای کلیسا بود. کلیسا ثروت و درآمد بسیار عظیم و متنوعی را در اختیار داشت ولی هیچ مقام کلیسای روم هیچگاه سعی در این ننموده بود که دستورالعمل طرز هزینه نمودن این درآمدها را تنظیم نماید و تمام این ثروت به‌سبیل روساى روحانی صرف می شد و در زمان مورد بحث ما اکثرا نه صرف تبلیغ دین می شد نه صرف دستگیری از ضعفا بلکه صرف کاخهای پرتجمل کاردینالها و پاپ در ایتالیا می شد و شاید بدون این بذل و بخششها اکثر شاهکارهای رنسانس ایجاد نمی شد ولی این نوع صرف پول البته رضایت پرداخت‌کنندگان آن را حاصل نمی نمود.

۲ ـ مسائل مشروعیت

(۱ـ۲) شاید مشکل پاپها از آن دوره شروع شد که پاپ بنیفاس هشتم با سلاطین فرانسه و انگلیس درافتاد. این دو سلطان که برای جنگ پول لازم داشتند، به کشیشان ممالک خود که ملاکین معتبری هم بودند، مالیات بستند و پاپ این کار را منع نمود و آنها را به اطاعت از خود فراخواند. پادشاه فرانسه برای دستگیری پاپ سربازفرستاد که پاپ در همین زمان درگذشت و در مجمع کاردینالها برای انتخاب پاپ فرانسه اعمال نفوذ کرد و پاپی مطیع دولت فرانسه برگزیده شد که برای حفظ خود به آوینیون در سرحد فرانسه و ایتالیا مهاجرت نمود چون در روم احساس امنیت نمی کرد. بدیهی است که تمام اروپا دستگاه پاپی را آلت دست فرانسه می دانستند و به این ترتیب اعتبار سلطنت روحانی پاپ که سلطنتی عمومی بود به سختی آسیب دید و وقتی بعد از حدود ۷۰ سال کاردینالهای طرفدار فرانسه و مخالفین آن، دو پاپ مجزا

انتخاب نمودند ، کار مشکلشر شد. حالا دو نفر پاپ رسمی وجود داشت که هر دو مدعی جانشینی پطرس حواری بودند و مدعی در انحصار داشتن راه رستگاری و در جامعه‌ای که اصولا جامعه دینی بود، این اضطراب و عدم یقین در راه رستگاری بسیار مایه بحران و ناراحتی خیال بود. دستگاه پاپی سعی نمود این تزلزل در مشروعیت را با جلال و شکوه عظیم بپوشاند دربار پاپ در آوینیون مجلل ترین دربار اروپایی بود که از دربار سلاطین به مراتب با شکوه‌تر بود و مامورین و عمال پاپ بدون ادنی توجهی به مسائل معنوی مشغول اداره امور دنیوی شدند مردم البته از حشمت و شکوه افرادی که مورد احترامشان هستند لذت می برند، ولی چون اعتبار مقام پاپی کم شده بود از سراسر اروپا بانگ اعتراض به تجمل پاپها بلند شد. از طرف دیگر اندیشمندان اروپا به فکر ایجاد شوراهایی برای اصلاح کلیسا برآمدند و چون پاپها در این کار تعلل نمودند، عده‌ای به دعوت امراء پرداختند تا آنها متکفل تشکیل چنین شورایی و ضامن اجرای تعالیم آن باشند و این راه را برای دخالت دولت در امور دین باز نمود.

۲-۲) وقتی دوره رنسانس فرا رسید و متون و دعاوی کلیسا مورد بررسی دقیقتر واقع شده معلوم شد که بسیاری از اسناد ارائه شده توسط کلیسا و بعضی متون منسوب به بزرگان اولیه مسیحیت که بسیاری از دعاوی کلیسا متکی به آن بود، اصالت وسندیت ندارد و به این ترتیب مشروعیت نهادی که آنها را ارائه می نمود مورد سوال قرار گرفت.

۳-۲) قسمتی از قدرت کلیسا از انحصاری بودن آن ناشی می شد. تا دوره اصلاح دینی کلیسا تنها نهاد عمومی تنها جامعه متمدن شناخته شده، برای اروپائیان یعنی اروپای غربی بود. ولی وقتی دنیای باستان و تمدنهای شرق و هند و... شناخته شد و راههای مختلفی برای زندگی ارائه شد، کلیسا باید ثابت می نمود که لیاقت اینهمه امتیازات را دارد و این البته از کلیسای قبل از اصلاح دینی برنمی آمد.

۴-۲) به شکلهای ایجاد شده در باره صداقت و اطلاع کلیسا بر حقیقت پس از کشف امریکا و متون بابیتانی هم قبلا اشاره شد.

ب: تغییر جامعه اروپا

۱- ایجاد طبقه تحصیلکرده و علاقمند به دین ولی غیر روحانی: تا این زمان هرکسی که می خواست راجع به دین اطلاعی کسب نماید در سلک کلیسائیان درمی آمد و انحصار تحصیلکردگان و مطلعین راجع به دین در کلیسا باعث می شد که هر نوع اعتراض یا اختلافی مسئله‌ای داخلی در کلیسا باشد و اعتبار کلیسا هرگز از خارج مورد بحث

قرار نگیرد. اما با رشد نهضت رنسانس و ترجمه متون اصلی مذهبی به زبانهای ملی و آشنا شدن بسیاری از علاقمندان به رموز و دقایق کتاب مقدس، این بار بسیاری از دانشمندان دینی از کلیسا ئیان نبودند و البته این مسائل مربوط به شمال اروپا می گردید، چونکه در ایتالیا تمام علایق به ادبیات و زیبایی و هنر جلب شده بود. این برای اول بار بود (حدود قرن ۱۶) که حائلی شوم روحانیون را که صاحب مکنت و نفوذ و وابسته به روشهای قدیمی و بیزار از اصلاح بودند، از مردمی غیر روحانی ولی علاقمند به دیانت و معتقد به آن جدا می نمود، که بتدریج با تاسیس مراکز خیریه و مدارس جدید وظایف اصلی کلیسا را متقبل می شدند و اشراف کلیسا را افرادی بلاستفاده نشان می دادند.

۲ ـ ترویج سلطنتهای جدید: در قرون وسطی جامعه ملی وجود نداشت. افراد، عضو جامعه محلی (شهر آزاد ـ روستا ـ ملک اربابی) بودند و در عین حال عضو جامعه فوق ملی (کلیسای کاتولیک). سراسر قرن پانزدهم به جنگ اشراف اروپایی با هم گذشت ولی بتدریج در فرانسه ـ انگلستان ـ اسپانیا و بعضی ایالات آلمان سلطنتهای موروثی پدید آمد که با مبارزه با اشراف و دریافت مالیات از طبقه متوسط وحذف قوانین اشرافی سعی نمود در قلمرو خود (ملیت) روش واحدی را اجراء نماید و البته این افراد خواستار کنترل ثروتمندترین و با نفوذترین طبقه کشور خود یعنی روحانیون بودند و از هر دعوتی برای دخالت در امور دین استقبال می نمودند. یکی از مهمترین عوامل تعیین کننده در حمایت از اصلاح مذهبی یا کلیسای قدیم در هر کشور، این بود که حکمران آن چقدر از این تغییر نفع می برد. مثلا سلطان فرانسه قبلا با کلیسای روم در باره اطاعت اساقفه از حکومت و تقسیم درآمدها قراری گذارده بود.(۱) لذا اجازه نداد که فرانسه پروتستان شود. اما امرای آلمان و سلاطین انگلستان از این امر استقبال نمودند تا قدرت خود را تثبیت نمایند.

۳ ـ وضعیت خاص اسپانیا: اسپانیا تنها کشور اروپایی بود که تا رنسانس درگیری با غیرمسلمانان در آن ادامه داشت. پس از دوره تساهل مذهبی با فتح غرناطه (گرانادا) در ۱۴۹۲ شور مذهبی جدیدی در اسپانیا ایجاد شد که باعث اخراج یهودیان و مسلمین از این کشور گردید و چون دو سلطنت مجزا و زبان مجزا در این کشور وجود داشت تنها وجه اتحاد مردم کلیسای کاتولیک بود که بوسیله کاردینال گزیمینس اصلاح شده بود و سستی و کاهلی سایر کلیساها را نداشت و در میان

---

۱ ـ در ۱۵۱۶ با پیمان با پاپ لئو دهم سلطان فرانسه اختیار عزل و نصب تمام روسای روحانی فرانسه را پیدا نمود.

اسپانیائیها بسیار معتبر بود. حکام اسپانیا از طریق کلیسا و محکمه تفتیش عقاید آن و تقویت خاطره مشترک ملی جنگ با اعراب مغربی سعی در تقویت ملیت می نمودند و اسپانیایی بودن، معنای کاتولیک بودن هم می داد و چون اسپانیا تنها کشور اروپایی بود که ممکن بود در آن شخصی ظاهرا مسیحی باشد ولی در اصل یهودی، یا مسلمان باشد، زندگی در اسپانیا نوعی جهاد ملیتی بر ضد بدعتگزاران و اعراب مغربی و غیره بود و اسپانیائیها آماده بودند که بر طبق الگوی کشور خود هشتم تقاضای اصلاح مذهب کاتولیک را نمایند و هم هر نوع بدعتگزاری و تفرق در کلیسای کاتولیک را مجازات نمایند.

۴ ـ وضع آلمان : تا دوره اصلاح دینی آلمان مرکز فکری اروپای شمالی محسوب می شد. اما این مرکز، صاحب حکومت مرکزی نبود و ایالات و ولایات آلمان هر کدام تحت سلطه کنت یا امیری زندگی می نمودند و فقط شخص امپراطور مقدس روم را که قدرت سیاسی نداشت از خود بالاتر می دانستند. این اعیان طراز اول شهرهای آزاد، کشورهای خود را با وجود کوچکی بصورت دول جدید سازمان داده بودند و منتظر دعوتی بودند تا با قبضه امور دیانت درآمد و نفوذ خود را افزایش دهند. از طرف دیگر بسیاری از قسمتهای آلمان ایالات مذهبی بود. یعنی حاکمان آنها اسقفها بودند که البته از اصلاحات نفع نمی بردند. این مقدمات نشان می‌دهد که چرا هم اولین تقاضای اصلاح دینی از آلمان شروع شد و هم تنها کشوری که از جنگ مذهبی پاره‌پاره شد آلمان بود.

۵ ـ اشراف و اقلیتها : وقتی سلاطین شروع به قدرت یافتن به ضرر اشراف محلی نمودند، آنها منتظر فرصتی بودند تا مخالفت خود را با حکومت مرکزی مشروع نمایند چون اختلافات مذهبی شروع شد، این اشراف و اقلیتها همیشه سعی نمودند تا دینی مخالف اکثریت بپاسند برای همین ایرلندیها کاتولیک ماندند تا با انگلیسیهایی که اصلاح مذهب را پذیرفته بودند، یکسان نباشند و همچنین است وضع اسکاتلند، بلژیک و غیره.

۶ ـ مخالفتها با شورای مذهبی : پاپها با خاطره‌ای که از عزل خود توسط شوراهای مذهبی در سابق داشتند هر ضربه‌ای را به تشکیل شورای مذهبی ترجیح می دادند. چون می ترسیدند که این شورا از کنترل آنها خارج شود و همین تعلل پاپها باعث شد که چون اختلافات دینی شروع شد، هیچ مجمعی برای تقریب عقاید تشکیل نشود و نسلی با عقاید پروتستان بزرگ شود و تغییرات دائم گردد.

۷ ـ سلطه هابسبورگها (۱)

از نیمه اول قرن پانزدهم امپراطور امپراطوری مقدس روم که نهاد حکومتی

---

۱ ـ قاعده اصلی سیاست بین المللی اروپا از عهد رنسانس تا اعصار اخیر همیشه

ـ ادامه زیرنویس در صفحه بعد

اروپای مرکزی و آلمان بود و توسط هفت مقام بزرگ آلمانی انتخاب می شد از خانواده هابسبورگ انتخاب می شد که مالک اطریش بودند که البته این امپراطوری وقتی معنی می داد که سلطه کلیسای روم و پاپ آن برقرار باشد (امپراطور مقدس روم توسط پاپ تاج بر سر می گذارد) در دوره فرمانروایی ماگزیمیلیان اول (۱۵۱۹ - ۱۴۹۳) با ازدواج او با وارث بورگاندی (در غرب فرانسه) و هلند این امپراطوری وسعت یافت و با ازدواج پسر ماگزیمیلیان با وارث امپراطوری اسپانیا تمام متصرفات اسپانیا در دنیای جدید و خود اسپانیا و متصرفات آن در ایتالیا نیز جزو املاک هابسبورگها گردید و وقتی وارث تمام این املاک یعنی شارل پنجم امپراطور مقدم روم هم شد یعنی حاکم آلمان و ایالات آلمانی زبان هم گردید و برادرش هم حاکم مجارستان و بوهم (قسمتی از چک اسلواکی فعلی) آنوقت از دوران شارلمانی هیچکس نبود که اینقدر بالای دست رقیبان باشد و همه معاصرین از ترس سلطنت جهانی بر خود لرزیدند. خاصه فرانسه که جز از طرف دریا از همه سمت در محاصره امپراطوری هابسبورگ بود وسلطان فرانسه با وجود کاتولیک بودن حاضر بود از هر کسی که بتواند در این امپراطوری خللی بیاندازد حمایت کند و هم او بود که مانع تشکیل شورایی برای رفع اختلافات کاتولیکها و پروتستانها شد و تا آخر از لوتر حمایت کرد.

تمام این موارد دست به دست هم داد و وقتی نهضت اصلاح دین شروع شد دامنه آن اینقدر وسعت یافت و مولی الوری حضرت عبدالبهاء نیز شاید بدین جهت است که ضمن قبول صحت برخی ادعاهای لوتر که خودشان تصریح می فرمایند، علت پیشرفت او را تمسک به وسایل مناسب یا به عبارتی یاری خواستن از نیروهای غالب در آن زمان می دانند قوله الاطی: " در قرن خامس عشر میلاد لوتر که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیئت مذهبیه کاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و موخراً محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز تزویج رهابین و تعظیم و تکریم صور حواریین و روسای سلف مسیحیین وعادات و رسوم مذهبیه زائده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود. با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ به درجه ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش متزلزل

- ادامه زیرنویس صفحه قبل

مخالفت با سلطنت جهانی بوده، یعنی دول بزرگ اروپایی همیشه سعی نموده اند که بهیچ ترتیبی (از جمله اتحاد با دشمنان - فتنه انگیزی - تهدید به جنگ یا حتی جنگ) اجازه ندهند که یکی از دول اروپا آنقدر وسیع و قوی شود که خطر محاصره یا بی-ارزش شدن سایر دول را ایجاد کند و هر گاه چنین حالتی پیش آمده سعی در تضعیف آن دولت نموده اند. مثلا سعی اروپائیان تضعیف هابسبورگها در دوره اصلاح دینی و تضعیف لویی چهاردهم در دوران قدرت او و امثال آن بوده است.

و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمهٔ قطعهٔ اروپ دربیمین قوت و قدرتش مودوع و مرتبط . ولکن چون در این مسائل که جواز ترویج روساى دینیه و عدم سجود و تعظیم برتمثال و صور معلقهٔ در کنائس و ابطال عادات رسمیهٔ زائده بر مفاد متین انجیل لوتر محق و محقق بود و به وسائل لازمهٔ ترویج اتشبث نمود در ظرف این قرون اربعه و کسریهٔ اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعهٔ آلمان و انگلیس و بسیاری از اهالی نمجه (۱) خلاصه تقریبا" دویست و پنجاه کرور از مذاهب سائرهٔ نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند و هنوز روساى این مذهب به کمال همت در ترویجند ... ملاحظه نمائید که این شخص با وجود آنکه معلوم نبود به چه هوائی پرواز می کند و به چه مقصدی متحرک به همت و غیرت روساى مذهبش چقدر ترویج شد." (رساله مدنیه صفحات ۴۹ تا ۵۱)

تذکرات :

متن کتاب در باره نهضت اصلاح دینی منسجم و نسبتا" منصفانه است اما با دآوری چند نکته ضروری است اول آنکه :

۱ ـ درست است که بانی اصلی نهضت پروتستان مارتین لوتر آلمانی است ولی لوتر بیشتر در میان ممالک زرمن باقی ماند و دلیل اصلی آن این بودکه لوتر به حمایت امراء و روساى آلمانی تکیه نمود (۲) و وظیفه اصلاح دین و انتشار معتقدات صحیح را به آنان واگذار نمود و مجموعه این عقاید دلیلی برای انتشار در میان ملل غیرآلمانی باقی نمی گذارد و پروتستان به صورت یک بنیان عقلی و نهضت قابل تبلیغ فوق ملی توسط ژان کالون ایجاد شد بر مبنای عقاید لوتر که خود شما در کتاب مطالعه می نمائید.

۲ ـ چون ممالک اقتصادی پیشرفته غربی یعنی انگلیس و امریکا و آلمان پروتستان هستند، این گمان ایجاد می شود که مذهب پروتستان مذهب مترقی تری است و امکان آزادی عمل بیشتری را فراهم می آورد و حال آنکه این نتایج از عللی درست مخالف آن ناشی می شود. پروتستانها با انکار کلیسای واحد کاتولیک و با انکار حق آن کلیسا، برای تفسیر کتاب مقدس برای مسیحیان و بیان صحت تفسیر هر فرد از کتاب مقدس دین را که امری اجتماعی بود بصورت امری فردی درآوردند که در نهایت این فرد تنها با کلیسای ضعیف بسیار بیشتر تحت نظر و نفوذ دولت قرار می گرفت. مارتین لوتر معتقد بود که آزادی فردی فقط آزادی روحانی است و در امور مادی و

---

۱ ـ نمجه = اطریش (امپراطوری مقدس روم)

۲ ـ لوتر در نوشته‌های خود امراء و مردم آلمان را مورد خطاب قرار داده و آنها را بر ضد پاپ و یهودیها برمی انگیخت و قهرمان ملی آلمان بود و این ناسیونالیزم سد راه پیشرفت او در سایر نقاط بود.

زندگی این جهان،فرد باید مطلقا" مطیع حکومت باشد و حال آنکه کلیسای کاتولیک به حریت وجدان و عقیده و بسیاری آزادیهای دیگر در مقابل حکومت پای می فشرد و به علت فوق ملی بودن توان پافشاری را هم داشت،متوجه نمائید که دامن پروتستانها بسیار بیشتر از کاتولیکها به ننگ برده‌داری، سوزاندن جادوگران و سکوت یا موافقت با اقدامات ظالمانه حکومت در باره مردم آلوده است. از طرف دیگر کلیساهای انگلیکان (انگلیسی) و لوتری (آلمانی) و حتی کلیساهای اسکاتلند و غیره‌دراصل کلیساهای دولتی بود که اموال دیرها و موقوفات آن توسط دولت مصادره شده بود و همان سلسله مراتب کلیسای کاتولیک را داشت با این تفاوت که اسقف و سایرماموران آن را دولت تعیین می نمود و به آنها حقوق می پرداخت و به این طریق کلیسای پروتستانت قدرت حکومت را بر ضمیر افراد افزایش داد.(۱) و کلا باعث کاهش وقر و ارزش و اثر دیانت در نظر مردم گردید(۲) با همه این مقدمات سرمایه‌داری با پروتستان همراه شد و در کشورهای پروتستان حکومتها به تمام وسایل لازمه برای ترویج ملیت و ترقی مادی مجهز بودند و دیانت و قوانین آن نیز مانعی در راه آنها نبود و کار زیاده‌جای خالی اقدامات وافکار مذهبی را پر می نمود و لذا ترقی مادی آنها مشهور است.

به هر صورت پروتستانتیسم نشانه تغییر دیانت و تلقی دینی مردم غرب بودمردمی که حالا امکان بیشتری داشتند که به دنیای خود توجه کنند واز آن لذت ببرند،می خواستند در جامعه‌ای زندگی نمایند که دین یکی از وجوه آن باشد نه تمام آن و سعی پروتستانها در تعریف و تغییر دیانت ولو ناخواسته سه مشخصه سرمایه‌داری ـ آزادی بیان و قدرت حکومت را ایجاد نمود که وجوه امتیاز جامعه بعد از اصلاح دینی است.

---

۱ ـ تقریبا شبیه کلیسای ارتودوکس در عمل

۲ ـ چون مارتین لوتر و کالون معتقد بودند که اعمال نیک برای رستگاری لزومی ندارد و رستگاری با عدم آن از ازل معلوم است،نتیجه این اعتقاد حذف نیکوکاری در کشورهای پروتستان بود تمام نوانخانه‌ها ـ پرورشگاهها و تمام تاسیسات نیکوکاری تعطیل شد و این تعداد مجرمین و گدایان را بسیار افزایش داد. چون کلیسای کاتولیک مال اندوزی وربا را ناپسند می دانست و اینها در میان پروتستانها بد نبود؛بلکه مال اندوزی نشانه همت و ثروت نشانه لطف الهی بود؛افراد به جای هر کاری ثروت اندوختند و در عین حال جامعه کاتولیک اعیاد و تعطیلات و منعهای مذهبی فراوان داشت که حذف همه آنها در کشورهای پروتستان ساعات و روزهای کار را بسیار افزایش داد.

ضمیمه ۱ : خلاصه وقایع سیاسی شروع نهضت اصلاح دینی در آلمان

بعد از شروع اعتراضات لوتر و استمداد او از مردم آلمانی برای رفع نفوذ خلیفه رومی کلام وی در آلمان مخالف دستگاه پاپ سریعاً" منتشر شد (۲۰ - ۹ (۱۵) و با وجود اینکه پاپ لوتر را تکفیر نمود او در پناه امیر ساکسونی در رفاه و امنیت می زیست. وقتی لوتر تکفیر شد بر ذمه امپراطور شارل پنجم بود که مانع بدعت شده و مسئول را مجازات نماید. اما مذهب لوتری که حال انقلابی ملی شده بود تمام آلمان را متحول کرده بود. در این زمان روستائیان جنوب آلمان که از ظلم اربابان خود به جان آمده بودند به استناد تعالیم لوتر شوریدند (۱) و لوتر که می دید انقلاب دینی او به انقلاب اجتماعی تغییر شکل می دهد از امراء و شهزادگان خواست که به ضرب شمشیر روستائیان (به گفته لوتر خوکهای پلید) را نابود سازند که امراء هم بدون ذره‌ای رحم همان کار را کردند که خاطره این امر باعث شد که تمام جنوب آلمان دوباره به مذهب کاتولیک بازگردد. اما اقدامات شارل برای اعتلای نام مذهب کاتولیک در میان ایالات و مناطق آلمان به معنی دخالت در امور داخلی ایالات مستقل بود و آنها بر ضد این کار قیام نمودند و خواستار این شدند که هر ایالت علاوه بر حقوق سابق خود، حق تعیین مذهب خود را هم داشته باشد یعنی هر امیری حکم نماید که در قلمرو او چه مذهبی روا است. سیاست فرانسه حفظ این تشتت مذهبی در آلمان بود تا امپراطور شارل مشغول آن بوده و فرانسه با تضعیف حریف قدرتی یابد و هر چه شارل سعی در تشکیل شورایی در روم برای رفع اختلافات نمود، سلاطین فرانسه و انگلیس با رشوه، این امر را مانع شدند و لذا پس از مدتها جنگ در ۱۵۵۵ در اوگزبورگ میان شارل و ایالات لوتری پیمان صلحی بسته شد که به موجب آن هر که صاحب ملک است حق تعیین مذهب را هم دارد یعنی هر ایالت امپراطوری حق تعیین مذهب خود را داشت، ولی در پیروی مذهب آزادی فردی نبود. اگر ایالتی لوتری می شد همه رعایا بایست لوتری بودند یا از آن ایالت خارج می شدند و بالعکس. به این ترتیب آلمان تجزیه به ایالاتی در حال جنگ گردید و این وضع در زمانی که تمام ملل اروپا در اتحاد گام می نهادند مایه تضعیف آلمان شد. از اصلاحات دینی تنها ملتی که بطور تقریباً" مساوی به دو فرقه پروتستان و کاتولیک تجزیه شد آلمان بود.

---

۱ - با استناد به این گفته لوتر، که هر کس کشیش خود است پس وقتی در دستگاه دیانت چنین است در دنیا هم مقامات و امتیازات دنیوی در کار نباید باشد.

ضمیمه ۲ :

مفاوضات ، صفحات ۱۰۲ تا ۱۰۴ ، حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" در انجیل متی می فرماید به پطرس که تو یی صخره و بر این صخره کنیسه ام را بنیان می نمایم، جواب : این بیان مسیح تصدیق قول پطرس است . در وقتی که گفت اعتقاد من اینست که تو ابن الله حی هستی . بعد حضرت در جواب فرمود که تو کیفا هستی چون معنی کیفا در لغت عبری به معنی صخره است و بر این صخره بنیان کلیسای خود نمایم. چون دیگران در جواب حضرت مسیح گفتند ایلیائی و بعضی گفتند یحیای تعمیددهنده ای و بعضی ارمیا یا یکی از انبیاء . حضرت خواست که به کنایه و اشاره تصدیق بیان پطرس فرماید. این بود که به مناسبت اینکه اسمش صخره بود فرمودند انت الصخره و علیک ابنی کنیستی . یعنی این عقاید تو که مسیح ابن الله حی است اساس دین الله می شود و بر این عقاید اساس کنیسة الله که شریعة الله است وضع خواهد گشت و وجود الفبر پطرس در رومیه نیز مشکوک است مسلم نیست بعضیها گویند که در انطاکیه است و از این گذشته اعمال بعضی از پاپها را به شریعت حضرت مسیح تطبیق کنیم . حضرت مسیح گرسنه و برهنه در این بریه گیاه می خوردند و راضی بر این نشدند که خاطر کسی آزرده شود . پاپ در کالسکهٔ مرصع نشینند و در نهایت عظمت به جمیع لذائذ و شهوات وقت گذرانند که ملوک را چنین نعمت و خودپرستی میسر نه . مسیح خاطر نفسی را آزرده نکرد ولی بعضی از پاپها نفوس کثیرهٔ بی گناه را کشتند. به تاریخ مراجعه کنید که محض حکومت دنیوی پاپها چقدر خونها را ریختند و به جهت عدم موافقت رای هزاران خادمان عالم انسانی اهل معارف را که کشف اسرار کائنات کردند، زجر کردند، حبس و محو نمودند و چه مقدار معارضهٔ به حقیقت نمودند و وصایای مسیح را ملاحظه کنید و احوال و اطوار پاپها را تجسس فرمائید، ملاحظه نمائید که هیچ مشابهتی میانهٔ وصایای مسیح و اطوار حکومت پاپ مشاهده می شود ما خوش نداریم که مذمت نفوس نمائیم والا صفحات تاریخ واتیکان بسیار عجیب است مقصود اینست که وصایای مسیح چیز دیگر و اطوار حکومت پاپ چیز دیگر ابداً با هم مطابق نیست ببینید که چقدر از پروتستانها را کشتند و کل به فتوای پاپ بود چه ظلمها و ستمها روا داشتند چه شکنجه و عقوبتها نمودند آیا هیچ رائحهٔ طیبهٔ مسیح از این اعمال استشمام می شود لاوالله اینها اطاعت مسیح را نکردند بلکه این مقدسهٔ برباره که صورتش در مقابل است اطاعت مسیح را نمود و بر قدم مسیح حرکت کرد و وصایای مسیح را جاری نمود و در میان پاپها نفوس مبارکی نیز بودند که بر قدم مسیح حرکت نمودند علی الخصوص در قرون اولای مسیح که اسباب دنیوی مفقود و امتحانات الهیه

شدید ولی وقتی که اسباب سلطنت فراهم آمد و عزت و سعادت دنیوی حاصل گشت، حکومت پاپ مسیح را بکلی فراموش نمود و به سلطنت و عظمت و راحت و نعمت دنیوی پرداخت قتل نفوس کرد و معارضه به نشر معارف نمود ارباب فنون را اذیت کرد و نورعلم را حائل گشت و حکم قتل و غارت نمود و هزاران نفوس از اهل فنون و معارف و بی گناهان در سجن رومیه هلاک گشتند حال با وجود این روش و حرکت چگونه خلافت حضرت مسیح تصدیق می شود کرسی حکومت پاپ همیشه معارضه به علم نمود. حتی در اروپا مسلم شد که دین معارض به علم است و علم مخرب بنیان دین و حال آنکه دین الله مروج حقیقت و موسس علم و معرفت و مشوق بر دانایی و متمدن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و منوّر آفاق است با وجود این، چگونه معارضه به علم نماید استغفرالله بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است. معارضه به علم جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست. بلکه حیوان بی شعور. زیرا علم نور است حیات است سعادتست کمال است جمال است و سبب قربیت درگاه احدیتست، شرف و منقبت عالم انسانیست و اعظم موهبت الهی علم عین هدایت است و جهل حقیقت ضلالت. خوشا به حال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و وای بر نفوسی که به جهل و نادانی قناعت کنند و به تقالیدی چند، دل را خوش دارند و در اسفل درکات جهل ونادانی افتادند و عمر خویش را بباد دادند."

از قرن اصلاح دینی تا قرن اصلاحات سیاسی (۱۷۱۵ - ۱۵۵۰)

این عنوان مطالب فصول ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ را دربرمی گیرد. اگر از نظر هنری به این عصر نگاه کنیم شاید بسیاری از سالهای آن تحت عنوان عصر باروک لقب گیرد. در عین حال این عصر انقلاب علمی است و عصر انقلاب فکری در فلسفه و بالاخره عصر ایجاد قدرتهای بزرگ اروپایی یعنی در این عهد و عصر توجه مردم از دیانت به فلسفه و از تقلید اعصار باستان به معماری باروک و از سیستم غیرمتمرکز سیاسی به حکومتهای مطلقه جلب شده است. از این میان پایه‌های سیادت اروپا در این عصر نهاده شد که عمده توجه این جزوه هم به آن معطوف است.

الف: ظهور قدرتهای بزرگ اروپایی: یکصد سال بعد از عهدنامه صلح اوگزبورگ را باید عصر جنگهای مذهبی نامید یعنی پیاپی در اروپا جنگهایی به‌پا شد که علت اصلی آنها اختلافات مذهبی بود البته ملاحظات سیاسی - اقتصادی و غیره هم در آن نقش داشت.

شارل پنجم بعد از عهدنامه صلح اوگزبورگ استعفا نمود و تمام سلطنت ها بسبورگ را به دو قسمت تقسیم نمود که البته این دو قسمت در سیاست اروپایی با هم متحد بودند. اطریش - مجارستان و بوهم به برادرش فردیناند داده شد که بعدا امپراطور مقدس روم هم شد و بقیه متصرفات به فرزندش فیلیپ که شعبه اسپانیایی ها بسبورگ شد. فیلیپ دوم (۹۸ - ۱۵۵۶) نه فقط صاحب اسپانیا و تمام امپراطوری آن و پرتغال و تمام مستملکات آن بود بلکه هلند - بلژیک - بورگاندی - میلان - ناپل - جزایر مدیترانه - تونس و تمام امریکا متعلق به او بود و او که رجلی بین المللی بود طبعا مسائل ملیت را اهمیت نمی داد و در عین حال کاتولیکی متعصب بود که تصمیم داشت قوت و ثروت اسپانیا را وقف قلع و قمع بدعتگذاران نماید و با شروع این کار عصر جنگهای صد ساله فرا رسید ولی قبل از آن نگاهی به وضع عمومی اروپا می افکنیم و توجه می نمائیم که جنگ مذهبی بین کشورها فقط قسمتی از هرج و مرج عهد جنگهای مذهبی بود و در خود ممالک هم آتش جنگ و نفاق شعله می کشید و هر لحظه این بیان معجز شیم جمال ابهی را جلوه می داد که:

" ضغینه و بغضای مذهبی نار یست عالم سوز و اطفای آن بسیار مشکل "

۱ - اسپانیا: دوران فیلیپ دوران طلایی ادبیات و هنر اسپانیا است اما همان عواملی که اسپانیا را قائد مبارزات ضد اصلاح دین نموده بود باعث نابودی داخلی آن کشور می شد در ۱۶۰۰ م $\frac{1}{3}$ مردم اسپانیا بنحوی از انحاء در خدمت کلیسا بودند و عمده و اصل زندگی مردم اسپانیا علاقه و تعصب به مذهب کاتولیک بود در این حال تمام

اذهان با هوش و توانا جذب کلیسا می شدند و کسی باقی نمی ماند که به تجارت و کسب درآمد بپردازد. از طرف دیگر قرنها جنگ طبقه‌ای عظیم از جنگجویان و خرده مالکانی ایجاد نموده بود که حاضر بودند با درآمد اندک بسازند ولی کار نکنند. ثروت بادآورده امریکا به دولت و طبقات عالیه اجتماع درآمد بادآورده‌ای می داد که دیگر جایی برای تشویق صنعت و توازن اقتصادی باقی نمی گذارد و با اخراج تمام یهودیان، اعراب و مسیحیان مشکوک به تمایل به اسلام جامعه اسپانیا تقریبا تمام نیروهای کاری خود را از دست داد و در تمام قرن هفدهم اسپانیا جمعیتی رو به کاهش داشت تا بالاخره توان اداره امور از دست حکام آن بیرون رفت.

۲ ـ فرانسه: در فرانسه منازعه کاتولیک و پروتستان اصولا جنبه سیاسی داشت یعنی نوع دیگری از عصیان فئودالها و صاحبان امتیازات محلی بود بر ضد قدرت دولت مرکزی. فرانسه کشور بزرگی بود به وسعت سه برابر انگلستان و جز نفوذ سلطان کیه امور جنگ و سیاست خارجی را متحد ساخته بود سایر امور در مناطق محلی فرانسه و ایالات خودمختار و شهرهای آزاد به همان صورتی اداره می شد که در امپراطوری مقدس روم و حالا مذهب مایه اختلاف دیگری شده بود خصوصا که کالون فرانسوی بود. کلیسای فرانسه از روم جدا بود لذا سلطان، سران محلی و کلیسا دلیلی برای تغییر مذهب نداشتند و مذهب پروتستان معتدل و ملی مثل آلمان و انگلیس مورد نظر نبود بلکه فرانسویان پروتستان کالونی شدند که اساقفه را قبول نداشت، کلیسا را حرمت نمی شناخت و معتقد به تبعیت سلاطین از مذهب بود.(۱) کالونیهای فرانسه بنام هوگونوت اکثرا از اشراف و فئودالها و نظامیان تشکیل می شدند و در املاک خود خصوصا در جنوب غربی فرانسه مذهب کالون را رسمیت بخشیدند و چون از جماعت نظامی بودند بسرعت شروع به جنگ می کردند تعقیب و آزار هوگونوتها از بعد از صلح اوگزبورگ شروع شد (۱۵۵۰) و چون سلطان فرانسه در ۱۵۵۹ درگذشت و فرزندانش بچه سال بودند (۲) کاتولیکها و پروتستانها سعی در نفوذ در این سلاطین جوان کردند و چون هوگونوتها بیشتر از آن بودند که مخفی شوند اسلحه برداشتند و جنگ داخلی فرانسه شروع شد. (۳) کاترین مدیچی سعی نمود تا پروتستانها و کاتولیکها را به جان هم

---

* قهرمان زمان معروف سروانتس نویسنده اسپانیایی که در همین زمان می زیسته یعنی دن کیشوت نمونه‌ای از این افراد است.

۱ ـ تمام سلاطین فرانسوی، لوتری و انگلیسی مذهب کالون را که طبقه غیرروحانی داشت دشمن می داشتند و این مذهب را چون مخالف ایجاد مذهب ملی بود مغایر اختیارات مقام سلطنت می شمردند.

۲ ـ نائب السلطنه فرانسه در این دوران کاترین مدیچی بود که سعی می نمود با نفاق افکندن میان مناطق فرانسه آنها را از مخالفت با اولیای مرکز باز دارد.

اندازد اما چون از نفوذ روزافزون سران پروتستان (هانری بوربون سلطان ناوار و آدمیرال دوکولینی) در سلطان فرانسه بیمناک بود ترتیبی داد که چون تمام سران پروتستان برای شرکت در عروسی هانری بوربون به پاریس آمده‌اند در یک شب همه را قتل عام کنند و این ضربت موفق بود جز اینکه هانری بوربون فرار نمود (قتل عام سن بارتلمی) و این بار آتش جنگ داخلی بشدت بیشتر زبانه زد و کاتولیکها و پروتستانها هر کدام دول خارجی را به کمک فرا خواندند و چون هیچیک توان سرکوب دیگری را نداشتند فرانسه در کام جنگهای مداوم فرو رفت که بسیار ویران کننده بود.

بالاخره از میان این هرج و مرجها دسته‌ای بنام سیاست مآب پیدا شدند که معتقد شدند که می توان بخاطر نظم وجود هر دو فرقه را تحمل نمود و نظم و آبادی مهمتر است (ضمیمه ۱) و این عقیده بسیار مهم اساس کار دول جدید قرار گرفت.

بالاخره چون در ۱۵۸۹ رهبر کاتولیکهای فرانسه و سلطان فرانسه هر دو کشته شدند و از لحاظ قانونی سلطنت به سلطان ناوار می رسید هانری ناوار رهبر پروتستانها که می دید مملکت هنوز اکثرا کاتولیک است [1] و هوگونوتها اقلیتی شده‌اند منفور و غارتگر در دست اعیان لجوج به مذهب کاتولیک درآمد و بنام هانری چهارم بر تخت نشست و تا انقلاب کبیر سلطنت فرانسه بوربون بود. او خود از سیاست‌مآبان بود و با اعطای آزادیهای مذهبی به پروتستانها و امتیازاتی به کاتولیکها و زوزوئیتها تمام سعی خود را در آبادی مملکت و تشکیل ارتش واحد و سایر امور مربوط به اتحاد و آبادی و توسعه تجارت فرانسه نمود و با بسط قدرت سلطان در مقابل تشکیلات فرون وسطایی محلی سلطنت جدید را در فرانسه مستحکم نمود و چون در ۱۶۱۰ کشته شد دوره نائب السلطنتی کاردینال ریشیلیو رسید که با وجودی که کاردینال کلیسای کاتولیک بود برای حفظ نظم و قدرت دولت مرکزی آزادیهای مدنی پروتستانها را معتبر شمرد و فرانسه قدرت یافته دوباره به دخالت برای تجزیه امپراطوری هابسبورگ پرداخت و با دخالت در جنگهای سی ساله و عهدنامه صلح بعد از آن (عهدنامه وستفالی) توانست از اتحاد آلمان تا یک قرن و نیم بعد جلوگیری نماید. (۱۶۴۸ م)

ـ زیرنویس ۳ نقل از صفحه قبل :

۳ ـ این جنگها مثل جنگ داخلی امریکا یا جنگ بین طرفداران پارلمان انگلیس و پادشاه نبود که دو منطقه مملکت با هم به نزاع برخیزند ولی هرکدام روش و نظم و تشکیلات خود را داشته باشند بلکه این جنگ از فقدان نظم و بمثابه جنگهای ملوک الطوایفی بود که دستجات نظامی با منشاء نامشخص به حرکت درمی آیند و مملکت را می چاپند و با هم متحد شده یا مخالف می شوند و اصولا افراد آن نه درآمد مشخصی دارند و نه حقوق می گیرند بلکه درپی غارت و درآمدهای اتفاقی هستند و لذا بسیار ویران کننده است.

۱ ـ و پروتستانها هم در آن اقلیتی حدود ۵ درصد بودند.

۳ ـ انگلستان :

غرض هانری هشتم تغییر اصول و عقاید مذهب کاتولیک نبود بلکه فقط می خواست خود رئیس کلیسا باشد والا هیچ تفاوت دیگری را نمی پذیرفت و چون در ۱۵۴۷ فوت نمود ادامه این وضع غیرممکن شد چه که بسیاری از مردم انگلیس طرفدار اصلاحات مذهبی و بعضی هم پروتستان تندرو شده بودند در دوران بعد از هانری اول پسرش و بعد مری آراگون دختر بزرگ او به سلطنت رسیدند که این زن فیلیپ سلطان اسپانی بود و با سوزاندن ملحدین و دخالت اسپانیائیها در انگلستان آئین کاتولیک در انگلیس منفور گردید و بعد اینها الیزابت حاکم شد که نوعی سیاست مآب بود و انگلستان را بتدریج پروتستان نمود که البته همه مردم باید به این کلیسا که تشکیلاتی لوتری داشت و همان مالیاتهای قرون وسطایی را از مردم می گرفت و صدر آن سلطان انگلیس بود که از طریق پارلمان عمل می نمود وفادار می بودند و جز معدودی تندروان پروتستان با کاتولیک همه همین کار را هم کردند ولی چون این الگو در ایرلند هم پیاده شد مردم همه طرفدار کشیشان کاتولیک شدند و پروتستان مذهب فاتحین گردید و کشیشان ایرلندی که از مقام، عایدی و امکنه عبادت خود محروم بودند رهبران ناراضیان ایرلندی شدند. در این زمان الیزابت با حمایت از جمهوریهای پروتستان هلند وارد معرکه جنگ مذهبی در اروپا شد و چون بتدریج برای حفظ هلند با سایر پروتستانهای جهان متحد شد در نظر اسپانیائیها انگلستان مظهر پروتستانیسم گردید و تدارک حمله زمینی به آن دیده شد(۱) تا به این ترتیب هلند آرام شود. این جنگ باعث اتحاد انگلیسیها شد و چون نیروی دریایی بسیار عظیم اسپانیا در جنگ با نیروی دریایی متحد انگلستان بر اثر سوانح طبیعی و عظمت زیاد درهم شکست انگلستان پیروزمند مظهر پروتستان شد و بسرعت برای استفاده از متصرفات اسپانیا درماوراء بحار آماده گردید و قدم در عصر طلایی ادبیات خود گذارد.(۲) و اسپانیا قبول نمود که شمال هلند در دست جمهوری خواهان باقی بماند (هلند امروزی) و لذا انگلستان از خطر حمله از جانب اروپا نجات یافت و قدم در این راه نهاد که یکی از ملل بزرگ اروپای غربی شود اما قبل از آن وارد دوره جنگهای مذهبی شد که البته مثل فرانسه نصادی و مخالفت طبقه صاحب امتیاز با افزایش اقتدار سلطان بود یعنی بصورت مخالفت پارلمان با پادشاه (ضمیمه ۲). بعد از الیزابت جیمس اول و بعد چارلز اول سلطان

---

۱ ـ حملات مداوم انگلیسیها به کشتیهای حامل طلا و نفایس امریکا که متعلق به اسپانیا بود دربار اسپانیا را به این عقیده رساند که حمله به خاک انگلستان ارزانتر تمام می شود تا حفظ و اسکورت ناوهای اسپانیایی در دریا.

۲ ـ عصر الیزابت : دوره شکسپیر و میلتون و غیره.

انگلیس شدند. پارلمان[1] با این دو سلطان که طرفدار حقوق الهی شاهان بودند و الگوی سلطنت فرانسه را پیش رو داشتند موافقتی نداشت خصوصا که می ترسید آنها اختیار وضع مالیات را بدست آورند و چون سلطان انگلیس عواید ثابتی داشت و مخارج روزافزون درگیری او با پارلمان جهت افزایش مالیاتها و درآمد در ۱۶۲۹ به بن بست انجامید و چون پارلمان وقتی تشکیل می شد که شاه آن را احضار کرده باشد چارلز پارلمان را دعوت ننمود و تصمیم گرفت بدون پارلمان به انگلیس حکومت کارآمدی عطا کند ولی بر سر تحمیل مذهب انگلیکان به مردم اسکاتلند که مذهب کالونی داشتند (بنام پرس بی تریان) اسکاتلندیها بر ضد چارلز قیام نمودند و او پارلمان را احضار نمود تا وجوهی برای جنگ اخذ نماید (۱۶۴۰) ولی پارلمان با او درافتاد وجنگ میان شاه و پارلمان آغاز شد (۱۶۴۲) که بتدریج نیروهای پارلمان[2] به فرماندهی اولیور کرامول پیروز شدند و باقیمانده پارلمان انگلیس حکم قتل شاه را داد و در تمام انگلستان جمهوری اعلام نمود. (۱۶۴۹)

کرامول کوشید که با حمایت نیروی نظامی و رسمیت دادن مذهب کالونی و دست‌اندازی و تصرف متصرفات امریکائی اسپانیا و از بین بردن هرگونه روحیه مقاومت در میان کاتولیکهای ایرلند و انحصار ثروت و قدرت و تحصیلات در ایرلند در دست اقلیت پروتستان به کشور انگلستان حکومت کارآمدی اعطاء کند ولی خشونت مذهبی و حکومت نظامی او مردم را بیزار نمود و چون در ۱۶۵۸ مرد بعد از ۱۱ سال فرزند چارلز به تقاضای مردم به سلطنت رسید که البته عبرت مرگ پدر را از یاد نبرد و پارلمان جدید هم با سلطان مهربانتر بود و قرار گذارد سلطان با صرف‌نظر از کلیه حقوق قرون وسطایی خود همه ساله عوایدی بصورت مالیات از پارلمان دریافت دارد که پارلمان مقدار آن را می توانست زیاد نماید به این ترتیب اشراف انگلیسی برعهده گرفتند که خرج حکومت را بدهند و در عوض تا ۱۵۰ سال بعد حکومت انحصارا در دست آنها باقی ماند و با تصویب قوانینی طبقات پائین مردم را از تحت تاثیر واعظین به شور قرار گرفتن و شورشهای مکرر حفظ نمودند و چون بازگشت به کاتولیک در اروپا رسم شد و وارث چارلز یعنی برادرش رسما کاتولیک شد پارلمان با تصویب قوانینی ورود به مشاغل دولتی را برای کاتولیکها و متعصبان پروتستان هر دو ممنوع ساخت ولی در این زمان جیمز دوم برادر چارلز به علت فوت برادرش پادشاه انگلیس و

---

۱ ـ اعضای پارلمان اکثرا از فرقه پوریتن (نوعی پروتستان افراطی شبیه به کالونیسم) بودند که نسبت به کلیسای انگلیس و سلطنت نظر خوشی نداشتند و همه ازملاکین بودند.

۲ ـ اعضای دو مجلس انگلستان ۵۰۰ نفر بودند که بتدریج با غلبه اقلیت مصمم پوریتن و تصفیه به ۵۰ نفر رسیدند و همین عده حکم اعدام شاه را دادند.

اسکاتلند شد[1] و چون بر تساهل مذهبی و نفوذ دادن کاتولیکها در امور انگلیس پای فشرد پارلمان او را برکنار نمود و سلطنت را به دختر پروتستان او مری داد (۱۶۸۸) که از این کار به انقلاب مجلل در تاریخ جهان نام می برند و مری و شوهرش ویلیام اورانژ از هلند سلاطین جدید انگلیس و اسکاتلند شدند به شرطی که، قبول نمایند:
۱ ـ سلطان حق تعلیق قوانین پارلمان را ندارد ۲ ـ حق وضع مالیات صرفا با پارلمان است ۳ ـ بدون رضایت پارلمان قشون نمی توان نگه داشت ۴ ـ حتی یکی از افراد فقیر مملکت را نمی توان بدون جریان قانونی دستگیر نمود.

بدین ترتیب سلطنت انگلستان حکم نوعی معامله با مردم را یافت و پارلمان انگلیس توانست ضمن حفظ اتحاد مملکت آزادی و قدرت خود را حفظ نماید و بعد از ترس اینکه جیمز به سلطنت آباء و اجدادی خود (اسکاتلند) برگردد و از آنجا بر ضد انگلیس اقدام نماید با شریک کردن اسکاتلندیها در متصرفات و عواید انگلیس پارلمان و دولت اسکاتلند را با انگلیس متحد کردند و سلطنت متحده انگلیس را تشکیل دادند و بعنوان مجازات ایرلند کاتولیک همه کاتولیکهای ایرلند را از حق مالکیت زمین، تدریس، تحصیل در خارج، تجارت، فروش محصولات ایرلند در سایر نقاط جهان یا واردات بدون واسطه پروتستانها از جهان ممنوع کردند و ایرلند صاحب اقتصادی منهدم و مردمی با روحیات ضعیف شد که ثمرات این ظلم هنوز هم باقی است.

پارلمان با جمع آوری قرضهٔ ملی توانست حکومت انگلستان را از لحاظ مالی بی نیاز گرداند و هم تمام قرض دهندگان را به حفظ حکومت پایبند سازد نتیجهٔ انقلاب مجلل این بود که اولا اصول پارلمانی را تثبیت و تقویت نمود و ثانیا اشراف زمیندار انگلیسی را مدتها حاکم پارلمان و دولت انگلیس نمود و در عصر جدید اولین نمونه ادغام دموکراسی و قدرت حکومت را عرضه داشت هر چند که در ابتدا این حقوق سیاسی مربوط به طبقات تحصیلکرده و ثروتمند می شد.

۴ ـ هلند: هلند در نیمه قرن شانزدهم کشوری بود مرکب از ۱۷ ایالت که به سیستم امپراطوری مقدس روم و ایالات آن هر ایالت قانون اساسی و پارلمان و مصونیتهای خاص خود را داشت و دوکهای بورگاندی بعنوان حکمران تمامی ایالات شمرده می شدند و این کشور بسیار صنعتی شده از تجارت و دریانوردی (مهمترین کشور دریانورد اروپای شمالی) سود فراوان و ثروت سرشار داشت ولی هیچ علقه اتحاد خاصی میان این ایالات نبود وقتی جنگهای مذهبی فرانسه از ۱۵۶۰ شروع شد جماعت زیادی از پیروان کالون

---

۱ ـ استوارتها (جیمز و چارلز و غیره) در اصل سلاطین اسکاتلند بودند و بعد سلطان انگلیس شدند.

وارد ایالات جنوبی شدند (بلژیک فعلی) و ریشه آنها مستحکم شد چون فیلیپ دوم وارث بورگاندی شد نجبای هلند اعم از کاتولیک و پروتستان او را خارجی می دانستند و می ترسیدند که اصرار فیلیپ بر بردن دستگاه تفتیش عقاید به هلند آزادیهای ولایات آنها را نابود کنند و از او تمنا کردند که این کار را نکند و چون عرضحال قبول نشد انقلابی رخ داد و متعصبان آئین کالون به همراه ناراضیان شهری و اجامر واوباش کلیساها را غارت و مجسمه‌ها را خراب کردند و هلند در آتش هرج و مرج فرو رفت فیلیپ با اعزام نیروی نظامی و اعدام دسته‌دسته مخالفین و ضبط اموال اشراف پاسخ داد و به این ترتیب مخالفت با اسپانیا را بصورت امری ملی درآورد و رهبر مخالفان ویلیام اورانژ با اتحاد ۱۷ ایالت که تصمیم گرفته بودند به هر قیمتی اسپانیائیها را بیرون کنند با اسپانیا وارد نبرد شد (۱۵۷۶) و در این نبردها انگلستان ازترس اینکه بعد شکست هلند نوبت حمله اسپانیا به او برسد با پروتستانها همدست شد و تدریجا ادامه حملات تمام هلند را ویران نمود و حاکمان اسپانیا توانستند بین ایالات جدایی بیاندازند و در ۱۶۰۹ عهدنامه صلحی میان ۷ ایالت شمالی که جمهوری متحده هلند را تشکیل داده بودند با دولت اسپانیا که ۱۰ ایالت جنوبی به آن پیوسته بودند بسته شد و به این ترتیب هلند از بلژیک که تدریجا کاتولیک شد جدا گردید. هلندیها با بستن راه بازرگانی جنوب مانع رشد بلژیک شدند و خود با انحصار بازرگانی و با دست اندازی به متصرفات ماوراء بحار اسپانیا عصر طلایی پیشرفت خود را آغاز نمودند و آمستردام مرکز مالی و تجاری شمال اروپا گردید در عین حال چون یک سوم مردم هلند کاتولیک بودند دولت به پیروی از روش سیاست مآبی تساهل و آزادی مذهبی به مردم عطا نمود و خود جمهوری هلند ثروتمندترین و متمدنترین جمهوری در اروپا گردید و از این به بعد با ثروت و کشتیرانی خود نقش مهمی در منازعات اروپایی ایفا نمود و به عصر طلایی خود وارد شد.(۱) و در این دوره یهودیان هم به هلند راه یافتند و غنای فکری و اقتصادی آن را افزودند و در این عصر تجارت اروپای شمالی و دریانوردی آن تقریبا منحصر به آنان گردید و سکه طلای هلند اولین پول ثابت اروپایی شد و هلند غرق در ثروت و نعمت با حکومتی بورژوا و صلح طلب وغیرمتمرکز باقی ماند.

۵ ـ آلمان : بعد از عهدنامه صلح اوگزبورگ بتدریج ایالات لوتری قدرت خود را بسط دادند یعنی در ایالاتی که رئیس آنها می مرد یا بدست گرفتن حکومت (خاصه در ایالات

---

۱ ـ دوره باروخ اسپینوزا در فلسفه و هوک و هوبکنس در علوم و بان ورمیر و رامبرانت در نقاشی

کلیسایی) مردم را به زور لوتری می کردند و این وضع ادامه یافت تا در ۱۶۰۸ ایالات پروتستان با هم متحد شدند و با هلند و انگلیس برای حفظ خود وارد مذاکره شدند و البته کاتولیکها حاضر به قبول این وضع نبودند خاصه که اسپانیائیها برای حمله به هلند احتیاج به این داشتند که از ایتالیا (میلان) تا متصرفات خود در خاک هلند کشوری یکپارچه داشته باشند و تنها مانع در این راه چند ایالت آلمانی در ساحل رود رن بود در عین حال ها بسبورگهای اطریش هم می خواستند امپراطوری را بصورت سلطنت جدید درآورند و البته فرانسه مخالف هر حکومت مقتدری در آلمان بود و چون کشور بزرگی بود مخالفت او نقش مهمی داشت در این زمان با قیام مردم پروتستان بوهم بر ضد امپراطور امپراطوری مقدس روم فردیناند دوم جنگهای سی ساله آغاز شد که در طی آن تقریبا تمام دول اروپایی در خاک آلمان با هم جنگیدند و آلمان پس از آن به مانند پس از جنگ جهانی دوم بصورت ویرانه‌ای درآمد و عده بسیاری از مردم آن (حدود $\frac{1}{3}$) مردند و بعد از آن آلمان که رهبر فرهنگی شمال اروپا بود درخرافات و فقر و تعصب فرو رفت و تا قرنی بعد از آن بیرون نیامد. این جنگها بسیار پیچیده و سردرگم بود چه که از یک طرف این جنگها جنگ داخلی آلمان بود میان ایالات لوتری و کاتولیک از جهت دیگر جنگ آلمانیها بود با افزایش قدرت امپراطور مقدس روم و جنگ اروپایی بود میان هلند و اسپانیا و میان اطریش و فرانسه و میان کشورهای پروتستان شمال اروپا و اسپانیا و البته وقتی حال بدین منوال بود تنها نتیجه آن ویرانی آلمان بود خاصه که سرداران سپاه هم هر کدام سیاست جداگانه‌ای دنبال می نمودند و در پی نفع خود با هر گروه متحد می شدند و نتیجه ثانوی آن ضعف و تحلیل اسپانیا ، اطریش و فرانسه یعنی دول اصلی درگیر در آن بود. اما کشورهای درگیر در یک نکته مشترک بودند و آن این بود که می خواستند قدرت ها بسبورگها را درهم بشکنند هم ها بسبورگهای اطریش و هم ها بسبورگهای اسپانیا و بالاخره ملل آلمان از تمام این مرافعات متنفر شدند و عهدنامه صلح در وستفالی در ۱۶۴۸ منعقد شد که در طی آن هلند مستقل گردید و سوئیس از امپراطوری مقدس روم جدا شد ولی از همه مهمتر این بود که به اصرار فرانسه و سوئد قرار شد تمام ایالات آلمان جدا جدا در مذاکرات شرکت جویند یعنی ۳۰۰ ایالت و شهر آزاد هر کدام بمثابه کشور مستقلی باشند و در طی آن قرار شد که هر کشور حق تعیین مذهب اتباع خود را داشته باشد و امپراطور مقدس روم حق وضع قانون، اخذ مالیات ، اعلان جنگ یا صلح را نداشته باشد مگر با موافقت همه این ۳۰۰ ایالت و شهر در مجلس رایشتاگ و این یعنی معلق نمودن قدرت امپراطور به امر محال و فرانسه و سوئد ضامن این عهدنامه سیاسی شدند با این

عهدنامه آلمان به وضع قرون وسطایی برگشت و در حالیکه دول دیگر متحد می شدند جلو هر اتحادی در آلمان گرفته شد و تجزیه آلمان جزو قانون عمومی اروپا شد و به فرانسه اختیار داده شد تا ۱۵۰ سال بعد قانوناً در اروپای مرکزی دخالت نماید. آلمان از لحاظ سیاسی تا زمان ناپلئون دیگر وجود نداشت.

با عهدنامه صلح وستفالی عهد جنگهای مذهبی خاتمه یافت هر دو گروه کاتولیک و پروتستان هم شکست خورده و هم پیروز شده بودند هیچکدام تابود نشده بودند و هیچکدام هم نتوانسته بودند همه اروپا را بر طبق نظر خود درآورند ولی نکته مهم این بود که با این عهدنامه و تضمین حفظ مذهب از طریق حکومت عصر سلطه مذهب خاتمه یافت و دوران جدید اروپا شروع شده (ضمیمه ۳) سال ۱۶۴۸ از سالهای تعیین کننده تاریخ اروپا است.

به این ترتیب ما داستان حذف مذهب به عنوان نیرو و مشغله اصلی فکری اروپائیان را گفتیم. اما داستان فرانسه را تا نیمه قرن هفدهم بیشتر دنبال نکردیم و بعد از آن موکول به سلطنت لویی چهاردهم است که در کتاب مطرح شد. مخالفت با موافقت با سیاستهای فرانسه که حالا قویترین دولت اروپایی بود سرنوشت اروپا را در بقیه سالهای قرن تعیین می کرد.

اسپانیا بعد از شکستهای مداوم در اروپا حالت بیمار اروپا را یافته بود یعنی معلوم بود که حکومت آن بزودی نخواهد توانست متصرفات خود را در داخل اروپا حفظ نماید اما چه کسی باید صاحب آن می شد امری بود نامعلوم و این بیش از همه طمع پادشاه فرانسه را برمی انگیخت.

او به دو طریق در پی این مهم بود یکی با رشوه و مذاکره سیاسی و علاقمند کردن افراد ذی نفوذ در سایر ممالک به خود و یکی با ادعای وراثت پادشاهان اسپانیا. فرانسه در این عهد مرکز تمدن و قدرت اروپا بود و تمام اروپا تفوق فرهنگی آن را قبول داشت. بعلاوه ثروت فراوان و جمعیت زیاد (دو برابر اسپانیا و چهار برابر انگلیس) و اتحاد داخلی، آن را وسیله‌ای موثر در دست لویی چهاردهم کرده بود. خاصه که مردم که از آزادی سیاسی، هرج و مرج و مداخلات اشراف را می فهمیدند نسبت به عدم آن در این دولت اعتراضی نداشتند. تنها اشکال این حکومت نداشتن تامین مالی بود اشراف فرانسه از دادن مالیات معاف بودند و هر کس خدمتی انجام می داد بتدریج می توانست معافیت مالیاتی تحصیل نماید بدین ترتیب بار مالیات بر دوش فقیرترین مردم می افتاد و دولت چون نمی توانست از این طریق درآمد فراوانی کسب کند همیشه محتاج باقی می ماند و فرانسه با وجود ثروت عمومی بتدریج صاحب دولتی

فقیر گردید. اما این عیبها هنوز در دوره لویی چهارده ظاهر نشده بود. لویی با شکوه فراوان سعی در مبهوت نمودن مردم خود و نفوذ قدرت خود در مقابل هرج و مرج فئودالی اشراف نمود و با به انحصار درآوردن قدرت نظامی منظم در داخل مملکت و اطاعت مطلق ارتش از حکومت مرکزی سعی در استفاده از نیروی خود بر ضد ملل دیگر نمود و در عین حال در داخل مملکت عدم تساهل مذهبی پیشه نمود و به این ترتیب کثیری از مردم کارآمد فرانسه به خارج رفتند و لطماتی به حیات اقتصادی آن واردشد با شروع جنگها لویی ابتدا ممالک زیادی را از اسپانیا و اطریش جدا نمود و به فرانسه منضم ساخت اما چون می خواست به وسیله نوه خود پادشاه اسپانیا باشد هلندیها که مورد حمله او بودند با هابسبورگها و انگلیسیها متحد شدند و در طی یک سلسله جنگ فرانسه را متوقف نمودند این جنگها در نهایت برای فرانسه فقر و تقلیل نفوس ببار آورد ولی در طی عهدنامه صلح (۱۷۱۴) قرار شد که شعبه‌ای از بوربونها به شرطی که هیچگاه با بوربونهای فرانسه یکی نشود پادشاهان اسپانیا باشند. نتایج این جنگها باعث شد که ملل درگیر در جنگ کلا ضعیف شوند و کشوری سر بلند ننماید که هیچگاه اروپائیان در خاک آن جنگ ننموده بودند یعنی انگلستان.[1] انگلستان با تسلط بر جبل الطارق و مینورکا نیروی بزرگی در مدیترانه شده بود و متصرفات فرانسوی در امریکا به آن واگذار شده بود و انحصار تجاری اسپانیا را شکسته بود و می رفت که کشوری با سلطه تجاری گردد هر چند که در قاره اروپا در خشکی ارتش آن بحساب نمی آمد و قدرتی چندان نداشت. قرن ۱۸ قرن سلطه انگلیس و اروپای غربی به سایر جهان بود.

۱ـ در عین حال این اولین جنگ اروپا بود که در آن اصلا مذهب دخیل نبود بلکه فقط منافع سیاسی و بازرگانی مطرح بود.

ضمیمه ۱ : سیاست مآبی

سیاست مآبان Politiyues معتقد بودند که بطور کلی افراد در مملکت زندگی می کنند نه در کلیسا یعنی آنچه مهم است ارتباط ملی آنان است نه اتحاد مذهبی(خلاف نظریه قرون وسطایی که افراد را زندگی کننده در کلیسا می دانست یعنی وابستگی به کلیسا را فوق هر وابستگی از جمله ملیت می دانست) و هیچ اختلاف مذهبی آنقدر مهم نیست که مجوز جنگهای جاودانی گردد و جا و مکان برای همه نظریات هست و آنچه لازم است امنیت و نظم است پس اگر کسی فرمان سلطان را گردن نهد و بدون مرافعه و ستیز دنبال کار خود است نباید به معتقدات او کاری داشت و دولت باید آنقدر قوی باشد تا مردم را به این امر وادار نماید یعنی واضع قانون و مجری آن نه کلیسا است و نه تمایل مردم بلکه سلطان است که باید مملکت را به خیر سوق دهد این نظریه هم منبع سلطنت مطلقه و هم منبع تساهل مذهبی وهم منبع قبول کشور بعنوان اصل اصلی و واحد سیاسی گردید.

ضمیمه ۲ :

در تمام نقاط اروپا بین پارلمان که مظهر روابط قرون وسطایی بود و سلطان که نماینده افکار تازه بود تصادم درگرفت و این تصادم یا به قدرت سلطان(مثل فرانسه) و حذف پارلمان انجامید یا به هرج و مرج و از بین رفتن حکومت مرکزی و تشکیل کشوری از ایالات خودمختار (مثل لهستان ـ و ایالات آلمان) و اغلب تمایل به افزایش قدرت سلطان بود اما پارلمان انگلیس هم توانست سلطان را شکست دهد و هم حکومت کارآمدی ایجاد نماید. دلایل اصلی آن این بود که اولا در انگلستان پارلمانهای ولایتی وجود نداشت و تنها در سراسر انگلیس یک پارلمان با دو مجلس (اعیان و عامه) وجود داشت و قدرت پارلمان متمرکز بود و ثانیا اعضای پارلمان انگلیس آنقدر فهم سیاسی داشتند که بفهمند حکومت خرج دارد و حاضر بودند در راه حکومت مورد علاقه خود خرج نمایند ومردم را هم به این خرج مجبور نمایند ثالثا پارلمان نماینده نیروهای متضاد نبود یعنی پارلمان انگلیس یک دست از اشراف زمیندار تشکیل می شد که با زرگانان و مردم شهری به طیب خاطر نمایندگی خود را به آنها می دادند و اشراف کلیسای آنهم نماینده منافع خاص نبودند پس پیروزی پارلمان اتحاد را تسریع می نمود نه اختلاف طبقاتی را (مثل فرانسه) و با این وضع پارلمان که نماینده تمام نیروهای ذی نفوذ و ثروتمند جامعه بود امکان نداشت همیشه شکست بخورد و پیروزی آن به معنی هرج ومرج ولایات و از بین رفتن حکومت مرکزی نبود.

ضمیمه ۳ :

عهدنامه صلح وستفالی مفهوم جدیدی را در اروپا منسجم نمود و آن سیستم و شیوه‌ای در حقوق بین الملل میان دول جدید اروپایی بود بنام سیستم کشورهای با حق حاکمیت Staatenmstesy دیگر کسی تظاهر نمی نمود که ممالک اروپایی از اتحاد، کلمه‌ای برخوردارند نه اتحاد مذهبی نه اتحاد سیاسی، نه اتحاد اقتصادی و نه چیزی دیگر. اروپا را متشکل از یک رشته کشورهای مستقل می دانستند که بدون توجه به وسعت و قدرت خارجی مجزی هستند و آزادند که طبق قوانین خود رفتار نمایند، دنبال علائق و منافع سیاسی خویش بروند، با یکدیگر متحد شوند یا از هم جدا گردند وسفیر و نماینده میان خود رد و بدل کنند و بین صلح و جنگ تغییر حالت دهند کشورهای اروپا از لحاظ سیاسی شبیه ولایات قرون وسطایی شده بودند و این مفهوم ملت جدید تا زمان حاضر باقی مانده و میراث ما از زمان است که کسی فکر مشکلات امروزی را نمی نمود.

از طرف دیگر تا قرن بعد این دول مستقل روابط کلی خود را بر اساس نظریه تعادل یا توازن قوا حفظ می نمودند یعنی هر دولتی سعی می نمود استقلال عمل خود را تا اعلی درجه ممکن حفظ کند و در این راه با هر کشور دیگر متحد شود اگر دولتی زیاده از حد قوی می شد آن وقت سایرین با دول ضعیف متحد می شدند و در مقابل او نیرو ایجاد می نمودند و چون بسیاری از دول ضعیف به علت داشتن موقعیت سوق الجیشی از لحاظ نظامی موثر بودند و چون هیچ مانع فکری یا مرامی یا عقیدتی مانعی برای اتحاد یا اختلاف نبود تاریخ اروپا تا زمان ناپلئون عبارت از مجموعه‌ای از اتحادها و عدم اتحاد است برای اینکه هیچکس قوی تر از مجموع دیگران نشود.

از صلح اوترخت (۱۷۱۴) تا کنگره وین (۱۸۱۴)

" قرنی که تاریخ ندارد اگر هم باشد لایذکر است قرنی است که مملو از خدعه و اکاذیبست . شبه آن دیده نشده ، به قسمی که وجدان تصور آن نتواند به درجه‌ای منحط و در وادی نفس وهوی و کذب و طغی منهمک که کارد به استخوان رسیده بود وچاره ناپذیر ، سوء اخلاق در نهایت درجه نمودار... یگانه قوه‌ای که چنان قرنی را خاتمه شایسته‌ای دهد همانا مرة اخری ظهور مظهریت ربانی تا حیاتی جدید بر این اجسام رمیمه بخشد و این اطفالی که چون همج رعاعند به بلوغ رسند قبل از آنکه بکلی در غمار عالم شیطانی خائض گردند . "

توماس کارلایل ـ فردریک کبیر فصل اول از کتاب اول(۱)

قرن قبل از ظهور مبارک در تاریخ به عصر روشنگری مشهور است این قرن قرنی عجیب و عظیم است و به دو وصف مختلف موصوف از جهتی در عرف اهل علم و تاریخ این قرن قرن طلایی عقل است و امیدواری به آینده و از طرف دیگر قرن سیاه عوالم اخلاق و عواطف است و از طرف دیگر این قرن تغییرات سیاسی عظیمه است و در پایان آن انقلاب کبیر فرانسه رخ داده است . که در همه اینها یک موضوع مشترک است و آن مقام عقل انسان است حال به مقدمات این تحولات بپردازیم .

همانطور که مطالعه نموده‌اید از دوره رنسانس تحولی در حیات و دیدگاههای انسان تحصیلکرده اروپایی حاصل شد یعنی انسان معیار و مرکز جهان شد آنهم به‌صرف انسان بودن نه از جهت خلقت الهی بودن پس انسانی که مرکز جهان شده بود نمی‌توانست به قاعده‌ای سوای فهم و درک خودش اعتماد نماید لذا قاعده اخلاق التذاذ و استفاده و ترقی انسان آنهم به فهم خودش شد . این تغییر در رتبه اولی در هنر جلوه نمود هنر رنسانس هنر تصویر نمودن مناظر و مرایا از دید انسان و هنر تجسم چهره واقعی و زیبای انسانی و هنر التذاذ از تصویر نمودن بدن انسان است . اگر در قرون وسطی مجسمه‌ها و نقاشیها در دیوار کلیساها و صومعه‌ها برای این بود که تصویر عالم بعد با وقایع اساطیری تاریخ مسیحیت را بنماید و چهره انسان در آن حالت آرمانی داشت و اگر لزومی نداشت که مناظر و مرایا دقیقا طوری نموده شود که تجسم بعد طبیعی باشد در رنسانس همه تاکید بر این بود و شاهکارهای رنسانس دقیقا از این جهت در تاریخ بشر بی سابقه‌اند یعنی انسان اول از همه در بیان احساسات خود معیاری تابع خود پیدا نمود و البته واضح است که بتدریج حامی این هنرمندان ثروتمندان و اشراف شدند نه مردم عادی. در قرن شانزدهم انسان توجه خود را به دین

---

۱ ـ نقل از ترجمه فارسی بهاء الله و عصر جدید ـ صفحه ۴

جلب نمود. تمام گروههای طالب اصلاحات در دیانت حضرت مسیح (پروتستانها) با وجود اختلافات فراوان در یک اصل با هم اتفاق نظر دارند و همین اصل نمونه کامل غرور انسانی است تمام این فرقه‌ها معتقدند که فهم هر انسان از کتاب مقدس معیاری است به اهمیت و اعتبار تفسیر رسمی کلیسای کاتولیک و البته با این اعتقاد آرزوی حفظ وحدت دینی خیالی بیش نبود و قرن شانزدهم همه به بیان تفاسیر جدید از کتاب مقدس و ترجمه کتاب مقدس به زبانهای ملی جهت فهم انفرادی مردم و جنگها و منازعات فرقه‌های گوناگون گذشت و لکه ننگی بر دامان مسیحیت گذاشت و وحدت مسیحی بعد از آن افسانه‌ای بیش نبود و چون حرمت کلیسای واحد از میان برداشته شد درست است که در اول آزادی پدید آمد اما هرج و مرج ناشی از آن باعث شد که اعتقادات اروپائیان توسط سیاسیون تعیین گردد یعنی به منازعات مذهبی اینطور خاتمه داده شد که در هر مملکت هر دیانتی که رئیس آن مملکت انتخاب نماید دیانت رسمی است و صحیح و همه فرقه‌های دیگر یا مسلوب الحقوقند یا باید آن کشور را ترک نمایند به این ترتیب بعد از هنر که بجای حمایت کلیسا خود را در حمایت اشراف و ثروتمندان قرار داده بود دیانت نیز راهی مشابه طی نمود. قرن هفدهم قرن پیروزی علم جدید است یعنی حال تصور ریاضی و فهم ریاضی انسان از طبیعت و معادلات آن بعنوان تصویر حقیقی عالم جایگزین هرگونه تفسیر و تصویر دیگری گردید و تقریبا هر چه در این تصور ریاضی نمی گنجید یکسره فراموش شد یا به عنوان اموری موهوم تخطئه گردید. نیوتن و لایب نیتز و اسلافشان چون گالیله و کپلر توانستند تصویری جدید از جهان بها دارند و مستدل نمایند و به این ترتیب انسان جهانی ریاضی و قابل فهم خود و قابل تعمیم پیدا نمود، جهان علم که در آن نه عواطف واقعی شمرده می شد نه روح نه نیات و نه احساسات بلکه هر چه بود بیان خشک ریاضی ـ تجربی انسانی بود که جز عقل هر چیز دیگر را موهوم می شمرد همه این پیروزیها به قوه عقل حاصل شده بود انسان را موجود عاقلی می دانستند که جهان را دوباره کشف نموده و معتقد بودند که عقل که پیشداوری ندارد ملاک همه چیز است. هنوز دو قرن باید می گذشت تا فروید و کروچه و برگسون و یونگ و ماکس وبر در زمینه‌های مختلف ثابت نمایند که انسان فقط موجود عاقل نیست بلکه موجودی است که برای تمایلاتش دلیل عقلی می سازد و تصور انسان عاقل با دو جنگ جهانی بی خردانه و قتل عام انسان اروپایی به دست خودش خدشه‌دار می شود.

پس قرن هجدهم قرن طلایی عقل است عقلی که پیروزیهای آن خاصه در علم و فلسفه معلوم بود اما هنوز محدودیتهای آن آشکار نبود و قرن اعتقاد عمومی به پیشرفت است چون قرنهای قبل پیشرفت مادی فراوانی برای اروپا حاصل نموده بود،

عقل فقط یک میدان دیگر برای پیروزی داشت و آن میدان جامعه بود. قرن هجدهم سراسر به بیان این گذشت که قواعد و بنیانهای جامعه بر مبنای عقلی چگونه باید باشد و در نهایت در مترقی ترین قسمت اروپا به این منتهی شد که این قواعد را بکار نبرند. انقلاب کبیر فرانسه چیزی جز دوباره‌سازی جامعه بر مبنای قواعد عقلی نبود و دوره ناپلئون و هرج و مرج بعد از انقلاب اولین نمونه‌هایی بودند که نشان دادند امور انسانی آنقدر که عقلای قرن هجدهم درک نموده‌اند ساده نیست.

اما حال به علتی بپردازیم که این تحول را ممکن ساخت اما به علت وسعت بحث آن را در چند قسمت منحصر می سازیم.

الف- اقتصاد اروپایی: با پاره‌پاره شدن آلمان و تضعیف اسپانیا و اطریش دو کشور در اروپا حائز مقام اول شدند. فرانسه و انگلستان هر دو این کشورها تجارتی بسیار وسیع داشتند و صاحب اراضی کشاورزی فراوان بودند و حکومت مرکزی مقتدر آنها را منظم و آباد ساخته بود و هر دو سعی فراوان در اضافه نمودن بر عواید خود داشتند و ما در این بخش فقط آن دو را مطرح می کنیم.

ثروت انگلیس و فرانسه بر مبنای تجارت بود تجارت با شرق بسیار وسیع بود. اروپائیان بسیاری چیزها از مشرق می گرفتند که خود توانایی تولید آن را در غرب با آن قیمت و کیفیت نداشتند که مهمترین آن ادویه و پارچه و کالاهای تجملی بود اما چیزی که باید در ازای آن می دادند طلا بود در هند و سایر ممالک شرقی بسته کالاهای اروپایی نیازی نبود برای رفع این نقیصه در قرن ۱۸ دو کار کردند یکی اینکه با دخالت نظامی طبقات عالیه ممالک شرقی را مجبور نمودند که برای حفظ خود به آنها پرداختهای منظم داشته باشند یعنی پول صرف شده را دوباره برگردانند و یکی دیگر این بود که ثروت را از امریکا و افریقا کسب نمایند و در آسیا خرج کنند و این راه دوم یعنی تهیه مایحتاج اولیه در امریکا باعث آن شد که کشتزارهای وسیع در آن کشور بوجود آید که نیروی کار آن برده بود. تمام رونق اقتصادی انگلیس و فرانسه قرن هجدهم بر مبنای برده‌داری بود. تجارت برده (در خلال سالهای ۱۷۰۰ تا ۱۷۸۶ فقط ۶۱۰،۰۰۰ تن غلام افریقایی به جزیره ژاماشیک برده شدند) منبع اصلی درآمد شهرهای تجاری انگلیسی مثل لیورپول بود و کالاهای ساخته شده توسط بردگان حدود نیمی از حجم بازرگانی انگلستان را تشکیل می داد (در سال ۱۷۹۰) این کالاهای ساخته شده در امریکا بوسیله سیاه‌پوستان بود که در اروپای شرقی و سایر نقاط فروش می رفت و ثروت انباشته در انگلیس، فرانسه و هلند را بوجود می آورد. از این جهت این قرن از لحاظ اخلاقی نمونه‌ای در اعصار جدید ندارد هیچ کس از اینکه

رفاهش بر چه پایه‌ای بود نگران نبود. از جهت دیگر این ثروت باعث بهروزی خود تولیدکنندگان اروپایی هم نبود تمام ثروت در دست تجار باقی می ماند که اگر از حکومت حمایت می نمودند حکومت گامکار بود (انگلستان) و اگر نه حکومت سرنگون می شد (فرانسه در ۱۷۸۹) لذا حکومتها وابسته به همین ثروتمندان و حافظ منافع آنان بودند چه در انگلیس و چه در فرانسه و بزرگان تجار همه‌در سلک اشراف درآمدند و طبقات بسیار پائین اجتماع روزبه‌روز وضع بدتری یافتند و این لکه ننگ دیگری برای این عصر بود.

ب: فرهنگ اروپایی

فرانسه در آن عصر مهد تمدن اروپایی بود در این مهد طبقه‌ای رشد نمود که حملاتش به دین تا امروز نمونه‌ای از حملات غیرمنصفانه و موثر باقی مانده است. نسل فیلسوفان این نسل که مولی الوری حضرت عبدالبهاء نمونه و مظهر آن را بعنی ولتر را به لقب حکیم نادان در آثار خود یاد فرموده‌اند افرادی بودند تحصیل کرده که داعیه رهبری اجتماع را بر اساس عقل داشتند و چون در فرانسه و اروپای آن زمان رهبری جامعه از لحاظ اخلاقی و فکری با زعمای دین و روسای کلیسا بود این افراد با تغطئه کتاب مقدس و تمسخر آن سعی نمودند با ویرانی قدرت دین خود رهبران جامعه شوند در این کار به همراهی گروهی از اشراف و ثروتمندان مستظهر بودند. دین تا این عهد در میان طبقه متوسط اروپایی از هر فرقه که بودند وقر و اهمیت داشت و این حملات و سعی در سلب اعتبار کتاب مقدس پایه‌های اخلاقی اروپائیان را از آنچه بود سست تر نمود و این شاید بدترین دستاورد این قرن و بذر همه انحرافات بعدی در سرنوشت بشر باشد که در قرن بعد در معاصرین حضرت بهاءالله در اروپا به فرمایش معهد اعلی آن نسل خداناشناس مغرور به نهایت درجه جلوه نمود و ظهور دو مظهر الهی را برای حفظ جهان و اهل آن ضروری ساخت شما در ضمن مطالعه کتاب این معنا را بیشتر ملاحظه خواهید نمود و ما با زیارت نصی از مولای توانا حضرت ولی امرالله که خلاصه‌ای از سرنوشت بشر در زمان حذف دیانت است این مطلب را خلاصه می نمائیم قوله العزیز:

" عجبی نیست که چون در نتیجه فساد بشری چراغ دین خاموش شود و خلعت معنوی که بایستی زینت هیکل انسانی باشد از او خلع گردد ناچار انحطاط تاسف انگیزی در سرنوشت بشر فی الفور بوجود می آید و با خود هر نوع شری را که از یک شخص خاطی منحرف سرزدنی باشد همراه می آورد و در چنین حالی است که انحرافات در طبیعت انسان و انحطاط در رفتار انسان و فساد و انحلال در موسسات متعلق به انسان به

بدترین و نفرت بارترین وجهی ظاهر و آشکار گردد و ماهیت انسان تدنی یابد. اعتماد و اطمینان سلب شود رشتهٔ انضباط از هم بگسلد، ندای وجدان خاموش شود، شرم و حیا از میان برخیزد مفاهیم وظیفه‌شناسی و همبستگی و احترام و رفتار متقابل و وفاداری تعبیرات غلط گیرد و عواطف عالیه آرامش و سکون و شادمانی و سرور و امیدواری از میان برخیزد." نظم جهانی بهائی صفحه ۱۳۷

از لحاظ ظاهری این قرن قرن تجمل است ثروت تجار و اشراف صرف بهروزی جامعه نمی شد بلکه صرف کاخها و بناهایی عظیم می شد که این گروه تازه به دوران رسیده چون سلاطین زندگی نمایند و این خود باعث فساد بیشتری در جامعه می شد و بالاخره خصوصا در فرانسه طبقه اشراف که بر اثر امتیازات موروثی در رفاه بسر می بردند و به اداره حکومت کاری نداشتند تمام وقت خود را به ایجاد و پیروی مدهای تازه لباس و آرایش و تفننات ادبی و هنری صرف می نمودند همه اینها با هم باعث شد که در اواخر قرن سعی در تعدیل این امتیازها با انقلاب فرانسه بعمل آید و در سراسر اروپا به مانند نهضت اصلاح دین موافق و مخالف انقلاب بدون توجه به مملکت و ملیت درکنار هم قرار گیرند و به نزاع برخیزند و اروپا این بار از لحاظ فکری دوباره دوپاره شود و پای دول عقب افتاده‌تر شرق آن* به مناطق غربی بازگردد و پا به عصر معاصر ظهور گذارد. که در آن تمام اروپا از لحاظ استثمار ملل عقب افتاده یکسان عمل می نمود ولی از لحاظ نوع حکومتی که باید این استثمار را سر و سامان دهد در میان اروپائیان اختلاف بود و هر کس سعی می نمود که از این غارت ملل غیر اروپایی سهم بیشتری بیابد و در این میان البته تدنی اخلاقی شدید خود اروپائیان که مدعی رهبری جهان بودند بیشتر جلوه نمود.

---

* روسیه و لهستان و پروس

قرن نوزدهم

هنگامی که سخن از قرن نوزدهم به میان می آید ـ قرنی که دو ظهور عظیم حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی نیز در آن واقع شده است ـ دامنهٔ وسیع و پر فراز و نشیبی از حوادث وتحولات عظیمه در عرصه‌های مختلف در سراسر جهان در پیش چشمها گشوده می شود. این قرن، قرنی است که در آن شاهد بارزترین تمایلات مادی ، انقلابات عظیمه و تغییر روال حرکت در همهٔ زمینه‌های علمی، فلسفی، اقتصادی و ... هستیم.

در این جزوهٔ مختصر تنها اشاره‌ای به اهم رویدادهای سیاسی، اقتصادی، علمی و فکری می کنیم و انشاء الله شما با مطالعهٔ کتب تاریخی دیگر به تکمیل این اطلاعات خواهید پرداخت .

الف) اوضاع اقتصادی :

با وجود آنکه قرن ۱۹ را قرن تحولات عظیمه می خوانیم، ولی شاید در هیچ زمینه‌ای به اندازهٔ عرصهٔ اقتصاد، تغییر و تحول و دگرگونی حاصل نشده باشد. مهمترین تحول اقتصادی(۱) تاریخ یعنی انقلاب صنعتی در این قرن رخ داد که در اینجا کمی بیشتر به آن می پردازیم:

در تعریف انقلاب صنعتی، آن را جریان تحول از افزارهای دستی به نیروی ماشینی، توصیف کرده‌اند. اولین کشوری که شدیدا تحت تاثیر انقلاب صنعتی قرار گرفت، کشور انگلستان بود.

انگلستان :

در هر کشوری، انتقال به تولید ماشینی مستلزم آن است که ثروت و نفوس تا اندازه‌ای قابلیت تحرک داشته باشند. در انگلستان قرن ۱۸ بواسطهٔ تکامل تاریخی طویلی که حاصل کرده بود، در میان نفوس مملکت تحرک بسیار زیاد بود.

سرآغاز این حرکات انقلاب کشاورزی بود که در انگلستان رخ داد و طی آن به ملاکین اجازهٔ استفاده و بهره‌برداری از زمینها یشان داده شد. بر این اساس زمینداران سعی کردند تا هر چه بیشتر بر سود خود بیفزایند و انواع راهها را برای تولید بیشتر امتحان کردند. همین اقدامات باعث رونق کشاورزی شد.(۲)

---

۱ ـ اولین انقلاب تاریخ بشر رام کردن حیوانات و پیدا نمودن نیروهایی سوای نیروی عضلات بشری بودکه تمام تاریخ مدون از ثمرات آن است و این بار نیروی به مراتب عظیمتری کشف گردید و مدار زندگی انسان را تغییر داد.

۲ ـ با تصمیم پارلمان انگلیس به اشراف که اعضای پارلمان هم بودند، اجازه داده شد زمینهای خودرا محصورنمایند و تمام املاک خرده مالکان را در داخل زمینهای خودمتصرف شوند ومزارعی یکپارچه بسازند بدین ترتیب کثیری از روستائیان به مرتبهٔ فقر مطلق

ـ ادامه زیرنویس ۲ در صفحه بعد

با رونق کشاورزی، بر رونق اقتصادی افزوده شد و غذا به اندازهٔ کافی برای همه فراهم شد در حالیکه افراد کمتری برای کار کردن لازم بودند. این امر باعث شد عدهٔ زیادی از کارگران، که دیگر نمی توانستند در مزارع کار کنند، فرصت برای اشتغال به سایر حرف پیدا کنند. کارگران مرد و زن انگلیسی متحرک شدند، هر جا برایشان کاری ولو با دستمزد اندک وجود داشت، متوجه آنجا می شدند و چون نیاز به عدهٔ کمی برای تهیهٔ خواربار بود، عدهٔ زیادی آمادهٔ کار کردن بودند. این وضع در کمتر کشوری دیده شد و تنها انگلستان بود که این حال را داشت.

<u>پیدایش اختراعات و انقلاب صنعتی</u> :

با انقلاب کشاورزی قرن ۱۸، انگلستان وارد قرن ۱۹ شد در حالیکه با دست یافتن به مستملکاتی در سراسر آمریکا و اروپا، امکان بازرگانی زیادی برایش فراهم شده بود و بر دریاها تسلط کامل داشت. تاجر انگلیسی در صورتی می توانست زیاد کالا بفروشد که کالای زیادتری تولید می شد. او هم مشتری فراوان و هم کشتی داشت و بخصوص دارای سرمایه‌ای بود که می توانست با آن مخارج عملی ساختن طرحهای جدید را متحمل شود. این انگیزه باعث شده به دنبال کشفیاتهای سریعتری برای تولید برآید و اول از همه از کارخانجات نخ ریسی شروع کرد که بعدها بنا به نیاز به کارخانجات بافندگی و ... هم نفوذ کرد. در این راه اقدام به ساخت و اختراع ماشینهایی شد که می توانستند کار چند انسان را در وقت کمتری انجام دهند و در نتیجه بر سرعت و میزان تولیدات بیفزایند.

همانطور که ذکر شد بخاطر سرمایهٔ فراوان، امکان سرمایه‌گذاری بر روی اختراعات جدید، ولو اختراعاتی که کارآیی نداشتند و بایدکنار گذاشته می شدند و یا سالها طول می کشید تا تکمیل شوند، وجود داشت. این توانایی مالی را تنها کشوری می توانست داشته باشد که قبلا از طریق کشاورزی سرمایهٔ کافی بدست آورده باشد و انگلستان این مرحله را طی کرده بود.

اختراعات مختلف هر یک مراحل فراوانی را طی کردند که البته در اینجا از ذکر آنها خودداری می شود.

<u>بعضی از نتایج اجتماعی انقلاب صنعتی انگلستان</u> :

۱ ـ در اثر گسترش کارخانه‌ها و نیاز به کارگران بیشتر، هجوم افراد به شهرها افزایش یافت و همین امر باعث پیدایش شهرهای جدید با جمعیت بسیار زیاد گردید.

ـ ادامه زیرنویس ۲ نقل از صفحه قبل

افتاده و به هر کاری برای گذران معاش راضی بودند. اشراف در این زمینهای یکپارچه شروع به پرورش گوسفند و صادرات پشم نمودند.

این افزایش جمعیت در همهٔ شهرها بخصوص در مناطق مرکزی انگلستان مشهود بود.

۲ ـ به دنبال افزایش جمعیت شهرها و گسترش شهرنشینی، مشکلاتی پدید آمد. از جمله عدم وجود بهداشت در شهرها و یا عدم وجود امکانات ضروری از جمله بیمارستان و درمانگاه، ظهور خیابانهای تنگ و کثیف، ایجاد خانه‌های کوچک و تاریک بخاطر افزایش جمعیت و نیاز مفرط به مسکن را می توان ذکر کرد.

۳ ـ تغییر ناگهانی زندگی کارگران از دهات به زاغه‌های اطراف شهر و لزوم کارکشرد همه افراد خانواده از کودکان شش ساله تا پیران برای گذران زندگی و نبودن تحصیلات و فرصت زندگی خانوادگی و عدم ترس از رسوایی در محیطی ناشناس بنیاد اخلاقی در شهرهای جدید بسیار سست گردید و فساد اخلاقی و بهم ریختن خانواده‌ها مرسوم شد و در شهرهای صنعتی قواعد اخلاق رعایت نمی گردید.

۴ ـ از آنجا که رشد جمعیت و به دنبال آن افزایش متقاضیان کار بیشتر از کارهای جدید بود، بیکاری در جامعه افزایش یافت که البته خود عواقبی به دنبال داشت.

۵ ـ تشکیل اتحادیه‌های کارگری از مهمترین ثمرات پس از انقلاب صنعتی بود که کارگران برای اخذ حقوق خود از دولت و گرفتن امتیازات بیشتر برای خود در جامعه ـ مانند حق شرکت در انتخابات ـ اقدام به تاسیس این اتحادیه‌ها کردند که البته به مرور این امر توسعه یافت تا جایی که معین شد در مجلس نیز نمایندگانی از این اتحادیه‌ها حضور داشته باشند و به عضویت مجلس درآیند.

این موارد همگی نتایجی است که تنها در سطح داخلی انگلستان حاصل شد. انقلاب صنعتی البته نتایج جهانی ای نیز برای کشور انگلستان و سایر کشورها داشت. برتری صنعتی انگلستان در سطح جهان از آن جمله بود و همچنین این کشور بخاطر تولید انبوه و داشتن بازار زیاد، از لحاظ تجاری هم بر دنیا غلبه داشت.

* * *

قرن ۱۹، قرن ظهور اقتصاددیون مختلفی است که هر کدام نظرات جدیدی در رابطه با روابط اقتصادی مطرح کرده‌اند و تا مدتی فکر جهان را به آنها مشغول داشته‌اند. از جملهٔ این نظریه‌پردازان: آدام اسمیت (اواخر قرن ۱۸)، مالتوس و ریکاردو بودند که نظراتی چون رفع تعرفه‌های گمرکی، ایجاد اقتصادی جهانی جدای از محدودیتهای سیاسی و ... ارائه داده‌اند.

امر مهمی که البته در اقتصاد نیز تاثیر فراوان داشت، لغو برده‌داری در انگلستان در سال ۱۸۳۳ م بود.

حضور نمایندگان مردم و صاحبان کارخانه‌ها و ... در مجلس با عث گذرانـــدن

قوانینی شد که به نفع کارگران بود. از جمله کم کردن ساعت کار به ۱۰ ساعت که در مورد زنان و کودکان هم اجراء می شد.

همانطور که گفتیم جمعیت به‌طرز چشمگیری رو به افزایش داشت تا جایی که آمار نشان می دهد این افزایش در بعضی کشورها در طی ۵۰ سال (۱۹۰۰ - ۱۸۵۰) دو برابر و حتی چهار برابر بوده است. اما جامعه چطور توان سیر کردن این جمعیت رو به تزاید را می یافت؟ پاسخ در پیشرفتهای سریع علمی و صنعتی است که بنوبهٔ خود باعث رونق اقتصادی می شد و همین امر می توانست جوابگوی احتیاجات جامعه ولو با افزایش جمعیت آن باشد.

<u>اوضاع اقتصادی جهان در قرن ۱۹ :</u>

۱ - پیشرفتهای صنعتی

۲ - تجارت آزاد و توازن پرداختهای دولتهای اروپایی : در قرن ۱۹ سیاست اقتصادی اکثر کشورها بر اساس تجارت آزاد (یعنی عدم وجود قوانین گمرکی) بود. اکثر کشورهای اروپایی مبنا را بر این گذاشته بودند که مایحتاج خود را به هر اندازه که باشد وارد کنند و البته صادرات آنها به اندازهٔ واردات آنها نبود. ولی با این وجود این کشورها قادر بودند "توازن پرداختها" را رعایت کنند. با وجودی که واردات از صادرات بیشتر بود و کفاف هزینه‌های آن توسط صادرات فراهم نمی شد اما با مواردی تحت عنوان "صادرات نامرئی" از قبیل حمل مسافر، بیمهٔ کشتیها و اموال و ... اروپا قادر شد این توازن را برقرار کند.

۳ - صدور سرمایهٔ اروپایی : این عبارت به این معنا است که بعضی از کشورهای اروپایی بخصوص انگلیس و فرانسه، به جای آنکه تمام سرمایهٔ ملی خود را صرف رفاه شهرها، کارخانه و ... کنند، ترجیح دادند این سرمایه‌ها را در کشورهای مجاور خود به‌کار اندازند و سطح زندگی آنها را بالا ببرند. از جمله در شهرهایی مثل توکیو و نیویورک سرمایه‌گذاریهایی جهت تاسیس راه‌آهن، ساختمانها وکارخانه‌ها و ... کردند. با این کار و با بالا آوردن سطح زندگی آن سرزمینها امکان خرید کالاهای اروپایی توسط آن کشورها افزایش می یافت و تجارت اروپا رونق بیشتری می یافت.

۴ - ایجاد واحد پول بین المللی بر اساس واحد طلا

۵ - بازار جهانی (وحدت، رقابت و عدم امنیت): اقتصاد قرن ۱۹ اقتصادی جهانی بود که تجارت در سراسر جهان بصورت صادرات و واردات انجام می شد. البته این یکی از موفقیتهای اقتصادی بود که حاکی از وحدتی در تجارت بود ولی در کنار این

جهانی بودن، گاه رقابتهایی نیز صورت می گرفت که حتی رقیبان را تا پای نابودی و ورشکستگی پیش می راند و از این نظر تا حدی غیرقابل اعتماد بود.

۶ ـ ایجاد شرکتهای بسیار عظیم : این تحول عظیم که تبدیل تجارتهای فردی و کوچک به تجارتهای عظیم و گروهی تحت عنوان شرکتهای بزرگ بود، در دهه ۱۸۹۰ ـ ۱۸۸۰ در اروپا اتفاق افتاد که البته با نحوه کار این شرکتها در درس اقتصاد آشنا می شوید.

ب) اوضاع سیاسی ـ اجتماعی :

در قرن ۱۹، در عرصه سیاست، انواع "ئیزم"های سیاسی ظاهر شده اند. لیبرالیسم، رادیکالیزم، سوسیالیزم، مشروطه طلبی، ناسیونالیزم، کمونیزم و مارکسیزم همه برای اولین بار در قرن ۱۹ پا به عرصه وجود نهادند. مهمترین اینها، در اقتصاد لیبرالیسم است که درخواست ملاکین و بازرگانان ساده برای آزادی اقتصادی ـ تجارت و کشاورزی و ... ـ است. همچنین سوسیالیزم ـ مارکسیزم که تا حال ادامه دارد و نظریاتش به شکستها و پیروزیهای متعادی حدود ۱/۵ قرن دوام یافته است.

از جمله تحولات عظیم این قرن، پیشنهاد تزار روسیه الکساندر، در کنفرانس اکس‌لاشاپل (۱۸۱۸) بود. او پیشنهاد ایجاد یک نوع اتحادیه دائمی اروپا و حتی نگهداری قوایی بین المللی را کرد تا ضامن بقای حکومات رسمی در برابر هر گونه تغییراتی باشد که به جبر صورت می گیرد. تحول عظیم دیگر لغو مجازات اعدام درمورد بیش از ۱۰۰ نوع جرم در انگلستان (۱۸۲۰) و همچنین لغو برده‌داری (۱۸۳۳) در این کشور بود. همان امری که جمال مبارک بخاطر آن حکومت انگلستان را مورد تشویق قرار می دهند.

اما با وجود تمام قوایی که از این تحولات عظیم حاصل شد، هیچ نوع سیستم بین المللی پدید نیامد و حتی دول اروپایی به دو گروه تقسیم شدند. یکی گروه غربی که در آن عقاید لیبرال در تکامل بود و دیگری گروه شرقی که حکومت پادشاهی خودکامه قدرت را در دست داشت. اروپای غربی طرفدار اصول ملیت بود ولی اروپای مرکزی و شرقی با این اصول مخالف بودند.(۱) بعبارتی اروپای غربی غنی تر، لیبرال تر و بورژواتر بود، ولی با این وجود مشکل اجتماعی خود را داشت و آن اینکه بر طبقه کارگری متکی بود که از فرط جان کندن به اماں آمده بود و دچار بیم و سرخوردگی شده بود و در عین حال به پیشرفت جامعه‌ای علمی و صنعتی اعتماد داشت و هنوز به

۱ ـ چون کشورهای شرقی امپراطوری بودند وتمایل به ملی گرایی باعث تجزیه آنها می‌شد.

برنامهٔ حقوق بشر (ولو ناتمام) ایمان داشت. حاصل همهٔ این بیم و امیدها، انقلاب عمومی ۱۸۴۸ م بود. در سراسر قارهٔ اروپا حکومات واژگون گردید، انقلابیون چون مور و ملخ در معابر به حرکت آمدند، سلاطین یا به فرار گذاشتند، حکومات جمهوری اعلام شدند و پس از مدتی جنگهای عدیده‌ای به وقوع پیوست.

هرگز تا آن زمان اروپا انقلابی آن سان عمومی که در ۱۸۴۸ م. بروز نمود، ندیده بود و تا امروز هم ندیده است. در حالیکه انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه هر دو دارای نتایج آنی بین المللی بودند، در هر کدام از این موارد کشور واحدی پیش قدم گردید لکن در ۱۸۴۸ نهضت انقلابی خود بخود از میان مردم هر محل در هر کشور بروز کرد. در واقع برافتادن حکومات مختلف در زمانی تقریبا مقارن یکدیگر علل و معلول یکدیگر بودند. در اروپا بسیاری از مردم بطور کلی طالب چیزهای واحدی می نمودند: دولت مشروطه، استقلال و اتحاد فوق ملی، برچیده شدن قیود حکومات ارتجاعی در هر جا که وجود داشت. همچنین مواردی که این مردم با آن مخالف بودند تقریبا داشته‌ای وسیع داشت که همهٔ کشورها را دربرمی گرفت از جمله کلیسای کاتولیک و خاندان هابسبورگ. این انقلاب فقط دامن روسیه و انگلستان را نگرفت والا سراسر اروپا را در آتش خود داشت. اما از آنجا که انقلاب فاقد نیروی محرکه بود، به همان سرعتی که پیروز شد، مغلوب گردید یا در واقع نتیجهٔ مطلوبی از آن حاصل نشد. این امر باعث شد که اثرات نامطلوب انقلاب باقی بماند که دامن خود اروپا را بگیرد. از جمله اثرات نامطلوب انقلاب، نازیسم آلمان، آشوب مارکسیزم جدید و جلوه‌های مختلف ناسیونالیزم بود.

عواقب نهضتهای ۱۸۴۸ م: طلایت جدید فکری:

اگر چه اهداف ملل برای این انقلاب از جمله تحقق آزادی و ایجاد جمهوریهای دموکراتیک مشترک المنافع بود، اما پس از این نهضتها، تمام روءیاهای ناسیونالیزم نوعپرورانه، ... نقش بر آب شد و همه در طلب حکومتی مشروطه برآمدند. پس از این انقلابات هیچ جا آزادی ملی از آنچه که قبلا بود پا فراتر نگذاشت.

عدم توفیق انقلاب ۱۸۴۸ مانع رشد و تکامل حکومات عامه در اروپا شد ولی همین عدم توفیق اروپا را از فنا نجات داد و مانع بروز جنگهای مختلف با روسیه و... گردید و به اروپا نیم قرن بیشتر مجال داد تا تمدن خود را تکمیل کند.

از اثرات دیگر این نهضتها تحول فکری جوامع از ایده‌آلیسم به رئالیسم بود. تا آن زمان همه به داشتن باورها و آرمانهای زیبا و روءیایی که در صحبت خلاصه می شد و گوشنواز بود، اکتفا می کردند. ولی تحولات ۱۸۴۸ به بعد این تحول فکری را

هم ایجاد کرد که از آن پس مردم به زیبایی و جذابیت آرمانها اندک توجهی نداشتند بلکه بیش از هر چیز خواهان آن بودند که تا چه حد این آرمانها عملی و قابل اجراء هستند. اگر قابل اجراء نمیبودند آنها را رها می کردند. این حالت حتی در هنر هم جلوه‌گر شد بطوری که هنرمندان ترجیح دادند همه چیز را به شکل واقعی خود وهمانطور که هست نمایش دهند. در این زمان، دین به عنوان اصلی غیرعلمی از اهمیت افتاد و تنها به عنوان پدیده‌ای از رشد تاریخی در میان ملل مختلف که می تواند از هرج‌ومرج در جوامع جلوگیری کند، درنظر گرفته شد.

در سیاست، آلمانها به "سیاست واقعیات" توجه کردند یعنی بر این اصل معتقد شدند که مردم باید از رویاهایی که درباره ایجاد مدینه فاضله دارند و نتیجه آن به شکستهایی چون شکست ۱۸۴۸ منجر می شوند منصرف شوند و به مزایای حاصله از یک حکومت با انضباط، امین و سختگوش قانع باشند. بنظر عده‌ای از این پس مردم نباید گمان کنند که جامعه نوین بر اثر نیکوکاری یا عشق به عدالت پدید می آید بلکه باید از این پس مصلحین به تدابیر سیاسی متوسل شوند یعنی قدرت و محاسبه در کارها. از نظر بین المللی منظور آن بود که حکومت نباید از مرام و عقیده خاصی متابعت کند، گروهی را دشمن و عده‌ای را دوست بشمارد، بلکه باید از منافع موجود خود متابعت کند و اوضاع را هر طور که حقیقت واقع است بپذیرد. با هر کس ضرورت ایجاب می کند متحد شود و اصول اخلاقی را نادیده بگیرد و در راه وصول به مقصود به هر وسیله‌ای متشبث شود. اگر چه بیسمارک در آلمان مهمترین مجری این افکار بود ولی دو تن دیگر یعنی لوئی فیلیپ ناپارت و کارل مارکس هم هر کدام بنوبه خود تعلق به این نوع تفکر داشتند.

دوران ۱۸۷۱ - ۱۸۵۹، دوران ایجاد کشورهای بزرگ بر اساس ملیت بود. یعنی هر کشور اروپایی سعی می کرد اقوام پراکنده‌ای را که در کشورهای مختلف منتشر بودند ولی از یک نژاد بودند یا به یک زبان تکلم می کردند، تحت لوایی واحد و کشوری واحد درآورد. در حالتی دیگر در کشورهایی که اقوام متعدد بودند، قوم اصلی و قدرتمند سعی در یکسان سازی همه اقوام با خود می نمود. آنچنان که روسها در امپراطوری روسیه عمل کردند و همین مساله اقلیتها را بوجود آورد و تشدید نمود و این از مسائل قرن نوزده و بیستم است. این تحولات حاصل از پیدایش خطوط آهن، کشتیهای بخار و تلگراف بود زیرا این وسایل اطلاع بر عقاید سایر ملل و تبادل کالا و حرکت مردمان مختلف را در مناطقی وسیع آسانتر و آسانتر می نمود.

کشوری که بر اساس ملیت ایجاد شود، کشوری است که در آن حق حاکمیت مطلق

متکی بر اراده و تمایلات ساکنان آن باشد و نماینده‌ٔ آن اراده و تمایلات. باید ملتی وجود داشته باشد و نه فقط خیل عظیمی از افراد بشر. ملت اصولا باید اراده و تمایلات مشترکی داشته باشند. این ملت باید علاقه‌ٔ خاطری به سرزمینی داشته باشند و احساس کنند که اعضای جامعه‌ای هستند و به نحوی در زندگی مشترکی دخیل و دولت را دولت خود بحساب آورند و اشخاصی را که تعلق به جامعه‌ٔ آنها ندارند، خارجی به‌حساب آورند. معمولا (نه همیشه) ملت مرکب از افرادی است با زبان واحد، عقیده‌ٔ مشترک در باره‌ٔ نیاکان، تاریخ مشترک، آینده‌ٔ مشترک، دیانت مشترک، سرزمین جغرافیایی مشترک باشند یا خود را مواجه با خطر مشترک بدانند.

از مهمترین اثرات تشکیل این ممالک، تجزیه‌ٔ کشور عثمانی بود که دارای وسعت و عظمت بسیاری بود. اقدام به تشکیل ممالک بر اساس ملت در سال ۱۸۵۰ م. منجر به تجزیه‌ٔ این سرزمین شد. بحران عثمانی به بحرانهای بین المللی ۱۹۱۴ بقدری مرتبط است که تفکیک آنها از یکدیگر تقریبا غیرممکن است.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... حضرت بهاء الله فرموده بودند که عثمانی باید از اروپا خارج شود و شد و چون منطقه‌ٔ متصرفه عثمانی در اروپا بالکان بود، بحران برای استقرار قدرت در آن منطقه توسط دول اروپایی جنگ جهانی اول را بوجود آورد." (بدایع الاثار ج ۲ ص ۱۰۶)

همچنین می فرمایند: " ... سؤال نمودند که آیا این حرب بالکان حرب عمومی است، در جواب ذکر شد که منتهی به حرب عمومی گردد." (خطابات امریکا ص ۸۱).

جنگ کریمه:

یکی از وقایع مهم این دوران، بروز جنگ کریمه (۶ - ۱۸۵۴) است. در واقع این جنگ بود که ظفر نهضتهای ملی اروپایی را ممکن ساخت. از بارزترین نتایج این جنگ تضعیف شدید اطریش و روسیه بود یعنی دو دولتی که بیش از سایرین علاقمند به حفظ صلح ۱۸۱۵ بودند (۱) و چون این جنگ مانع بروز هرگونه تغییری در وضع ملل گردید، فرصتی بدست داد تا در کنگره‌ٔ صلح که بعد از جنگ تشکیل شد، ایتالیا بتواند تمایلات خود را به سمع کنفرانسی بین المللی برساند.

همچنین اهمیت دیگر این جنگ در این بود که اولین جنگی بود که در آن خبرنگاران جراید حضور داشتند و اولین جنگی بود که در آن زنان به رهبری " فلورانس نایتینگل " مقام خود را به عنوان پرستاران ارتشی مسجل ساختند. بعد از

---

۱ - عهدنامه‌ٔ صلح ۱۸۱۵ پس از دوران ناپلئون سعی نموده بود که ترتیباتی اتخاذ کند که در اروپا هیچ چیز تغییر نکند و همه‌چیز به روال قبل از انقلاب فرانسه برگردد.

چند قرن این نخستین جنگی بود که در آن فرانسه و انگلیس با یکدیگر متحد بودند و علت اتحادشان آن بود که می پنداشتند منافعشان در مدیترانهٔ شرقی از طرف روسیه به خطر افتاده است.

اوضاع امریکا:

آمریکا در این دوران رو به گسترش بود. مهمترین رویداد این دوره در آمریکا بروز جنگهای شمال و جنوب بود. از علل اساسی این جنگ، تضاد بین شمال و جنوب آمریکا بود. اول آنکه پس از انقلاب صنعتی یک تضاد در شمال و جنوب از لحاظ اقتصادی ایجاد شد. زیرا جنوبیها که مهمترین تولیدکنندگان پنبه بودند لازم می دانستند که با صدور پنبهٔ خود بخصوص به انگلستان سود ببرند ولی شمالیها که پس از انقلاب صنعتی دارای کارخانه‌ها بودند و از کارگران پشتیبانی می کردند، خواهان قطع رابطه با انگلستان بودند.(۱) همچنین مورد دیگر تضاد بر سر مسئلهٔ برده‌داری بود که جنوب با آن موافق و شمال مخالف آن بود.

این مسائل در کنار چند مشکل دیگر منجر به جنگی شد که به پیروزی شمال انجامید و همین پیروزی آمریکا را از تقسیم و جدایی نجات داد. پس از جنگ آمریکا به ترمیم اوضاع خود و رشد صنعت پرداخت و در سال ۱۸۲۳ م. با اعلان اصل "مونرو" خود را کشوری مستقل اعلام کرد که انگلستان و یا هیچ کشور دیگری حق دخالت در امور آن را ندارد. همه بر این باور بودند که روزی آمریکا در سیاست بین المللی سهم مهمی خواهد داشت. اما از زمان قطعی آن مطمئن نبودند.

پیدایش امپریالیسم:

تا یک قرن پیش بخشهای عظیمی از ابناء بشری هنوز بطور جداگانه‌ای زندگی می کردند. در چنین دنیای جدایی، هندوستان عالمی جداگانه، افریقای سیاه‌پوستان و جهان اسلام هر کدام دنیایی سوای از دیگری بودند که هر کدام بر بقیه نفوذ داشتند هر کدام از این دنیا های مختلف طرز زندگی خاصی برای خود ایجاد کرده بودند ولی هر دنیایی در برابر سایرین مجهول بود. اولین افرادی که عموم را در یک جامعهٔ به هم پیوسته گرد آوردند، سفیدپوستان اروپایی بودند.

پیدایش تمدن جهانی به هم پیوسته و مرتبط طبیعتا حقیقتی حائز اهمیت بود اما این جریان تازه آغاز شده بود و دارای ازهم گسیختگی و اشکالات زیادی بود. تمدن غرب در جوامع قبایل و تمدنهای کهنسال رخنه کرد. علوم طبیعی جدید، اسلحهٔ

---

۱ ـ پنبهٔ جنوب را شمالیها برای صنایع نساجی خود می خواستند والبته وقتی آن به خارج صادر می شد قیمت آن بالا بود و کالاهای امریکایی قابل رقابت با مصنوعات وارداتی نبود.

جدید جنگی، صنا عات ما شینی جدید، وسا یل مخا براتی جدید، سرما یه‌دا ری جدید و کا رگر مزدبگیر، طرق جدید وصول ما لیات، اجرای قوا نین، روشهای نوین در علوم پزشکی و بهداشت (حتی ا مرا ض جدید) نا گها ن با حمله‌ای سیل آسا میا ن مللی مبهوت و متحیر فرو ریخت که نسلها نه توا ن مقا ومت در برا بر آنها را دا شتند و نه می توا نستند خود را با آنها وفق دهند و نه قدرت جلوگیری از آنها را دا شتند. عموم ملل به جرگهٔ اقتصا دی جها نی و با زار جها نی کشا نده شدند اما این اروپا ئیا ن بودند که از این تحول سود بردند و بر اثر این تغییرات پا یه‌های ما دی معیشت آنها با لا رفت. در هندوستا ن، چین یا افریقا اکثرا صنا عات محلی لطمه دید و بسیاری از مردم این نوا حی که پا یهٔ معیشت بسیار نا زلی دا شتند نا گزیر بودند حتی به کمتر از آنچه دا شتند، بسا زند. با از رونق افتا دن صنا عات محلی، اقوا م متعلق به عالم نژا دها شروع به تهیهٔ کالا برای صا درات نمودند و از این رو همه تحت تا ثیر با زار و ترقی و تنزل قیمتهای دنیا قرار گرفتند. اگر کسا دی با زار می آمد، عموم با زارهای جهان کسا د می شد و همه را دچار مصیبت می سا خت.

اقتصا د جها نی، با زار جها نی، سرما یه‌گذا ری بین المللی یا رفت و آمد مردم، شیوع و تما یل عقا ید علمی یا فنی یا نظا می یا طبی هیچکدا م مطلقا لازمهٔ استقرار یک شیوهٔ سیا سی بخصوص و یا تفوق یک قسمت بخصوص جها ن بر این اراضی نبود. شا ید بتوا ن مدعی شد که با وجود تما م تغییرات و تبدلات سیا سی، تما یلات اقوا م و ملل از برای تمدن عالمگیر ادا مه دا شت. در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۸۷۰ این تما یلات توا م با امپریالیزم بود که بطور خلاصه حکومت یک ملت بر دیگری تعبیر می شود. امپریالیزم اروپا یی (از جمله امپریالیزم ایالات متحده و ژا پن) اولین مرحله از اشا عهٔ یک تمدن صنعتی و علمی بود که از "حوزهٔ داخلی" اروپا سرچشمه می گرفت. ضمنا آخرین مرحله نیز بود زیرا به مرور ایا م حوادث قرن ۲۰ این مطلب را آشکار سا خت. ملل تابعه که از طریق امپریالیزم به زور با غربیا ن آشنا شدند، احسا س کردند که در کشورهای خود با ید اسبا ب تجدد و وسا یل صنا یع جدید را فرا هم کنند و به کمک علوم و اختراعات اروپا یی و آمریکا یی و به مهارت و سرما یهٔ آنا ن احتیا ج دارند. اما ما یل بودند که خود را از شر امپریالیستها برها نند و بر خود حکومت کنند و ناظر بر شرا یطی با شند که به موجب آن تجدد و وا م گرفتن صورت می پذیرد.

امپریالیزمی جدید که از ۱۸۷۰ به بعد ظا هر شد از لحاظ اقتصا دی و سیا سی با امپریالیزم به مفهوم قبلی خود تفا وتها یی دا شت. در امپریالیزم جدید دیگر به حد استفاده‌ها ی مستعمرات بعنوا ن بنا در با رگیری اکتفا نمی شد و استفاده از کالاهای

تولیدشده توسط این کشورها آنها را راضی نمی کرد. بلکه پس از انقلاب صنعتی آنها سعی کردند این تحولات را وارد کشورهای مستعمره خود کنند. در آنجا کارخانجات، معادن و تاسیسات مدرن ببرند و هر چه بیشتر از مواد خام و تولیدات و همچنین نیروی کارگران آنها استفاده کنند و حتی در آن ممالک برای خود هتلها، بیلاقها و تفریحگاههایی ساختند و اهالی آن سرزمینها را زیردستان خود نمودند.

از لحاظ سیاسی هم بخاطر حفظ حقوق اقتصادی کشورها سعی کردند تسلط سیاسی کامل برمستعمرات خود داشته باشند. در بعضی موارد کاملا سرزمینها را "مستملکات" خود ساختند، جاهایی را "تحت الحمایه" ساختند و در کنار فرماندار یا سلطان هر سرزمین "مشاور" یا "فرمانداری" از کشور خود قرار دادند که دستورات لازم را به او بدهد.

این اقدامات باعث ایجاد تفاوت شدید بین کشورهای اروپایی و غیراروپایی شد. کشورهای اروپایی با هجوم ثروت هنگفت به سرزمینشان و ایجاد حکومتی دموکراتیک به سطح مطبوعی از زندگی رسیده بودند و این درحالی بود که فقر و فشار شدید بیشتر کشورهای غیر اروپایی، مردم آن سرزمینها را هر چه بیشتر از روسای حکوماتشان روگردان می نمود.

<u>انگیزه ایجاد امپریالیزم</u> :

مساله مهمی که پیش آمده بود آن بود که با پیشرفت سریع صنعت و سایر رشته‌ها در اروپا، دیگر نمی توانست جوامع اطراف خود را که این ترقی را نداشتند، تحمل کند مگر آنکه آنها را تحت سلطه خود درمی آورد.

سفر مبلغان مسیحی اعم از کاتولیک و پروتستان به نقاط عقب مانده معمولا با خطر و حتی از دست دادن جان همراه بود. همین وضع برای محققان علوم گیاهی و جغرافی و ... که برای توسعه معلومات خود به این اراضی سفر می کردند، وجود داشت. بنا بر این حتی اگر خود این افراد هم گله‌ای نداشتند و آن را امری عادی بحساب می آوردند، مردم جوامع اروپایی کم‌کم این زمزمه را سر دادند که باید به کوشش این مناطق پایان داده شود و آگاهی لازم به آنها داده شود تا امنیت جانی برای مبلغان و محققان و ... فراهم آید.

مهمترین انگیزه تمایل به امپریالیزم، دلایل اقتصادی بود: کشورهای اروپایی نیازمند موادی بودند که تنها در مناطق مستعمره می شد یافت و همچنین با توسعه صنایع نیاز مبرم به مواد خام داشتند که هر چه بیشتر اروپائیان را متمایل به کسب این مواد از مناطق عقب افتاده کرد.

در ضمن با تولید انبوه در کشورهای اروپایی، بازارهای خودشان اشباع شده بود و نیازمند بازارهای جدید برای فروش کالاهای خود بودند که آن را در این کشورها یافتند.

بالاخره برخی ملاحظات مالی هم مدنظر بود. سرمایه‌گذاریهایی که در این مناطق صورت می‌گرفت، بهرهٔ بیشتری عاید صاحبان سرمایه می‌کرد تا در کشور خودشان. این امر به دلیل دستمزد کم کارگران، تقاضای زیاد برای مصنوعات اروپایی و عدم وجود قوانین دست و پاگیر اروپائی در مورد مسائل مالی در این مناطق بود.

تاثیر امپریالیزم :

در مورد تاثیر امپریالیزم، بین صاحبان نظرات اقتصادی و سیاسی هنوز اختلاف وجود دارد که آیا این امر از لحاظ اقتصادی به سود کشورهای تحت استعمار تمام می‌شود یا به ضررشان. ولی امری که برای همه مسلم است، سودرسانی فراوان این حرکت برای کشورهای اروپایی و ایجاد رفاه برای کارگران اروپایی بود که با فروش کالاها، آنها هم به حقوق واقعی خود می‌رسیدند.

اوضاع فکری و فلسفی :

قرن ۱۹ بنا به نظر عده‌ای از مورخان، بخصوص در فاصلهٔ آخرین دهه‌اش تا جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، دوران رنسانس ادبی و فلسفی است. در این قرن فیلسوفان و متفکران برجسته‌ای ظهور کرده‌اند که با آراء خود جامعهٔ اطراف را متحول نموده‌اند.

مانیفست کمونیست نخستین بار در این قرن، در سال ۱۸۴۸ از سوی کارل مارکس و انگلز نوشته و منتشر شد و کمونیسم تاسیس شد. یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان تاریخ فلسفه یعنی نیچه در این قرن دستگاه فلسفی خود را بنا نهاد. در این قرن است که ما شاهد بروز عقایدی چون نسبیت، عدم اصالت عقل، جبر اجتماعی و ... هستیم و فلسفهٔ لاادریون (Agnosticism) در همین قرن ظاهر شد. ماتریالیسم و پوزیتویسم که معتقد بودند معلومات قابل اعتماد شخص تنها به حقایق موجود خارجی محدود می‌شود و از مجردات باید پرهیز کرد، در سال ۱۸۴۸ ظاهر شدند.

برای اولین بار بشر به خود اجازه داد وارد حوزهٔ دین و مباحث معنوی شود و کتاب مقدس را مانند سایر کتب مورد نقد و بررسی قرار دهد و اعتبار برخی از مسائل را زیر سوال ببرد.

در این دوران، فرانسه و آلمان دارای مرکزیت فعالیتهای فکری و فرهنگی بودند و از این لحاظ از سایر کشورها پیشی گرفته بودند.

افراد برجسته‌ای چون برگسون، دورکیم و فروید متعلق به قرن ۱۹ هستند و

عقاید کانت دوباره در این قرن رونق فراوانی حاصل کرد.

بهتر است بجای آنکه این اوراق را سراسر از اسامی افراد برجسته و آراء بسیار موثر آنان پر کنیم، تنها به تذکر یک مطلب اکتفا کنیم و آن اینکه در این دوران بشر اعتماد به نفس فوق العاده‌ای نسبت به قوای خود بدست آورده بود و به پشتوانهٔ این قدرت ظاهره، بی پروا تمام اصول اعتقادات حیات زندگی انسانی را زیر سوال برد و سعی کرد به برخی سوالات خود دوباره پاسخ دهد و در این میان دین را بیش از هر زمان دیگر نادیده بگیرد.

اوضاع علمی و هنری :

قرن ۱۹ بارزترین دوران پیشرفت مادی در تاریخ بشر است. اختراع ماشین آلاتی که منجر به انقلاب صنعتی شد حاصل همین پیشرفت است. انسان بیش از حد به قدرت علوم طبیعی اعتقاد پیدا کرد. بخصوص در ۵۰ سال قبل از شروع جنگ جهانی اول. فرضیهٔ تکامل داروین که بعدها از سوی سایرین چون هگل تکمیل و تاکید شد، بشدت مورد حمایت طرفداران علم قرار گرفت و هر چه بیشتر سعی بر آن بود که با این نظریات حضور دین از جامعه محو و جای آن به علم سپرده شود.

پیشرفت علوم باعث ایجاد رفاه مادی می شد و به تدریج اصول مادی جای اصول معنوی مندرج در تعالیم ادیان را می گرفت. با توسعهٔ علوم، بخصوص علم طب، مرگ و میر کم شد و بر طول عمر افراد افزوده گشت و در نتیجه جمعیت رو به افزایش گذاشت. علوم جدیدی چون انسان شناسی و روانشناسی در این قرن رو به تکامل گذاشت و با توسعهٔ این علوم هر چه بیشتر از اعتبار دین کاسته شد.

اما به خلاف علوم، با اوضاع آشفته و متحولی که در اجتماع پدید آمده بود، هنر هر چه بیشتر از جامعه جدا شد و به حوزهٔ خود پرداخت. تا آن قرن هرگز سابقه نداشت که تا این حد میان هنرمندان و جامعه افتراق حاصل شود. همانطور که اشاره شد در هنر سعی شد به رئالیسم پرداخته شود و واقعیت اشیاء آنطور که هستند به تصویر درآید.

اوضاع مذهبی :

همانطور که ذکر شد این دوران بیش از هر چیز به مادی گرائی بیش از حدش شناخته می شود[1] و آنچه مرتب تکرار می شود، دوری از دین است، بخصوص در دههٔ

---

۱ ـ حضرت ولی امرالله در توصیف مردم قرن نوزدهم می فرمایند: "آن نسل خودپرست و خدا ناشناس" (ص ۱۶ ندا به اهل عالم)
و نیز می فرمایند: "قارهٔ اروپا مهد مدنیت غربی است که به عدم معرفت و رد خالق یکتا و فساد اخلاق دچار شده و متاسفانه بدان افتخار می نماید." (گوهر یکتا ص ۳۰۰)

ادامه زیرنویس در صفحه بعد

۱۸۷۰ ـ ۱۸۶۰ دیانت طوری مورد تهدید قرار گرفت که تا آن زمان هرگز سابقه نداشت.

اعتماد بیش از حد به علوم مادی منجر به آن شد که همواره سعی در توجیه همهٔ امور جهان با علل مادی شود و اصول معنوی و مابعدالطبیعی هر چه بیشتر فراموش شود و آن را تنها حاصل جهل از علل مادی به‌حساب آورند.

کتاب مقدس بخصوص، سفر پیدایش مورد اعتراض قرار گرفت و سعی شد تعبیراتی غیر از آنچه در ظاهر در مورد خلقت آدم و حوا آورده شده است، ارائه شود. دیگر زمانی نبود که انسان این کتاب را هم مانند سایر کتب مورد نقد و بررسی قرار داده بود و به خود اجازهٔ ورود به حوزهٔ معنوی را داده بود. تعبیر و توجیهاتی که سعی شد از سوی متدینین در مورد کتاب مقدس صورت گیرد، باعث ایجاد دو دستگی در فرق مسیحیت شد. از جمله پروتستانها بخاطر قبول ظاهری مفاهیم کتاب مقدس یا قبول تعابیر معنوی آن به دو دسته تقسیم شدند و همهٔ اینها بخاطر ظهور نظراتی چون نظریهٔ تکامل داروین در مورد نحوهٔ پیدایش انسان بر روی زمین و در کنار آن پیشرفت سریع علوم بود.

در همین دوران، مجمعی از سوی کلیسا تشکیل شد و کاتولیکها اصل بری بودن پاپ از لغزش را به تصویب رساندند و پاپ را به عنوان مرجع مذهبی عالم میری از خطا دانستند و اطاعت فرامین او را از سوی پیروان واجب شمردند. اما با وجود این کسی آنچنان توجهی نه به اصول مذهبی و نه به دستگاه رهبران آن نداشت و بخصوص در ایتالیا ـ مقر حکومت پاپ ـ طبقهٔ حاکم با کشیشان مخالف بودند و در سال ۱۸۷۰ در حالیکه ششصد تن از اسقفان شورای واتیکان در حال اجلاس بودند، حکومت جدید ایتالیا بی هیچگونه تشریفاتی قوای نظامی خود را وارد شهر رم نمود و آن شهر را به اراضی خود منضم ساخت و به‌این نحو اختیارات دنیوی پاپ از کف وی بدر رفت.

ـ ادامه زیرنویس از صفحه قبل

همچنین معهد اعلی در دستخط شهرالعلاء ۱۲۲ بدیع می فرمایند: "جهانیان را ... مغرور و مرعوب و محکوم تمدنی نموده که اساسش صرفا به موازین مادی استوار است و از تائید نفثات روح القدس محروم و برکنار" (دستخطهای معهد اعلی ج ۱ ص ۲۴۷)

معاهدهٔ ورسای

هر چند در طی جنگ،متفقین ادعا کرده بودند که قهرمانان حق و عدالت دربرابر دشمنانشان یعنی کشورهای مرکزی می باشند، ولی این ادعا بیشتر تبلیغات بود. حق و عدالت در فکر سیاستمداران متفقین شکل امتیاز خاصی به خود گرفت. فرانسه آلزاس لرن را می خواست. بریتانیای کبیر اشتیاق داشت جلو نیروی دریائی آلمان را بگیرد. ایتالیا آرزومند الحاق ایالات ایتالیائی بود. کشورهای بالکان خواهان استقلال کامل بودند و ژاپن می خواست قدرت خود را در اقیانوس آرام توسعه دهد. ایالات متحده مایل به تصرف سرزمینی نبود ولی برای اینکه جهان را برای دموکراسی بی خطر گرداند و به جنگ پایان دهد، داخل جنگ شد.

به جهت رسمیت دادن به پایان جنگ و شناسائی حق خودمختاری ملل،کنفرانس صلح تشکیل گردید. کنفرانس صلح در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ در کاخ ورسای افتتاح شد. شرایط معاهده با چنان مهارتی تنظیم شده بود که ظاهراً با چهارده اصل ویلسون[1] مطابقت می کرد در حالیکه واقعاً در این معاهده متفقین را به اعلی درجه بزرگ کرده،برای آلمان شدیدترین تنبیهات را درنظر گرفته بودند و ویلسون به اطمینان اینکه جمع اتفاق ملل تشکیل خواهد شد تسلیم این تبانی ها شد. آلمانیها با اشاره به تناقض پیمان با چهارده اصل،به سختی آن اعتراض کردند. ولی به واسطهٔ اینکه خلع سلاح شده بودند مجبور شدند با پیمان موافقت نمایند.

پیمان ورسای به وسیلهٔ کشورهای فرانسه، انگلیس، ایالات متحده آمریکا و ایتالیا تهیه و توسط کشورهای مزبور و سایر متحدین آنها در کنفرانس صلح پاریس به امضاء رسید. بر طبق این پیمان آلمان تمام امتیازات تجاری و حوزه‌های نفوذ اقتصادی خود را در چین، مصر و سایر کشورهای عقب مانده از دست داد. لوکزامبورگ از اتحاد گمرکی آلمان جدا شد و از نظر اقتصادی به بلژیک پیوست. مقررات

---

۱ ـ ویلسون در پیام خود به کنگره،چهارده اصل را به عنوان برنامه‌ای جهت صلح با دوام پیشنهاد کرد: ۱) الغای دیپلوماسی محرمانه ۲) آزادی دریاها ۳) برداشتن سدهای اقتصادی ۴) تحدید و تقلیل تسلیحات ۵) تصفیهٔ دعاوی مستعمراتی با رعایت بیطرفی ۶) تخلیهٔ روسیه ۷) برگشت بلژیک به حال اولیه ۸) واگذاری آلزاس ـ لرن به فرانسه ۹) تشبیت مجدد مرزهای ایتالیا ۱۰) پذیرفتن اصل خودمختاری (۱) تخلیهٔ بالکان از قوای کشورهای مرزی ۱۲) دادن استقلال داخلی به ملیتهای غیر ترک و آزاد گذاشتن تنگهٔ داردانل به روی تمام کشتیها ۱۳) ایجاد یک لهستان مستقل ۱۴)تاسیس یک مجمع ملل جهت تضمین استقلال تمام ملتها.

پیچیده‌ای برای کنترل رودخانه‌های آلمان توسط متفقین تنظیم شد. از نظر نظامی مقرر گردید قشون آلمان به حداکثر صد هزار نفر تقلیل داده شود. سربازگیری عمومی لغو گردد. نیروی دریایی آلمان به یک واحد کشتی محدود، تقلیل یابد و آلمان از داشتن نیروی دریایی کاملاً ممنوع گردد. تمام ناحیهٔ غربی رودخانهٔ راین و یک قسمتی از ساحل شرقی آن غیرنظامی می گردد. ساختن اسلحه تحت نظر یک هیئت نظامی از طرف متفقین و داشتن هرگونه تسلیحات سنگین از قبیل تانک، هواپیماهای بمب‌افکن، توپخانه‌های کالیبر بزرگ قدغن باشد. مقرر گردید آلمان مسئولیت تمام خسارات و غایبات جنگ را به‌عهده بگیرد که مبلغ آن ۲۷ میلیارد دلار تثبیت گردید، چون پرداخت این مبلغ خارج از توانائی آلمان بود نتیجهٔ واقعی تحمیل بندگی اقتصادی بر آلمان بود.

بسیاری از مردم کشورهای متفق به مرور زمان برخی از مواد معاهدهٔ ورسای را غیرمنصفانه و غیرعملی دانستند. سلب ایمان متفقین از عهدنامه‌ای که به دست خود آنها تحریر شده بود، فقط کار آن دسته از اخلالگران آلمانی را سهلتر ساخت که خواهان رد معاهدهٔ ورسای بودند. باین نحو در به روی آدولف هیتلر گشوده شد.

حضرت ولی امرالله در مورد این معاهده می فرمایند:

" هنوز بعضی از ما خوب به خاطر می آوریم که حضرت عبدالبهاء بعد از خاتمهٔ جنگ بین الملل اول که با وجود وحشت و تلفات و مشکلاتش تاثیرات فراوان در سرنوشت بشر داشت در مقابل انبوه زائرین و مسافرینی که به زیارتش می شتافتند با چنه بیانات پرمعنائی و به چه متانت و قدرتی تاکید می فرمودند که این معاهدهٔ صلحی که ملل و امم عالم مظهر غلبهٔ حق و عدالتش می خواندند و وسیلهٔ موثر صلح پایدارش می شمردند جز فریبی ظالمانه نیست و برای بشر غافل و تنبه‌ناپذیر جز عواقبی وخیم، اثری در برندارد و چه بسیار امثال این بیانات مبارکه را می شنیدیم که می فرمود از زبان خاص و عام، کلام صلح و سلام جاری است ولی در قلوبشان آتش ضغینه و بغضاء مشتعل. چه بسیار می شنیدیم که با صدائی رسا می فرمود این سندی که بی چون و چرا آن را منشور آزادی بشریت توصیف می کنند در درون خویش تخم نفاقی دارد که دوباره عالم را به زنجیر اسارت خواهد کشید."

(توقیع هدف نظم بدیع جهانی ص ۴۰)

و در ادامه می فرمایند:

" افسوس که آن غریو شادمانی امضاءکنندگان معاهدهٔ صلح ورسای با صدای ناله و حنینی که در این زمان پر از یاس و حرمان از غالب و مغلوب به گوش می رسد

چقدر تفاوت دارد. زیرا نه نیروئی که طراحان و تضمین کنندگان معاهدات صلح تدارک دیده بودند و نه آمال عالیه‌ای که به مصنفین میثاق جامعهٔ ملل الهام بخشیده بود هیچ کدام نتوانست سدی را بوجود آورد که بتواند از هجوم قوائی که بنیان آن جامعهٔ صعب الوصول را از داخل متزلزل می ساخت جلوگیری کند و همچنین نه مفاد و موادی را که کشورهای غالب در موافقت نامهٔ صلح، تدوین و تحمیل کرده بودند و نه دستگاه موسساتی که رئیس جمهور دوراندیش و خردمند امریکا پیش بینی کرده بود، هیچ کدام قادر نبود عملاً و نظراً" قوام و اصالت نظامی را که در ایجادش کوشیده بودند تضمین و تامین نماید."

اوضاع اجتماعی و سیاسی

نخستین سنوات بعد از جنگ سالیانی پرآشوب بود. به قول پرزیدنت ویلسون، متفقین در جنگ شرکت جسته بودند تا جهان را برای دموکراسی جای امنی نمایند. اینک دموکراسی سیاسی همه جا در پیشرفت بود. کشورهای نوبنیادی که از زیر بار جنگ کمر راست کردند، همهٔ قوانین اساسی مدون و سیستم انتخابات عمومی را قبول نمودند. حتی در کشورهایی که مدتهای مدید تا حد زیادی دموکرات بودند، باز دموکراسی پیشرفت کرد.

اکنون در بسیاری از کشورها یک رشته قوانین اجتماعی تصویب گردید که قبل از جنگ تصور می رفت آنگونه قوانین، اساس جامعه را متزلزل نماید. قانون هشت ساعت کار روزانه، عادی گردید و قوانین بیمهٔ اجتماعی افراد در برابر بیماری، حوادث و ایام پیری تحت نظر دولتها ایجاد شد و یا بسط پیدا کرد. همه سو در اروپا و دنیای مردمان اروپائی نسیم دموکراسی مترقی وزیدن گرفت، خدمت اجتماعی یا حکومتی که در آن بهبود احوال و رفاه خلایق از وظایف دولت باشد، یعنی سیستمی که در اواخر قرن نوزدهم ایجاد گردیده بود اکنون در مقام خود استوارتر می گردید.

کشورهای نوبنیاد همگی از اصل خودمختاری ملی پیروی می نمودند که بر وفق آن هر ملیتی از حق حاکمیت سیاسی برخوردار بود و بعبارت دیگر هر ملتی صاحب دولت علیحده بود. اما از قدیم الایام اقوام ساکن این ناحیه در هر خطه‌ای بطور مختلط زندگی می کردند. لهذا هر یک از این کشورهای جدید مشتمل بر اقلیتی غیر از ملت خود بود که به خاطر هیچکس خطور نمی کرد که این اقوام "اجنبی" را از خاک خود به بیرون منتقل سازد.

کشورهای جدید درصدد برآمدند که تدریجا به شیوهٔ ممالک اروپای غربی خود را متجدد سازند. به ترویج عقاید مربوط به دموکراسی جدید و مشروطیت پرداختند برای

بسط کارخانه‌ها و صناعات و حمایت از امتعهٔ خویش تعرفه‌های گمرکی ایجاد نمودند. بزرگترین اصلاحاتی که کشورهای جدید اروپای شرقی کمر همت به انجام آن بستند اصلاح مالکیت ارضی بود. گرچه این قضیه به هیچ وجه مشکلات اقتصادی اساسی این ناحیه را حل ننمود تاثیر فوق العاده زیادی در طرح توزیع اراضی داشت به واسطهٔ این اصلاح اساس جامعه که از ازمنهٔ باستان متکی بر مالکیت ارضی بود، برهم خورد. کار انقلاب ۱۸۴۸ که در قلمرو خاندان هابسبورگ زارعین را آزادی بخشیده ولکن آنها را بدون زمین رها کرده بود، اکنون یک مرحله فراتر رفت.

بعد از اصلاحات ارضی احزاب سیاسی زارعین یا خرده مالکین در کشورهای مختلفی که در سرحد غربی روسیه قرار گرفته بودند مهمترین نیروی دموکراتیک به‌شمار می‌آمدند. تمایل اکثر این احزاب سوسیالیزم بود. مخصوصاً از آن لحاظ که کاپیتالیزم در نظر آنها تعلق به خارجیان داشت. از طرف دیگر ملاکان معتبر یعنی افرادی که در ایام امپراطوریهای قبل از جنگ از طبقهٔ اشراف بودند جداً خود را پابند عقاید ارتجاعی می دیدند، از کمونیزم کشور همجوار خود روسیه متوحش بودند اما به همان درجه با دموکراسی مخالفت می ورزیدند مستعد طرفداری از مرامی بودند که دیری نپائید به‌طور کلی به مرام فاشیزم مشهور گردید.

ادامهٔ فقر نسبی، لجاج طبقات عالیهٔ مرتجع، فشارها و مضایق جدیدی که خود زارعین به آن گرفتار بودند، تجربیات اقتصادی که نظامات جدید گمرکی و تعرفه‌ها پدید آورده بود عدم هرگونه نسبت پایداری از برای حکومت خودمختاری همه دست بدست هم داد تا تمایل حکومت دموکراسی را که در سنوات ۱۹۲۰ و ۱۹۲۹ با آرزومندی غیرس گردیده بود بخشکاند و موجد پیدایش اوضاعی گردد که آلمان نازی در ده ساله ۱۹۳۰ و ۱۹۳۹ و روسیهٔ کمونیست در ده ساله ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۹ از آن استفاده نمایند.

در عرض ده ساله ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ گرایش به سوی حکومت دیکتاتوری یا توتالیتر یانیزم در تمامی قارهٔ اروپا شیوع یافت. تا سال ۱۹۳۹ از ۲۷ کشور اروپائی فقط ده کشور بودند که هنوز طبق اصول دموکراسی اداره می شدند به این معنی که در این کشورها احزاب سیاسی مختلف واقعاً و از خلوص نیت برای زمامداری با یکدیگر رقابت می کردند و اتباع این کشورها تا حدود معتنابهی به طیب خاطر فکر و عمل می نمودند. امیدی که در اوان ده ساله از ۱۹۲۰ به بعد به کامیابی حکومت مشروطه و دموکراسی پیدا شده بود، اکنون بدل به یاس گردیده بود. فتور یا فقدان یک سنت دموکراسی یا پارلمانی، پایین بودن سطح معلومات و سواد مردم، عناد عناصر مرتجع، ترس از بلشویسم و عدم رضایت اقلیتهای ملی موجود در اروپا همهٔ اینها مضافاً بر

فشارهای اقتصادی که پاره‌ای ناشی از کساد عظیم و برخی دیگر عمیق‌تر و با سابقه‌تر بود دست به‌دست هم داده، کمک به اضمحلال موءسسات منتخب جدید نمود.

حضرت ولی امرالله اوضاع آشفتهٔ جهان بعد از جنگ جهانی اول را اینگونه توصیف می فرمایند:

"اروپا که تا به حال مهد تمدنی پرتفاخر و خودستا بود و مشعلدار آزادی و سرچشمهٔ صنعت و تجارت بشمار می رفت حال خود را مبهوت و حیران صحنهٔ آشوبها و اضطرابات عظیمی می یابد و می بیند که مرامهای مقبول دیرینهٔ سیاسی و اقتصادیش در بوتهٔ امتحان افتاده و از دو طرف، هم از سوی قوای ارتجاع و هم از جانب افراطیون لجوج و سرسخت تحت فشار درآمده است. در قلب آسیا از راه دور، فریاد و فرش شومی[1] به گوش می آید که ناشی از حملات مستمر مرامی نوظهور است، مرامی که با انکار خدا و اعراض از قوانین و اصول الهی، اساس جامعهٔ انسانی را تهدید می کند و عربده و هیاهوی یک نوع وطن پرستی نوخاسته همراه با لابالیگری و شکاکی و لامذهبی سبب مزید بدبختی قاره‌ای گشته که تا بحال مظهر ثبات و دوام و آرامش و قوام بوده است. از قارهٔ تاریک آفریقا نیز روزبروز آثار اولیهٔ انقلابی[2] پدیدار است که آگاهانه با عزمی راسخ با روشهای استعمار سیاسی و اقتصادی دست و پنجه می یازد و این نیز خود بر وسعت و شدت مصائب و مشکلات عصر ما می افزاید. حتی امریکا که تا این اواخر به سیاست کناره‌گیری و استغنای اقتصادیش و با برجائی

---

۱ ـ اگر چه در کشور چین عضویت در حزب کمونیست در سالهای ۱۹۲۰ مسئلهٔ سیاسی محسوب نمی گردید ولی با تشجیع شعبهٔ چین دفتر کمینترن (سازمان کمونیسم بین‌الملل) که توسط کشور اتحاد جماهیر شوروی تاسیس شده بود رهبری حزب کمونیست توانست در حزب ملی چین (کومین تانگ) به رهبری سون یات سن رخنه کند. پس از درگذشت سون یات سن در سال ۱۹۲۵ جنگ داخلی خونینی بین اعضای حزب کمونیست و طرفداران چنگ کای شک فرماندهٔ ارتش انقلابی درگرفت و اعتصابات پی درپی کارگران و شورش عظیم کشاورزان در سراسر چین انتشار یافت. بالاخره زمانی که دولت ملی چین سرگرم جنگ با ژاپن گردیده بود کمونیستها موقعیت را مغتنم شمرده و در سال ۱۹۲۰ در ایالات مرکزی چین تشکیل دولت اشتراکی کیانگ سی را اعلام نموده و به تدریج همهٔ ایالات چین را از دست حکومت چنگ کای شک خارج ساختند.

۲ ـ اغتشاشاتی که از سال ۱۹۲۲ از کنگوی بلژیک (زئیر) شروع شد بزودی در آفریقا ریشه گرفت. دسته‌های مذهبی ضد اروپائی مثل انجمن سیاهپوستان آفریقای مرکزی و کیتی والا در نواحی جنوب شرقی به آتش اغتشاش و شورش علیه استعمار و استثمار دامن زدند. به علت سلب حقوق افراد در تاسیس سازمانهای سیاسی، رهبران مخالف به تشکیل باشگاههای فرهنگی همت گماشتند. این اغتشاشات و انقلابات تا سال ۱۹۳۰ مقارن بحران شدید اقتصادی آمریکا ادامه داشت.

موءسساتش و آثار رفاه رو به نموش و ازدیاد حیثیت و اعتبارش می نازید دیگر نتوانست در مقابل قوای محرکه‌ای که آن کشور را به لب پرتگاه بحران شدید اقتصادی کشاندهٔ و اساس حیات صنعتی و اقتصادیش را تهدید می کند مقاومت نماید. استرالیای دوردست هم که تصور می رفت به دلیل دوریش از مرکز طوفان اروپا از مصائب و بلایای آن قارهٔ بیمار محفوظ و در امان باشد ناگزیر به ورطهٔ بلا افتاده قادر نیست کیه خود را از این مهلکه رها سازد. در محیط مجهودات بشری در شئون اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، هرگز چنین تغییرات عظیم و دامنه‌داری که اینک در نقاط مختلف جهان به وقوع می پیوندند وجود نداشته است و هرگز منابع خطرات گوناگون به مانند آنچه امروز پایهٔ بنیان جامعهٔ بشری را متزلزل می سازد دیده نشده است."

(توقیع هدف نظم بدیع جهانی)

اوضاع اقتصادی

جهان متمدن اروپای غربی در سالهای پس از جنگ بزرگ مانند مردی بود که یک عمل جراحی سختی را که با خشونت فراوان همراه باشد پشت سر گذاشته و هنوز یقین ندارد که می تواند باز هم زنده بماند یا آنکه تا به‌راه افتد نقش زمین می شود و می میرد. از بسیاری لحاظ پریشانی و نابسامانی موجود بود.

در اواسط ۱۹۱۹ انبوه کارگران در سراسر جهان سخت نومید گشتند و ایمان خود را نسبت به رهبران دولت از دست دادند. وزارت نوسازی بریتانیا و دستگاههای همانند آن در دیگر کشورها رسوا و بدنام گشتند. مردم عادی خویشتن را فریب خورده دیدند. دیگر از نوسازی خبری نبود و همهٔ کوششها برای زنده کردن اوضاع سابق بود. منتهی با ملاحظهٔ تنگدستی عمومی به شیوه‌ای ملایمتر. پول که بیشتر بستگی به قبول عام داشت تا بهای واقعی، در کشورهای جنگاورهٔ دیگر بهتوانهٔ طلا نداشت. طلا را تنها برای بازرگانی جهانی ذخیره کرده بودند و هر دولتی مقدار زیادی اسکناس برای هزینه‌های داخلی به جریان گذاشته بود. به این ترتیب قیمتها بالا رفت و مردم حقوق بگیر به بدبختی افتادند. از جانبی کارفرما از بالا بردن دستمزدها خودداری می کرد و از سویی بهای خواربار و کرایهٔ اطاق و پوشاک بالا می رفت. در بیشتر کشورهای اروپا نیاز مبرمی به خانه وجود داشت در سراسر دوران جنگ نه تنها خانه‌سازی نشد بلکه خانه‌های موجود هم تعمیر نگردید. مثال دیگری از ناتوانی و ناشایستگی نظام وابسته به سود شخصی و سرمایه‌داری در حل مسائل میثلابه زمان یکی هم تراکم فراوان کالا در انبارها بود. به سبب نبودن راه کافی برای حمل آنها و نیز به علت نیاز فوری به اتومبیل که بتوانند کالا و کارگر را به جاهای لازم برسانند.

پنج سالی بعد از ۱۹۲۴ دوران رفاه بود، از آن جهت که بازرگانی بین المللی تا حد زیادی تکثیر یافت و به ساختمان و توسعهٔ صناعات جدید پرداختند. مثلاً اتومبیل که در ۱۹۱۴ هنوز وسیلهٔ نوظهوری بود، بعد از جنگ یکی از لوازمی شد که از آن به حد وفور تهیه می کردند و چون استفاده از آن رواج فراوان گرفت سبب بالا رفتن تقاضا از برای نفت، فولاد، کائوچو و لوازم الکتریکی و احداث یا مرمت و اصلاح دهها هزار میل از جاده‌ها گردید و از برای هزاران نفر مشاغل فرعی بکلی جدیدی مثل رانندگی کامیون، کارهای مکانیکی گاراژها، یا خدمت در پمپهای بنزین و امثال آن به وجود آورد اما در این رفاه نقاط ضعفی وجود داشت. اینها عیوبی بود که چون تحت فشار شدیدی قرار گرفت تمامی دستگاه بغرنج اقتصادی را راکد ساخت قسمت اعظم توسعهٔ صناعات به کمک اعتبارات یا وجوهی انجام گرفت که بعنوان وام بود. طبقهٔ کارگر از این ممر عائدیش کمتر از آن بود که تعادل حفظ شود. دستمزدها به مراتب کمتر از منافع و سودهای سهام گردید. بطوری که قدرت خرید اکثریت مردم، حتی موقع خرید اشیاء به اقساط که آنا" سبب افزایش آن قدرت بود، تازه آنقدر نبود که بتواند محصولاتی را که از لحاظ فنی امکان تولیدش می رفت جذب نماید. بهمین جهت در تمامی اقطار جهان، ده سالهٔ از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ دوران کساد فلاحتی مزمنی بود. بطوری که زارعین نه قادر به پرداخت بدهیهای خود بودند و نه قدرت خرید مصنوعات را به درجه‌ای داشتند که لازمهٔ دوام کار بدون نقص دستگاه اقتصادی جهانی بود. در سال ۱۹۲۹ بر اثر عسرت مزمنی که دامنگیر کشاورزی گردید، مرحلهٔ حاد کساد عظیم آغاز گردید.

بحران واقعی یا آنچه ورق را برگردانید ورشکستگی بورس نیویورک در اکتبر ۱۹۲۹ بود. در بورس مزبور به واسطهٔ احتکار زیاده از حد، قیمتها به میزان فوق‌العاده فاحشی ترقی کرده بود در ایالات متحده نه فقط اشخاصی که احتکار سهام، پیشهٔ دائمی آنها بود بلکه مردمی کاملا عادی برای آنکه از طریقی آسان مبالغ هنگفتی پول بدست آورند با وجوهی که قرض گرفته بودند به خرید سهام اقدام می کردند. اگر قیمتها تنزل می کرد ولو آنکه این تنزل اندک می بود سهامداران بینوا ناگزیر بودند سهام خود را فروخته قروض خود را تادیه نمایند. به همین سبب تنزل قیمتها در بورس نیویورک یک مرتبه چون امواجی که به هر سو رو آورد و هیچ چیز سد راه آن نگردد مردم را به فروش سهام واداشت و قیمتها را بلامانع و به طرز مصیبت باری پائین آورد. بحران از دائرهٔ امور مالی به حوزهٔ صناعات و از ایالات متحدهٔ آمریکا به سایر نقاط جهان سرایت کرد صدور سرمایهٔ آمریکائی موقوف گردید. آمریکائیان نه

فقط دیگر حاضر به سرمایه‌گذاری در ممالک اروپائی نشدند بلکه سهام وشیقه‌ٔ خود را نیز به فروش رسانیدند این امر به منزلهٔ فرو کشیدن ارکانی بود که احیاء بعد از جنگ آلمان و از اینرو به طور غیرمستقیم رفاه اقتصادی قسمت اعظم اروپا بر آن استوار گردیده بود. میزان تولید در دنیا ۳۸ درصد تنزل نمود و بازرگانی بین‌المللی جهان به مقدار دو ثلث تقلیل یافت.

در این موقع مردمان خوش‌بین معتقد بودند که این کسادی با تمام حدت و شدتش اساساً" چیزی نیست الا مرحلهٔ نزولی دیگری در دور تسلسل بازرگانی که‌گاه‌به‌گاه از وصول به آن درجه گریزی نیست. این جماعت با آه و فغان می گفتند که اگر اندکی بیشتر صبر کنیم دوران رفاه فرا خواهد رسید. جماعتی دیگر معتقد بودند که این بحران معرف اضمحلال تمامی دستگاه کاپیتالیزم و معاملات خصوصی می باشد این قبیل مردم در بسیاری موارد، اقتصاد مبتنی بر نقشه را که همان موقع در اتحاد جماهیر شوروی متداول می گردید، مفتاح مشکلات آینده می شمردند. هر دو دسته تا اندازه‌ای راست می گفتند، بعد از ۱۹۳۲ تا حدی صرفاً" به علل مربوط به دور تسلسل مجدداً" تولید و فروش مصنوعات ممکن گردید. از طرف دیگر کساد عظیم، سیستم اقتصادی کهن را به‌آن معنی قدیمی از بین برد مهمترین نتیجهٔ بارز اقتصادی ناشی از کساد، پیدایش نهضت نیرومندی متمایل به ناسیونالیزم اقتصادی بود. باین معنی که هر دولتی متمایل گردید که در حوزه‌ای که امید نظارت در آن داشت خود را تا اعلی درجهٔ امکان مستغنی سازد. بین‌المللی بودن پول، واحد طلا و آزادی تسعیر پولهای رائج ممالک به یکدیگر همه تدریجاً" متروک شد.

کنترل ارز یکی از طرقی بود که دول بدان وسیله از رکود کارخانه‌های خود ممانعت به‌عمل می آوردند. یعنی به این طریق می توانستند هنگام کساد، بازارهای صادراتی خود را نگه دارند و با موفق به پیدا کردن این قبیل بازارها شوند. طریق دیگر از برای جریان کار بلاوقفهٔ کارخانه‌ها بستن درهای مملکت بر روی کالاهای وارداتی رقیب بود و این امر به کمک تعرفه‌های گمرکی که از قدیم برای حمایت امتعهٔ داخلی معمول گردیده بود امکان داشت.

حضرت ولی امرالله اوضاع اقتصادی این دوران را اینگونه توصیف می فرمایند:

" هیچ عقل سلیمی انکار نتواند نمود که آشوب و مصیبتی که مردم این روزگار را احاطه کرده اکثراً" نتیجهٔ مستقیم جنگ بین‌الملل و غفلت و کوته‌بینی طراحان معاهدهٔ صلح است. هیچ شخص بیطرفی تردید ندارد که تعهدات مالی که در دوران جنگ جهانی بوجود آمد و نیز طوق سنگین غرامتهائی که بر گردن ملل مغلوب افتاد غالباً"

سبب توزیع نا متناسب طلا و بالنتیجه کمبود آن به عنوان پشتوانهٔ پول شد که این نیز به‌نوبهٔ خود علت تنزل فاحش قیمتها گردید و بر سنگینی بار کشورهای فقیر افزود. بر هیچ ناظر منصفی پوشیده نیست که مقروض بودن کشورها سبب شد که فشاری سخت بر مردم اروپا وارد آید و موازنهٔ بودجه‌های ملی را برهم زند و منابع ملی را فلج سازد و بر عدهٔ بیکاران بیفزاید. هیچ کس نیست که هر قدر ساده و سطحی باشد اذعان ننماید که حس انتقام جوئی و سوءظن و ترس از رقابت ناشی از جنگ که همه را معاهدهٔ صلح تثبیت و ترویج کرده، سبب شده است که مسابقهٔ تسلیحاتی ازدیاد یابد. چنانکه مبلغی گزاف بیش از یکهزار میلیون لیره در یک سال گذشته (۱۹۳۰) فقط صرف تسلیحات شده که این خود رکود و کسادی بازار اقتصاد را به بار آورده است. وطن‌پرستی کوته‌نظرانه و ظالمانه مبتنی بر مطالعهٔ خودمختاری که مولود جنگ جهانی بود و سبب شد که تعرفه‌های گمرکی سنگین وضع گردد و به جریان سالم تجارت بین‌المللی و دستگاه مالی عالم لطمه‌ای شدید وارد آورد بر کسی پوشیده نیست و فقط معدودی قلیل ممکن است آن را نپذیرند با تمام این احوال درست نیست اگر بگوئیم جنگ جهانی (با تمام تلفاتی که داشت و با همهٔ تعصباتی که برانگیخت) فقط و فقط مسئول این سرگردانی و اضطرابی است که امروز هر جزء از اجزاء مدنیت جهان را احاطه نموده. جوهر مطلب که باید بر آن تاکید کنم این است که علت اصلی ناآرامی این عصر آنگونه حوادثی نیست که از مقتضیات مرحلهٔ موقت تحول این جهان داشم - التغییر باشد بلکه علت اصلیش این است که زمامدارانی که سرنوشت افراد و ملل را در قبضهٔ خود دارند نتوانسته‌اند سیستمهای اقتصادی و دستگاههای سیاسی خویش را با حوائج و نیازمندیهای این عصر سریع الانتقال هماهنگ و مطابق سازند."

(توقیع هدف نظم بدیع جهانی)

"عقد یک معاهدهٔ عمومی مربوط به امنیت جهانی مقصد مرکزی کوششهائی بوده است که از بدو تاسیس جامعهٔ ملل مبذول گشته." معاهدهٔ تضمینات متقابل"(۱) که دول عضو در مراحل اولیه در بارهٔ آن بحث و مذاکره نمودند، جو و بحثی که در بارهٔ پروتکل ژنو درگرفت و بعداً هم در میان اعضاء جامعهٔ ملل و غیر اعضاء تناقضات شدیدی را بوجود آورد، پیشنهادی که متعاقبا به عنوان ممالک متحدهٔ اروپا و وحدت اقتصادیش طرح شد. بالاخره سیاست مجازاتهای لازم که اعضاء جامعه مطرح ساختند، همه

---

۱ ـ قرارداد تضمین متقابل در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ بین آلمان، بلژیک، فرانسه، بریطانیا و ایتالیا امضاء و مبادله شد. به موجب این قرارداد تضمیناتی که در اثر قرارداد ورسای در روابط کشورهای اروپائی پیش‌آمده بود برطرف گردید و بالاخره آلمان به جامعهٔ اتفاق ملل راه یافت.

از وقایع مهمهٔ تاریخ پرنشیب و فراز آن جامعه بشمار می رود. فی الحقیقه یکی از وقایع بی سابقهٔ تاریخ بشر آن بود که پنجاه نفر از اعضاء جامعهٔ ملل پس از مشورت معقول رای دادند که یکی از اعضاء خود را که از اعظم قدرتهای اروپا است به علت تجاوزی که مرتکب شده است محکوم نمایند و نیز قبول کردند که به هیئت اجتماع مجازاتی را برای کشور محکوم درنظر گیرند و تا حد زیادی نیز توانستند به تنفیذ تصمیم خویش نائل گردند.(۱) زیرا این اولین بار در تاریخ بشر بود که نظام امنیت جمعی که حضرت بهاءالله پیش بینی و حضرت عبدالبهاء بصورت قاطعی اعلام فرموده، به مرحلهٔ بحث و آزمایش درآمده بود. اولین بار در تاریخ بشر بود که نظام امنیت جمعی رسما به شناسائی ملل درآمده و علنا" اظهار نموده بود که برای قوام آن نظام امنیت عمومی هم جبر و قوه لازم است و هم نرمش و انعطاف پذیری. قوه برای اینکه کارآئی آن نظام را تضمین کند و انعطاف پذیری برای اینکه آن دستگاه بتواند حوائج و آمال عضو مظلوم را حمایت نماید. این اول بار در تاریخ بشر بود که ملل جهان سعی نمودند که به مسئولیت جمعی تن دردهند و از مرحلهٔ قول فراتر رفته برای اقدام به عمل جمعی آمادگی خود را اعلام نمودند. بالاخره اول بار در تاریخ بشر بود که حکم صادره از طرف رهبران و نمایندگان ملل را یک نهضت آراء عمومی صحه نهاد و با عمل جمعی آنان در اجرای آن حکم موافقت نمود."(۲)

---

۱ ـ امضاءکنندگان میثاق جامعهٔ اتفاق ملل خود را ملزم ساختند علیه هر کشوری که توسط جامعه بعنوان متجاوز شناخته شود سیاست تحریم را بکار برند. طبق ماده ۱۶ این قرارداد هر کشوری که برخلاف مواد ۱۲، ۱۳ و ۱۵ با کشور دیگری آغاز به جنگ کند مانند آنست که علیه همهٔ کشورهای عضو وارد جنگ شده است و باید فی الفور همهٔ روابط سیاسی و اقتصادی با آن قطع شود.

۲ ـ تحریم تجاوز: شورای جامعهٔ ملل به اکثریت آراء ایتالیا را در جنگ با اتیوپی متجاوز شناخت ولی هیچگونه قرار مؤثری برای تحریم ایتالیا از طرف کشورهای اروپائی از ترس اتحاد هیتلر و موسولینی گذاشته نشد و اعمال نگردید.

جنگ جهانی دوم

در نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی، بشریت دو جنگ بزرگ را از سر گذراند، جنگ اول هر چند بعدها به جنگ جهانی نامبردار گشت، عمدتا محدود به اروپا بود، ولی جنگ دوم براستی جهان شمول بوده است. در هر دو جنگ آلمان و همدستانش با قدرتهای هم پیمان تقریبا واحدی جنگیدند. هر دو جنگ خونین و طولانی بود.

جنگ جهانی اول، که ۴ سال بطول انجامید، با امضاء قرارداد ورسای، سندصلحی که بوسیلهٔ کشورهای فرانسه، انگلیس، ایالات متحده آمریکا و ایتالیا تهیه و توسط کشورهای مزبور و سایر متحدین آنها در کنفرانس صلح پاریس به تاریخ دهم ژانویه ۱۹۲۰، رسما به جنگ بین الملل اول خاتمه داد. به موجب این قرارداد آلمان به پرداخت ۳۳ بلیون دلار خسارت محکوم و همهٔ متصرفات و مستعمراتش بین کشورهای فاتح تقسیم شد.

جامعهٔ اتفاق ملل به علت عدم همکاری بعضی کشورهای بزرگ و عدم قبول قرارداد ورسای و میثاق مربوط به آن، بطور کلی تضعیف شد، سپس به علت ناتوانی در توقف پیشرفت قوای نظامی ژاپن در منچوری و چین در سال ۱۹۳۰ و جلوگیری از حمله و تصرف اتیوپی (حبشه) توسط ایتالیا در سال ۱۹۳۵ و همچنین ابطال یکطرفهٔ قرارداد ورسای توسط آدولف هیتلر (آلمان) بکلی مسلوب القوی گردید.

و این امر یعنی عدم توجه دول جهان به قرارداد ورسای و عدم برقراری صلحی پایدار در بین کشورها، بعد از جنگ جهانی اول را، حضرت عبدالبهاء پیش بینی و انذار می فرمایند. حضرت ولی امرالله در توقیع منیع "هدف نظم بدیع جهانی" به این کلمات ناطق، قولهٔ العزیز: "حضرت عبدالبهاء ... در آواخر حیات عنصریش به مصائب و اضطرابانی اشاره می فرمود که مقدر است در این جهان بشر گمراه و از خدا بیخبر را دربرگیرد و ... حضرت عبدالبهاء بعد از خاتمهٔ جنگ بین الملل (اول) که با وجود وحشت و تلفات و مشکلاتش تاثیرات فراوانی در سرنوشت بشر داشت، در مقابل انبوه زائرین و مسافرینی که به زیارتش می شتافتند با چه بیانات پرمعنائی و به چه متانت و قدرتی تاکید می فرمود که این معاهدهٔ صلحی که ملل و امم عالم مظهر غلبهٔ حق و عدالتش می خواندند و وسیلهٔ موثر صلح پایدارش می شمردند، جز فریبی ظالمانه نیست و برای بشر غافل و تنبه ناپذیر جز عواقبی وخیم اثری دربرندارد و چه بسیار امثال این بیانات مبارکه را می شنیدیم که می فرمود: از زبان خاص وعام کلام صلح و سلام جاری است ولی در قلوبشان آتش ضغینه و بغضاء مشتعل. چه بسیار می شنیدیم که با صدائی رسا می فرمود این سندی که بیچون و چرا آن را منشور آزادی

بشریت توصیف می کنند در درون خویش تخم نفاقی دارد که دوباره عالم را به زنجیر اسارت خواهد کشید و امثال این کلمات را در زمانی بیان می فرمود که هنوز هلهلهٔ شادمانی وغریو پیروزی و کامرانی از همه جا بلند بود و هنوز ادنی شک و شبهه‌ای از طرفی اظهار نمی شد."

همچنین آن حضرت در ژانویه ۱۹۲۰ در یکی از مکاتیب خویش فرمود:

"این ظلمات منکشف نگردد و این امراض مزمنه شفا نیابد بلکه روزبروزسخت تر شود و بدتر گردد و بالکان آرام نگیرد از اول بدتر شود، دول مقهوره آرام نگیرند به هر وسیله‌ای تشبث نمایند که آتش جنگ دوباره شعله زند، حرکتهای تازهٔ عمومی تمام قوت را در تنفیذ مقاصد خویش مجری خواهد نمود. حرکت شمالیه خیلی اهمیت خواهد یافت و سرایت خواهد کرد."

بعد از صدور این کلمات، ارکان عالم انسانی متزلزل شده، دستخوش اضطرابات و بحرانهای بسیاری گردید و با مشکلات و مصائبی روبرو شد که جنگ دوم جهانی را ببار آورد، بطور مختصر به ذکر برخی از دلایل و بحرانهایی که به جنگ دوم جهانی انجامید، می پردازیم.

تاریخ شروع جنگ جهانی دوم را دقیقا نمی توان تعیین کرد، بسیاری از مورخان آغاز جنگ را سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی همان روزی می شمارند که آلمان به لهستان حملهٔ کرد و برخی دیگر حملهٔ ژاپنیها را به چین و اشغال منچوری توسط آنان و یا حملهٔ ارتش ایتالیا به اتیوپی را آغاز جنگ می دانند.

در طول جنگ دوم جهانی، هر یک از کشورها که ظاهرا با هم متحد بودند با کشورهای متفق، هرگز کاملا به صورت واحد درنیامدند. ایتالیا و آلمان هرچند با هم متحد بودند ولی ایتالیا نبرد مستقلی را در مدیترانه پیش می برد و با امریکا در جنگ مستقلی در اقیانوس آرام علیه ژاپن، مشغول بود و شوروی نیز تا آخرین سال جنگ مستقلا با آلمان نبرد می کرد، و فرانسه در افریقا و انگلیسیها در خاورمیانه، به جنگ مشغول بودند.

یکی از مهمترین بحرانها، قبل از جنگ دوم جهانی، بحران اقتصادی است. با رکود اقتصادی سالهای ۳۹ - ۱۹۲۹ تجارت جهانی رو به انحطاط نهاد، مردم دسته دسته بیکار می شدند، اوضاع پولهای رایج آشفته گردید، کشورهائی که با این طوفان روبرو شدند در نظام ملی خود فرو رفتند و کشورهایی که صنعتی تر بودند بیش از همه، از جهان بریدند. در این بحران اقتصادی، که غافلگیرانه آغاز شده بود، در ابتداء کشورها علیه هم موضع گرفتند ولی بعدا تقسیم‌بندی جهان را تحکیم بخشید. شوروی

هم که دارای یک نظام اقتصادی بسته بود، چنین نظامی باعث نشد که این کشورتوانایی گریز از اثرات رکود بزرگ را پیدا کند. در میان کشورهای بزرگ آلمان و ژاپن که درشمار کشورهای صنعتی بزرگ بودند، نتوانستند نیازمندیهای خود را تامین کنند. آنها به مواد خام دیگر کشورهای جهان نیازمند بودند و رکود بزرگ سبب گردید که آنها نتوانند مواد مورد نیاز خود را با روشهای تجارت بین المللی بدست آورند.

ژاپنیها راهی را که در پیش گرفتند این بود که قدرت نظامی خود را نخست تا منچوری و سپس تا آن سوی قلمرو دریایی چین گسترش دادند. آلمان از سلاح اقتصادی بهره برداری کرد و بر شدت جدایی خود از جهان با اوتارکی (خودبسندگی) که رویدادها بر این کشورها تحمیل کرده بودند افزود و بدین ترتیب، آلمان با غلبه بر رکود اقتصادی، موجبات پیروزی سیاسی را فراهم می نمود و قبل از جنگ جهانی دوم، آلمان بدل به ماشین جنگی با انضباط عظیمی شده بود و کارخانجات اسلحه سازی آن با تمام قوا کار می کردند.

آدولف هیتلر که بدون کساد جهانی ممکن بود نامش در صفحات تاریخ ضبط نشود بر اثر اوضاع و احوالی که با بروز کساد در آلمان قرین بود آدمی گردید به بزرگی ناپلئون. او می خواست که آلمان را به قدرتی جهانی تبدیل کند. اما معائبی که بر اثر اضمحلال اقتصاد جهانی بر آلمان وارد آمد نظیرش درکمتر کشوری دیده می شود. کساد باعث تنفر عموم ملت آلمان نسبت به عهدنامه ورسای بود. تقریبا همه مردم آلمان بر این باور بودند که در سال ۱۹۱۹ با کشورشان رفتاری ناعادلانه شده است، چون آنها جنگ را به کاری قیصر و گروه او نسبت می دادند. پیمان صلح به این کشور تحمیل شده و آلمان ناگزیر شد تا غرامت بپردازد و اجبارا خلع سلاح گردید و بخشی از خاکش از دست رفت و بخشهای دیگر آن به اشغال سربازان متفقین درآمد.

در هر حال بیشترین نیروی محرکه آلمان نا خرسندی این کشور از قرارداد ورسای بود و نا خرسندی اقتصادی و مبارزه با پیمان ورسای، آدولف هیتلر را به قدرت رساند. به عبارت دیگر هیتلر و جنبش ناسیونال سوسیالیست (حزب کارگران آلمان) که وی رهبری آنان را برعهده داشت، دستاورد پیمان ورسای و رکود بزرگ اقتصادی بود.

هیتلر شدیدا مخالف نژاد یهود و نیز متنفر از طبقه اشرافی، سرمایه داری، سوسیالیزم، کزموپولیتانیزم (تعلق خاطر به همه جهان داشتن) و انترناسیونالیزم و "اختلاط نژادی" گردید.

آلمانیها، آگاهانه، در جنگ جهانی دوم، در راه عقاید خود، در راه ناسیونال سوسیالیسم می جنگیدند. اصول و شیوه عمل ناسیونال سوسیالیستی چنین بود:

" آلمانیها نژاد برتر هستند و همهٔ ملتهای دیگر بایستی تحقیر و بخشی از آنان نیز نابود شوند." ناسیونال سوسیالیست، قبل از جنگ، به مردم تلقین نمودند که مسبب تمام بدبختیهای مملکت یهودیان اند و آنان را ملتی غیرآریائی نامیده و از سال ۱۹۳۵ یهودیان از کلیهٔ حقوق تابعیت محروم گردیدند و مواصلت میان افراد یهودو غیریهود ممنوع شده و دموکراسی و حکومت پارلمانی و لیبرالیزم و کمونیزم را متعلق به یهودیان دانستند (علم جدید تفوق نژادی).

احساسات ضدیهود پارهای از متعصبین به‌حدی بود که به سبعیت مطلق گرائید و این واقعیت شوم طلایهٔ کشتار میلیونها تن از یهودیان آلمان و اروپای شرقی بودکه در هنگام دومین جنگ جهانی صورت‌گرفت. آمار کامل جنایات آلمانیها در طول جنگ مشخص نبود اتاقهای گاز آشویتس (جنوب‌لهستان) تمدن ناسیونال سوسیالیستی را جلوه‌گر ساخت.

برای کشتار یهودیان و ایجاد مردم خالص، شیمیدانان علمی ترین شیوه‌های نابودسازی را ابداع کردند، پزشکان یهودیها را برای هدفهای به اصطلاح پزشکی شکنجه کردند و جسدهایشان را مورد بررسی و کاوشهای عمیق قرار دادند. صنعتکاران زبردست اردوگاههای مرگ را پی ریختند و کوره‌های آدم سوزی را تکمیل کردند و موجب‌قتل و کشتار بسیاری از یهودیان شدند. در حدود چهار میلیون نفر از افراد زنده را با آخرین وسایل علمی به هلاکت رساندند. جنگ جهانی شرح وحشیگری و کشتار بود، کشتاری سازمان یافته و بر طبق نقشه. بر اثر بمبارانهای پی در پی و بیشمار هوایی بسیاری از شهرهای بزرگ ویران شدند مانند لندن، هامبورگ، برلین و ... در این جنگ، همبستگی ملی و میهن پرستی، که در میان کشورهای اصلی درگیر در جنگ وجود داشت، بیسابقه بود. در این جنگ که با وجود بمبارانهای بی هدف‌فرق جبهه و خانه از بین رفته بود، همه درگیر بودند. تفاوتی بین افراد نظامی و غیرنظامی، گذاشته نمی‌شد. معیار انسانیت از بین رفته بود. به قصاص مقاومت وطن پرستان، سربازان آلمانی عده‌ای را به عنوان گروگان بازداشت و تیرباران می کردند. دهکده‌ها و شهرها را مانند دهکده لیدیچه Lidice واقع در چکسلواکی با خاک یکسان نمودند و ساکنان آن را به اسارت برده یا به قتل رسانیدند. عدهٔ زیادی از لهستانی ها، روسها، چکها و ملل دیگر و بیشتر از همه یهودیان اروپای شرقی، قربانی قساوت نازیها گردیدند. شمار غیرنظامیانی که در طول جنگ جهانی دوم، کشته شدند، بیشتر از سربازانی بود که به‌قتل رسیدند.

زنها و بچه‌ها و افراد بی دفاع مورد ظلم و قتل واقع شدند. در حملهٔ آلمان

به روسیه، در سر راه خود خانه‌ها را ویران و زنان و بچه‌های بسیاری را کشتند.

در همبستگی ملی و ایستادگی و پایداری توده‌ها در طی جنگ، تردیدی نبوده و نیست و در عمل آن را نشان دادند مانند پایداری مردم انگلستان در حملهٔ شدید هوایی آلمانها ـ استقامت اهالی لنینگراد در محاصرهٔ طولانی این شهر ـ پایداری آلمانیها در آخرین ماههای پیش از شکست نهایی خود و ژاپنیها که پس از انفجار دو بمب اتمی، ایستادگی و مقاومت ورزیدند. جنگ دوم جهانی را جنگ مردمی نام نهادند، زیرا برخلاف جنگ جهانی اول که تا حدودی احساسات عمومی آن را شکل داد و بوجود آورد، این جنگ از چنین ویژگی برخوردار نبود. پیش از جنگ جهانی دوم و در طی آن، دولتمردان بودند که مردم را رهبری می کردند و ملتها اطاعت آنان می نمودند. به عبارت دیگر در این جنگ به دولتمردان (رهبران سیاسی دول) اهمیت و اعتبار بیشتری داده شد. افرادی مانند هیتلر ـ چرچیل ـ روزولت و استالین، آنها در عرصهٔ نبرد هر تصمیم مهم جنگی را شخصا می گرفتند. سیاستهای اقتصادی و خارجی کشورهای خود را مگر در امور جزئی، خود تعیین می کردند. هر یک از آنان در کشور خود شخصیت قدرتمند بی همتایی بودند که به سبب وفاداری و اطاعت توده‌ها، بر آنان فرمان راندند و حکومتشان این چنین بوسیله جنگ بر مردم مسلط شدند.

در اینجا لازم آمد به توصیف توتالی تریانیزم و اصول اخلاقی آن و شیوع آن در قارهٔ اروپا، قبل از جنگ دوم جهانی بپردازیم، که یکی از علل جنگ بشمار می رود.

توتالی تریانیزم:

پدیده‌ای بود صاحب جنبه‌های متعدد. متمایز از دیکتاتوری صرف، با آنکه تا حدی به‌طور ناگهانی، بعد از جنگ اول جهانی ظهور کرد، یک پدیدهٔ غیرطبیعی تاریخی نبود، این نتیجهٔ طبیعی یک رشته تحولات گذشته بود. حکومت موسسه‌ای بود که از دوران قرون وسطی به بعد اختیارات جدیدی تحصیل کرده بود. از ایام فئودالیته قدم به قدم محاکم قضا و افراد مسلح را زیر فرمان خود آورده بر مردم مالیات تحمیل نموده، از برای کلیسا نظامات خاص وضع کرده به ارشاد سیاست اقتصادی کمر بسته به ایجاد سازمانهای آموزشی پرداخته و طرحهائی از بهر تامین رفاه مردم ابداع نموده بود. جنگ اول جهانی باعث ادامه و پیشرفت همان جریان گردیده بود.

حکومت توتالی تر در قرن بیستم، دستگاهی فوق العاده عظیم و یکپارچه که مدعی تسلط مطلق بر هر یک از شئون حیاتی بود. هنر ـ تبلیغات ـ مطبوعات ... در دست رژیم توتالی تر، شکل کلی به خود گرفت.

اصول اخلاقی شیوهٔ توتالی تر، تعدی و الحادی نو بود.

در عرض ده سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ گرایش به سوی حکومت دیکتاتوری یا توتالی - تریانیزم در تمامی قارهٔ اروپا شیوع یافت. تا سال ۱۹۳۹، از ۲۷ کشور اروپائی فقط ده کشور بودند که هنوز طبق اصول دموکراسی اداره می شدند که عبارت است از انگلستان - فرانسه - هلند - بلژیک - سوئیس - چکسلواکی - فنلاند - سه کشور اسکاندیناوی (دانمارک و سوئد و نروژ).

حکومات توتالی تر در کشورهایی مانند آلمان و ایتالیا و ... سایر کشورهای اروپائی بود.

در حکومت توتالی تر، تعدی را قبول کرده و حتی زبان به مدح و تجلیل آن گشوده، جنگ نشانهٔ اصالت و عشق به صلح علامت انحطاط بود.

منقبت جنگ و ستیز، لزوم حفظ همبستگی ملی، اعتیاد به انداختن تقصیر اشکالات اجتماعی خویشتن به گردن دول خارجی و اجرای برنامهٔ عظیم تسلیحاتی که عموم کشورهای توتالی تر به اجرای آن مشغول بودند و بعلاوه امیال شخصی و جنون خودپرستانهٔ فرد فرد دیکتاتورها، ده سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ را دوران حدوث یک سلسله بحرانهای پی در پی بین المللی نمود که آخرین آنها منجر به جنگ گردید.

در سال ۱۹۳۵، هیتلر رسما عهدنامهٔ ورسای را رد نمود و مواردی که آلمان را خلع سلاح نگه می داشت، رد نموده به بسط تشکیلات ارتش و نیروی دریائی آلمان پرداخت. و نیز همانطور که قبلا ذکر گردید، کشورهای متخاصم، معاهدهٔ صلح و امنیت بین المللی را به خطر انداختند. جامعهٔ ملل متحد، نتوانست از حبشه (در برابر قوای موسولینی ایتالیا) حمایت کند و نیز جنگهای داخلی اسپانیا که در سالهای ۱۹۳۶ - ۱۹۳۹ واقع شد که در اثر آن، آلمان و ایتالیا متحد گردیدند.

کمونیزم و نازیسم که ظاهرا از لحاظ مرامی دو قطب مخالف یکدیگر بودند، اکنون(۱۹۳۹ م.) متحد گردیده بودند و قرار گذاشتند که آن دو کشور یعنی روسیه و آلمان، کشورهای بالتیک و لهستان را میان خود تقسیم کنند. اما اتحاد میان آلمان نازی و روسیه که در سال ۱۹۳۹ م موجبات تسریع جنگ را فراهم کرده بود، ناشی از تفاهم آنان نبود بلکه بیشتر از آن جهت بود که چون طرفین، جنگ با یکدیگر را پیش بینی می کردند می خواستند با اجرای قرارداد، مجال تدارکی برای جنگ، داشته باشند. اما آلمان برای منکوب ساختن انگلستان و قطع ریشهٔ خطری که از سمت مشرق متوجه او بود و تصاحب خرمنهای غله اوکرانی و چاههای نفت قفقازیه، یعنی قلب ناحیه میان اروپا و آسیا، به روسیه حمله برد ولی ارتش آلمان با دادن تلفات بسیار مجبور به عقب نشینی گردید و با شکست آلمان در ماه مه ۱۹۴۵، جنگ در اروپا

به پایان رسید.

ایتالیا در افریقا شکست خورد و ژاپن از آمریکا، در ۱۰ اوت ۱۹۴۵ دو بمب اتمی بر شهرهای هیروشیما و ناکازاکی، اصابت کرد و ژاپنیها صلح کردند و به جنگ خاتمه دادند.

تبدلات و انقلاب در اروپا و آسیای بعد از جنگ:

سرشکستگی و هرج و مرجی که در پایان جنگ دوم جهانی بر دنیا حکمفرما گردید، به مراتب بدتر از جنگ اول بود. خرابیهای وارده نیز در مقام قیاس به مراتب زیادتر بود. در جنگ اول جهانی بر اثر مبارزات سنگری نواحی محدود معینی بکلی ویران گردید. در صورتی که در جنگ دوم جهانی، خرابی شهرها بسیار زیاد بوده و بعضی از شهرها تبدیل به تلهائی از ویرانی شدند. میلیونها نفر آواره از شهرهای ویران شده بر اثر بمباران و یا فراری از رژیمهای سیاسی خصمانه، در نهایت مسکنت به تکاپوی پناهگاهی بودند. عده مردمی که در اروپای متمدن در خلال سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ از گرسنگی یا سرما جان سپردند، به مراتب زیادتر از آن بود که نسلها و قرنها نظیرش در تاریخ دیده شده باشد.

در اروپای شرقی و مرکزی که قسمت اعظم آن در طی مهاجمات نظامی سریعی در پایان جنگ به دست سربازان شوروی مسخر شده بود، کمونیستی گردید. به عبارت دیگر وقتی قدرت آلمان در اروپای شرقی فروپاشید، قدرت شوروی به عنوان پیامد ناگزیر پیروزی جای خالی را پر کرد. حق مالکیت زمین در بسیاری از این کشورها، از مالکان سلب شد و اوضاع ارضی (مالکیت زمین) اروپای مرکزی و شرقی تدریجا دگرگون شد. ظفر کمونیزم بعد از جنگ ظاهر شد و این بزرگترین تحولی بود که به تنهائی در سنوات بعد از جنگ در اروپا روی داد.

و نیز بعد از جنگ دوم به امپراطوریهای مستعمراتی انگلیس در آسیا (هندوستان) و جزایر هند شرقی (هلند) خاتمه داده شد و نیز بعد از جنگ نفوذ اقتصادی ایالات متحده امریکا بر سایر کشورها، از لحاظ تولید بیشتر و مادرات بسیاری که داشت، مبرهن و واضح گردید.

دو آلمان جدا از هم ظهور کرد: جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی (زیر نظر شوروی اداره می شد) و آلمان غربی با حکومت دموکرات. استقلال بسیاری از کشورها مانند اتریش، بعد از جنگ دوم صورت گرفت و نیز در اکثر کشورها، بعد از جنگ جهانی دوم، به زنان حق رای داده شد.

مشکلات مداوم بعد از جنگ دوم جهانی:

مشکل علوم طبیعی ـ مشکل توسعهٔ صناعات و مشکل حق حاکمیت ملی

و این هر سه جنبه‌های مختلف تنها یک مسئله فوق العاده عظیم بود یعنی مسئله اخلاقی سرنوشت بشری. مسئله این بود که چطور انسانی که مظهر آیت پروردگار است، در جهانی که علوم و توسعهٔ صناعات و حاکمیت ملی از هر طرف او را تحت فشار قرار داده، عمر خود را به‌سر آورد و انسانیت خود را محقق سازد.

مشکل علوم طبیعی با اکتشاف بمب اتمی جلوه‌گر شد. اکنون گفته می شد آدمی وسیله‌ای در اختیار خود دارد که به کمک آن می تواند نه فقط تمدن خود، بلکه حیات بشری را از صفحهٔ خاک معدوم سازد. علوم طبیعی با پیشرفت خود، موجب پیدایش تحولاتی در صناعات و جنگ گردیده بود. اشکال از خود علوم طبیعی نبود بلکه بر اثر موارد عملی آن پدید آمد. حضرت ولی امرالله می فرمایند: " و چون در وضع کنونی جهان پرآشوب و آشفته تامل نمائیم بر اهمیت این بیان حضرت بهاءالله بیشتر واقف شویم که می فرماید: " غفلت تا کی؟ اعتساف تا کی؟ انقلاب و اختلاف تا کی؟ فی الحقیقه ارياح یاس از جمیع جهات در عبور و مرور است. انقلابات و اختلافات عالم یوما فیوما در تزاید. آثار هرج و مرج مشاهده می شود چه که اسبابی که حال موجود است بنظر موافق نمی آید..."

و نیز حضرت بهاءالله در اواخر قرن نوزدهم چنین بیان فرمود:

" عالم منقلب است و انقلاب او یوما فیوما در تزاید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشانی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام می رود و اذا تمت المیقات یظهر بغته ما ترتعد به فرائض العالم اذا ترتفع الاعلام و تغرد العنادل علی الافنان."

در خاتمه بیان مبارک حضرت ولی امرالله را مورد توجه و تعمق قرار داده، که داروی درمان آلام و دردهای بشری را در اطاعت امر حضرت بهاءالله می دانند و چنین می فرمایند:

" ... براستی تاسف انگیز است که می بینم رهبران موسسات بشری بکلی از روح این عصر غافلند و تمام سعی و کوشش ایشان در آن است که ادارهٔ امور ملل را با موازینی اجراء نمایند که متعلق به زمانهای پیشین بوده است. یعنی متعلق به دوره‌ای که در آن ملتها می توانستند در حدود و ثغور کشور خویش متکی به نفس باشند و مستغنی از غیر زندگی نمایند. بعبارت دیگر آن موازین قدیمه را می خواهند در عصری بکار برند که بیش از دو راه ندارد یا باید طبق طرحی که حضرت بهاءالله

فرموده متحد گردد و یا راه دیگر رود و سرانجامش به نابودی کشد. لهذا ... شایسته چنان است که همهٔ رهبران عالم در تمام ممالک چه کوچک و چه بزرگ چه در شرق و چه در غرب ، چه غالب و چه مغلوب ، به ندای جانفزای حضرت بهاءالله گوش هوش فرادارند و هم خود را وقف اتحاد بشر سازند ، به اطاعت و وفا به امر اعظمش بپردازند و بی چون و چرا قیامی مردانه نمایند تا نوشداروی عافیت بخشی را که پزشک آسمانی برای دردهای بشر دردمند تجویز فرموده به تمام و کمال بکار برند و افکار از پیش-ساخته را بکلی به یک سو افکنند و از جمیع تعصبات ملی دست بردارند ..."

(از توقیع منیع هدف نظم بدیع جهانی) (ترجمه : هوشمند فتح اعظم)